

جمهوری اسلامی در تکاپو برای بقا در تدارک رویارویی با شورش گرسنگان

تداوم محاصره تنگه هرمز و اعمال محاصره دریایی و تحریمهای حداکثری آمریکا علیه جمهوری اسلامی، و گسترش ابعاد گرانی و فقر و فلاکت اقتصادی جامعه ایران را تا مرز یک انفجار اجتماعی پیش برده است. چنین شرایطی، مراکز اصلی قدرت در ساختار حکومت را بسوی اتخاذ تصمیمات و اقدامات وسیع امنیتی سوق داده است؛ اقداماتی که نشانه درجه بالایی از وحشت و نگرانی حکومت اسلامی از امنیت و بقای خود است. از جمله این اقدامات، طرح امنیتی باصطلاح "نفوذ سرویسهای اطلاعاتی دولتها و نهادهای بیگانه در کشور" در مجلس شورای اسلامی در روز یکشنبه ۲۵ مرداد، و سه روز بعد از آن، اعلام تصمیم قوه قضائیه رژیم در برکناری تعداد زیادی از مقامات سطوح بالا و دیگر مسئولان و مدیران این دستگاه سرکوب حکومت اسلامی و تعیین جایگزین آنها بود. این برکناریهای همزمان، شامل ۹ نفر از مقامات بالای این قوه و رئیس سازمان زندانها، رئیس سازمان بازرسی کل کشور و مسئولین بخشهای دیگری از ساختار امنیتی و نظارتی بود. علاوه بر آن، در سطح بالای سپاه پاسداران و بسیج نیز تغییراتی داده انجام گرفته است. برکناری ذوالقدر و انتصاب محسن رضایی به جای او در "شورای عالی امنیت" رژیم و گماردن حسین طائب یکی دیگر از مهرههای منفور سرکوب رژیم به ریاست سازمان بسیج نیز از آن جمله بود.

محسنی اژه‌ای رئیس جلاد قوه قضائیه حکومت اسلامی، از برکناری رئیس دیوان عالی کشور و روسای کل دادگستری ۱۴ استان دیگر نیز در روزهای آینده خبر داد. او هدف از این برکناریها و بکارگماریها را "اصلاح، بازسازی، و ارتقای کارآمدی" در قوه قضائیه نام برده است. این درحالی است که منابع مطلع، افرادی که اخیراً بکار گمارده شده‌اند را مهرههایی معرفی می‌کنند که در سرکوب اعتراضات مردم و صدور و اجرای احکام اعدام و حبسهای طولانی مدت و برخوردهای ضدانسانی با زندانیان، از سابقه جنایتباری برخوردار هستند. از این روی معلوم شد که منظور اژه‌ای از "اصلاح و ارتقای کارآمدی در قوه قضائیه"، انتصاب این عناصر پلید جهت

خشم و اعتراض عمومی را در جهت گسترش آگاهانه و سازمانیافته جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی هدایت و کانالیزه کنیم!



گرامیداشت ۱۱ شهریور چهل و سومین
سالروز تاسیسی حزب کمونیست ایران



چرا سوسیالیسم یک آلترناتیو ضروری است؟

مارکسیسم و اتحاد عمل (ائتلاف)

تهاجم جهانی به برابری جنسیتی؛
بازتولید سلطه در عصر بحران سرمایه‌داری

گرامی‌داشت یاد مهسا (ژینا) امینی و خیزش انقلابی!



کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷

برگی از تاریخ پر از جنایت حکومت اسلامی

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً
برای این نشریه ارسال شده باشد را
چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر
ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان
امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه
کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر
قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد
فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف
مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲
است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

محدودیت‌های مالی ناشی از محاصره دشمن روبرو هستیم. از سوی دیگر پزشک‌ها با بیان اعتراضاتی از قبیل اینکه: "ما خیلی وقتها به تفاهم نامه با آمریکا و پیمانی که بستیم پایبند نبودیم و آنرا نادیده گرفته‌ایم و بهتر است همین امروز به جنگ پایان دهیم". تلویحاً کادر رهبری سپاه پاسداران بعنوان تصمیم گیرنده سیاست‌های راهبردی حکومت اسلامی را در ادامه دادن به جنگ و تشدید بحران اقتصادی مقصر معرفی نمود. البته جناح پایداری و اصولگرایان افراطی و برخی از مهره‌های کادر رهبری سپاه که در ساختاری حکومت و در نهادهای نظامی و امنیتی حضور دارند نیز نگران بروز اعتراضات و گسترش اعتصابات کارگران و دیگر تهیدستان جامعه هستند. اما تصور می‌کنند که با تشدید اقدامات امنیتی و جابجایی در پستها و مسئولیت‌های نظامی و امنیتی و در سپاه، بسیج و قوه قضائیه و تصویب طرح‌های لازم برای تشدید سرکوب و اعدام و کشتار خیابانی آنچنان که در دیمه سال گذشته مرتکب شدند، می‌توانند مانع وقوع انفجار اجتماعی ناشی از فقر و گرسنگی کارگران و تهیدستان جامعه شوند.

اما آثار و تبعات جنگ ارتجاعی و امپریالیستی آمریکا و جمهوری اسلامی بر زندگی و معیشت کارگران و سایر اقشار تهیدست جامعه با فرسایشی شدن جنگ و محاصره اقتصادی و تشدید و تداوم تحریم‌ها روزه‌به‌روز ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده است. تا جایی که گرانی و بی‌ارزش شدن روزانه پول رایج جمهوری اسلامی، قدرت خریدی برای مردم باقی نگذاشته است. از این منظر به رغم انتساب مسئولان جنایتکارتر در قوه قضائیه و تدارک برای تشدید سرکوب و افزایش اعدام‌ها، کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه نمی‌توانند بیش از این فقر و گرسنگی را تحمل نمایند. به اعتراف مسئولان دولتی نیز ظرفیت تحمل بیکاری، گرانی، فقر و گرسنگی مردم به پایان رسیده است.

با ادامه و تشدید چنین بحران‌هایی وقوع اعتصابات کارگری و گسترش اعتراضات توده‌ای اجتماعی و سراسری اجتناب‌ناپذیر است. زمین زیر پای جمهوری اسلامی داغ‌تر می‌شود. اگر رهبران و مسئولان و دم و دستگاه‌های حکومت اسلامی برای بقای خود در حال تدارک سرکوب و جنایت بیشتر هستند، لازم است رهبران و فعالان پیشرو و انقلابی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی نیز در تدارک ملزومات سرنگونی انقلابی این رژیم ضد انسانی باشند.

آمادگی بیشتر حکومت اسلامی در تشدید سرکوب و در راستای صدور احکام اعدام و حبس‌های طولانی مدت برای زندانیان بوده است.

اقدامات نسبتاً همزمان مجلس و قوه قضائیه و سپاه و بسیج در جابجایی مهره‌های سرکوب در حالی انجام می‌گیرند که جنگ آمریکا و جمهوری اسلامی هنوز به پایان قطعی نرسیده و محاصره دریایی جمهوری اسلامی از جانب آمریکا همچنان ادامه دارد و مقامات دولت آمریکا بر تشدید محاصره تأکید می‌نمایند. آمریکا تا حالا نه تنها مانع صدور و فروش نفت و تجارت جمهوری اسلامی در تنگه هرمز شده است، بلکه روز پنجشنبه ۲۹ مرداد با اعلام طرح تشدید تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی آنرا "بی‌سابقه‌ترین عملیات اقتصادی آمریکا" نام برد و تهدید کرد که: "هر کشوری به جمهوری اسلامی در دور زدن تحریم‌ها کمک کند یا با آنها روابط تجاری داشته باشد، با مجازات و جریمه‌های سنگین روبرو خواهد شد".

با اجرای چنین طرحی از جانب آمریکا، اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی به مراتب بحرانی‌تر از گذشته نیز خواهد شد. در اولین واکنش به طرح مزبور، روز یکشنبه اول شهریور قیمت دلار در بازار تهران با جهش هفت هزار تومانی به بالای ۱۹۹ هزار تومان رسید که برای برخی از سردمداران جمهوری اسلامی نگران کننده است. در این رابطه قالیباف رئیس مجلس روز پنجشنبه ۳۰ مرداد با ابراز نگرانی از گسترش بحران اقتصادی و شورش گرسنگان علیه حکومت اسلامی گفت: "ما هرچقدر قدرت نظامی



داشته باشیم اما بدون گردش مالی، رشد اقتصادی و تولید ملی، در مقابل مردم گرسنه دوام نخواهیم آورد".

روز جمعه ۳۰ مرداد مسعود پزشک‌ها نیز با اشاره به تحریم‌ها و وجود مشکلات در صادرات و واردات، وضعیت کنونی را یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی، نظامی و امنیتی توصیف کرد. او اذعان نمود که: "جدا از محدودیت‌های مالی و محاصره دریایی، کار صادرات و واردات ما هم با مشکل مواجه شده است و برای افزایش کالابریک، تعهدات مالی گندم کاران، بیمه معیشتی کارگران، بازنشستگان، کارمندان، با

خشم و اعتراض عمومی را در جهت گسترش آگاهانه و سازمانیافته جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی هدایت و کانالیزه کنیم!

پیشرفت و شکوفایی، حافظ اقتدار کشور خواهیم بود". بدنبال او معاونش محمد رضا عارف و وزیر کشور نیز اعلام کردند که: "مستولان دولتی نباید برخلاف راهبرد دولت سخن بگویند و در رسانه‌ها با همدیگر دعوا کنند یا آمارهای متناقض ارائه دهند و مردم احساس کنند که میان مستولان دولت اختلاف وجود دارد". همزمان بنام هیأت دولت نیز بیانیهای انتشار دادند و اعلام کردند که در برابر تحریمهای آمریکا مقاومت خواهند کرد و مدافع حفاظت از امنیت و تمامیت ارضی کشور خواهند بود.

بیانیه هیأت دولت برای فریب مردم اعلام می‌کند که تورم را مهار می‌کند و با ایجاد اشتغال و حمایت از تولید داخلی بر کاهش وابستگی به دلار تمرکز خواهد کرد. البته در شرایط ورشکستگی اقتصادی حکومت اسلامی و دزدی و فساد نهادینه شده در آن، کسی فریب این وعده‌های توخالی و بی‌پایه حکومت اسلامی را نخواهد خورد و هرکسی می‌داند که انجام چنین اقداماتی نه تنها در توان وامکان حکومت اسلامی نیست، بلکه دولت در صدد افزایش صد در صدی قیمت بنزین است تا بتواند پرداخت حقوق کارمندانش را نیز از سفره کارگران و دیگر اقشار فرودست ایران تأمین نماید.

با این حال حکومت اسلامی بطور برنامه‌ریزی شده در تدارک تقویت دستگاههای نظامی و امنیتی و تشدید سرکوب است تا بتواند تحت عنوان مقابله با برنامه‌های دشمن هر انفجار اجتماعی را به خاک و خون بکشد. در این رابطه اطلاعات سپاه پاسداران روز پنج‌شنبه پنجم شهریور با انتشار بیانیهای تهدید نمود که "انجام اقداماتی در داخل از قبیل بزرگنمایی و سؤاستفاده از ضعف‌ها، کمبودها و محدودیت‌های داخلی برای اداره کشور و تحریک مردم برای تسری نارضایتی‌ها به خیابان، از برنامه‌های دشمن است". با این حال تورم و گرانی افسارگسیخته و فشار ویرانگر اقتصادی به زندگی و معیشت کارگران و دیگر اقشار فرودست و انباشته شدن خشم و اعتراض مردم، وقوع یک انفجار اجتماعی را به امری محتمل تبدیل کرده است. این اوضاع از فعالان سوسیالیست جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی می‌طلبد که برای خنثی کردن نقشه‌های دستگاه سرکوب حکومت اسلامی این خشم و اعتراض عمومی را در جهت گسترش آگاهانه و سازمانیافته جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی هدایت و کانالیزه کنند.



و خواهان تداوم جنگ با آمریکا و اسرائیل هستند، را مورد حمله قرار داد. پزشکيان هشدار داد که با ادامه چنین وضعی قیمت دلار و کالاهای مورد نیاز مردم از این هم بالاتر خواهد رفت. او با اعلام اینکه بر اثر تحریم‌ها و محاصره دریایی بنادر از جانب آمریکا، صادرات و واردات جمهوری اسلامی تا ۳۵ درصد کاهش یافته، اعتراف نمود که: "ما پول نداریم، درآمد نداریم، ارز کم داریم و اگر تحریم‌ها ادامه داشته باشد، گرانی بیشتر هم می‌شود".

در واکنش به اظهارات پزشکيان و تشدید اختلاف در میان جناح‌ها و مهره‌های رژیم، روز شنبه هفتم شهریور، بیانیه‌ای منتسب به مجتبی خامنه‌ای رهبر ناپیدای جمهوری اسلامی به بهانه هفته دولت منتشر شد که در آن ارتکاب هرآنچه به ضرر انسجام اجتماعی باشد، ممنوع اعلام شده بود. در بخشی از آن بیانیه حتی بیان صادقانه نقاط ضعف حکومت نیز توسط مقامات ارشد دولت، کمک بزرگی به دشمن به شمار می‌رود و خواستار روایت برجسته سازی نقاط قوت و قدرت و نقاط مثبت حکومت اسلامی شده بود. پیام منتسب به مجتبی خامنه‌ای، مقامات ارشد دولت از جمله مسعود پزشکيان را تهدید نمود که چنانچه علیه سیاستهای جنگ طلبانه جناح اصولگرای افراطی و کادر رهبری سپاه پاسداران تبلیغ نمایند، جزو دشمن به حساب خواهند آمد. محتوای این بیانیه درواقع مقامات و مهره‌های حکومت را موظف به کتمان حقایق و نقاط ضعف استراتژی و سیاستهای مربوط به بقای حکومت اسلامی کرده است.

بدنبال آن پزشکيان و دیگر مقامات دولت نگران از امنیت خود، به تمجید و تملق رهبر و جناح رقیب پرداختند. پزشکيان در پیامی پر از کذب و ریا خطاب رهبر رژیم و "ملت" در شبکه ایکس خود اعلام کرد که: "در کمال وحدت و انسجام با سایر قوا در مسیر

در حالی که ۶ ماه از آغاز جنگ دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد و مذاکرات میان آنان به بن‌بست رسیده است، ترامپ روز دوشنبه دوم شهریور به منظور اعمال فشار بیشتر بر رژیم اسلامی، دستور اجرای طرح "طرد اقتصادی جمهوری اسلامی" را صادر کرد. مطابق این طرح که قبلاً با تهدید و جنجال از جانب ترامپ اعلام شده بود، هر دولتی که با جمهوری اسلامی روابط تجاری و بازرگانی داشته باشد، با جریمه و تحریم و عواقب اقتصادی آمریکا مواجه خواهد شد. با اجرای طرح مزبور و تشدید تحریم‌ها بحران اقتصادی حکومت اسلامی وارد فاز دیگری شده است. از جمله اینکه نرخ دلار که تا قبل از آن در حول و حوش ۱۹۸ هزار تومان در نوسان بود، در عرض چهار روز به ۲۰۸ هزار تومان رسید. زیرا اگر قبل از آن جمهوری اسلامی محاصره دریایی را دور می‌زد و از راه‌های دیگر مقداری از نفت خود را با قیمت ارزان می‌فروخت، با اجرای آن طرح، صادرات نفت رژیم اسلامی بشدت کاهش یافته و برخی مستولان رژیم آنرا در حد صفر اعلام می‌کنند. در چنین شرایطی دسترسی رژیم به دلار جهت تأمین ارز لازم برای واردات کالا نیز با مشکلات بیشتری روبرو شده است. کارشناسان اقتصادی فشار مالی آمریکا بر دولتها و شرکای تجاری که با جمهوری اسلامی معامله می‌کردند را عامل اصلی چنین جهش بی سابقه‌ای در نرخ دلار می‌دانند.

با این حال ناصر هم‌تی رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی مدعی شد که کمبود ارز نداریم و بالا رفتن قیمت دلار نتیجه جنگ روانی و هجمه‌های تبلیغاتی و جوسازی آمریکا بوده و موقتی است. او بعنوان یک اقدام بازدارنده در افزایش قیمت دلار، روز سه شنبه سوم شهریور یک بسته ۵۰۰ میلیون دلاری نیز به بازار تزریق کرد. اما این اقدام نیز مؤثر واقع نشد و نرخ دلار همچنان سیر صعودی خود را پیمود. جهش نرخ دلار و بالا رفتن قیمت کالاهای مورد نیاز روزانه مردم با چنین شتابی رهبران و کارگزاران رژیم را شدیداً نگران انفجار و طغیان خشم و اعتراض توده‌های مردم به‌جان آمده کرده و اختلافات جناحهای درون رژیم نیز افزایش داده است.

دراین رابطه مسعود پزشکيان که نجات رژیم را در ایجاد گشایش اقتصادی از طریق سازش با آمریکا می‌بیند، روز جمعه ۶ شهریور طی مصاحبه‌ای، جناح اصولگرای افراطی و برخی از فرماندهان سپاه پاسداران که مذاکره با آمریکا را خیانت نام می‌برند

م. مهرزاد

مارکسیسم و اتحاد عمل (ائتلاف)



زیر ضرب هستند و بر این اساس پراکنده، کوچک و گاه حتی در معرض فروپاشی قرار دارند، اما این واقعیت نمی تواند و نباید مانعی برای همکاری و اتحاد عمل بین آنها باشد. اختلافات قابل توجهی نیز در چنین شرایط استبدادی بوجود می آید که بر تفرقه در جنبش کارگری دامن می زند و ائتلاف را حتی در طیف گرایش چپ جنبش کارگری با مشکلاتی روبرو می کنند. تفاوت های ساختاری و رویکردی در شرایط استبدادی - مثل مخفی یا علنی بودن، شکل دریافت و استفاده کمک مالی ها، اولویت ها در جنبش کارگری و ... - اختلافاتی را در بین آنها شکل داده است که اگر با درایت با آنها برخورد نگردد، در خود جناح چپ جنبش کارگری نیز ائتلافی پایدار نمی تواند ایجاد گردد. موضوع بر سر این است که با وجود تمام تفاوت های ساختاری و رویکردی، آنها باید بر این مسئله متمرکز گردند که می توانند در مورد مسائل اساسی جنبش کارگری، اعتصابات، مبارزه برای ایجاد تشکل های کارگری مستقل، موضعگیری علیه جنگ، افزایش دستمزد، فعالیت های آکسیونی، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگری و بسیاری موارد دیگر می توان به یک همکاری پایدار دست یافت و آن چیزی نیست جز همان اتحاد عمل و اختلافات بین خود را در پشت در اتاق ائتلاف می بایست جا گذاشت و به عبارتی دقیقتر در جای دیگری به مباحث در مورد آنها پرداخت. در نتیجه هدف ایده آل در رابطه با اتحاد عمل در جناح چپ جنبش کارگری ایجاد ائتلاف پایدار و منسجم است.

اما در ارتباط با تشکل های زرد و در واقع تشکل هایی که در جناح راست جنبش کارگری قرار می گیرند ماجرا تفاوت دارد و نمی شود بدین شکل عمل کرد. به طور کلی می توان گفت که جریان های چپ جنبش کارگری بر اساس مورد و شرایط اتحاد عمل های موردی با جریان های راست و رفرمیست جنبش کارگری را باید در دستور کار قرار دهند. نمی شود سیستماتیک و پایدار با آنها متحد شد و همکاری کرد، چرا که آنها عموماً خط سازش طبقاتی را پیش می برند و در بهترین حالت برای رفم های موردی حاضر به اقداماتی هستند و لذا می شود موردی و مثلاً در مورد یک اعتصاب یا تجمع یا یک اطلاعاتی مشترک، گاه روی آنها حساب کرد و به این اعتبار تلاش برای اتحاد عمل موردی می تواند در دستور کار قرار بگیرد. نکته قابل توجه این است که تشکل های زرد در چه موقعیتی قرار دارند؟

اجتماعی و کارگری به دلیل ساختار و مشی و استراتژی های کاملاً متفاوت و جایگاه آنها در جامعه و طبقه، بسیار متفاوت است و به همین دلیل در اینجا بررسی و تحلیل ائتلاف در این موارد از یکدیگر متمایز شده اند.

اتحاد عمل های کارگری

در پروسه اتحاد عمل در جنبش کارگری شرایط و موقعیت های بسیار متفاوتی وجود دارد. اینکه در چه جامعه ای زندگی می کنیم؟ - دموکراتیک یا استبدادی - تشکل های کارگری چه وزن و قدرتی در طبقه کارگر دارند؟ تنوع آنها چقدر است و چه تفاوت های کاربردی دارند؟ جامعه در چه شرایط و سطحی از مبارزه طبقاتی قرار دارد؟ و ... می تواند تأثیرات قابل توجهی بر مسئله اتحاد عمل داشته باشند. ولی آنچه مسلم است اتحاد عمل در جنبش کارگری از قواعدی برخوردار است که آگاهی از آنها برای همه مارکسیست ها و فعالین کارگری ضروری است. می دانیم که جنبش کارگری نیز مانند بسیاری دیگر جنبش ها و حتی همانند اپوزیسیون، دارای گرایش راست و چپ است و به این اعتبار تشکل های کارگری نیز در این صف بندی از یکدیگر متمایز می گردند و لذا بررسی آنها در قالب های بلوک راست و چپ جنبش کارگری اولین موضوعی است که می بایست مد نظر قرار بدهیم. اینکه یک تشکل کارگری در کدام سمت جنبش کارگری ایستاده است و در مجموع چه پراتیک و اهدافی را دنبال می کند موضوع مهمی است. اینکه یک تشکل کارگری زرد است یا سرخ یا به عبارتی دیگر کارگری است یا رفرمیستی، موضوع مهمی در معادله ی اتحاد عمل است اما این تمام مسئله نیست! واضح است که با تمام جریان های کارگری در جناح چپ، ضمن تفاوت ها و حتی اختلافات می شود برای اتحاد عمل اقدام کرد ولی به همین شکل و در یک معادله معکوس نمی توان این نتیجه را گرفت که با جریان های زرد کارگری نمی توان و نباید وارد هیچگونه اتحاد عملی گردید؟! (۱)

جنبش کارگری ظرافت ها و مناسبات و سوخت و ساز خاص خود را دارد که از پیچیدگی و تنوع زیادی برخوردار است و عدم درک واقع بینانه می تواند نتایج مخربی به همراه داشته باشد. در جناح چپ جنبش کارگری همواره می توان و یا دست کم باید گفت برای آن باید تلاش کنیم تا یک اتحاد عمل پایدار و منسجم ایجاد نماییم. در کشور ما به دلیل استبداد شدید، تشکل های کارگری، به شدت و سیستماتیک

ائتلاف به معنای همکاری و متحد شدن جریانات سیاسی و اجتماعی مختلف، برای هدفی مشخص و گاه مقطعی و گاه دراز مدت معنا می دهد که در فرهنگ سیاسی چپ در ایران چندین دهه است که از آن به عنوان «اتحاد عمل» نام برده می شود و به این اعتبار به کار بردن این دو کلمه در متن این مقاله برابر و مساوی در نظر گرفته شده است. در طول تاریخ مبارزه طبقاتی در دوره سرمایه داری و با شکل گرفتن جریانات مارکسیستی، همواره این پرسش در بین مارکسیست ها موضوع مورد بحث و قابل توجهی بوده است که، با چه جریان و جریاناتی می شود، اتحاد عمل انجام داد؟ تا کجا اتحاد عمل می تواند به ما کمک کند تا به اهداف خود برسیم؟ و یا کجا ممکن است پرنسپ های ما را زیر سؤال برده و باعث در غلطیدن به پوپولیسم شویم؟ و اساساً با چه جریاناتی ائتلاف مجاز است و کدام یک از آنها در ائتلاف نمی توانند جایی داشته باشند؟ و همچنین اینکه اتحاد عمل چقدر به شرایط سیاسی و تحولات جامعه و طبقه ارتباط پیدا می کند؟

برای پاسخ دادن به این پرسش ها هم می توان به نمونه های تاریخی و تجربیات مارکسیستی رجوع کنیم و هم به لحاظ تحلیلی و کنکرت با توجه به شرایط مبارزه طبقاتی در ایران نیز آن را مورد بررسی قرار بدهیم. در اینجا سعی می شود از هر دو زاویه به مسئله پرداخته شود تا دید روشن تر و ژرف تری نسبت به اتحاد عمل پیدا کنیم. در همه کشورها و مشخصاً در ایران طیف راست و چپ در اپوزیسیون وجود دارند که همیشه شامل احزاب و نمایندگان فکری مشخص و شناخته شده ایست اما از زاویه مارکسیستی ما صرفاً جریاناتی را که به آنها بلوک چپ گفته می شود را به معنای واقعی کلمه چپ نمی دانیم چرا که ما مارکسیست های انقلابی، تعریف مشخصی از چپ انقلابی و احزاب مارکسیستی داریم و صرفاً "چپ بودن" را معیار تفکیک بلوک چپ و راست جامعه نمی دانیم. به طور مثال سوسیال دموکرات ها، و یا جریانات شناخته شده ای در ایران مثل حزب چپ اکثریت و حزب توده، را در یک ارزیابی واقع بینانه مارکسیستی، در بلوک راست ارزیابی می کنیم و نه چپ. به این اعتبار مبرهن است که صرفاً نام چپ داشتن برای ما ملاک نیست و بلوک بندی دقیقتری از صف بندی احزاب و جریانات سیاسی داریم که منطبق بر حقایق مشخصی است. موضوع ائتلاف در بین جریانات سیاسی و جریانات

مشخص با جریانات بینابینی یا با رهبری راست اما به لحاظ کمیت قابل توجه، یک روش و سیاست چند گانه را می توان در پیش گرفت. از یکسو افشا و نقد سیستماتیک دیدگاه ها و رویکردهای راست و انحرافی آنها، از سوی دیگر تلاش برای همکاری ها و اتحاد عمل های موردی و حتی طرح علنی آن ها و برای اینکه آنها ناچار به اتخاذ موضع و بحث درونی شوند و بالاخره تاثیر گذاری از درون در جریانات ناهمگون. البته واضح است که با قدرتمند شدن جناح چپ جنبش کارگری می توان تاثیرات قابل توجهی بر بینابینی ها و بدنه تشکل های زرد گذاشت.

اتحاد عمل در بین احزاب و جریانات سوسیالیست و چپ

لنین و بلشویک ها در برخورد به احزاب و جریانات غیر کارگری روشی کاملاً متفاوت در مناسبات بین احزاب داشتند و نه تنها به طور عمومی از ائتلاف بین احزاب استقبال نمی کردند، بلکه به شدت به برخوردهای نظری و سیاسی گرایش داشتند. آیا واقعا این تناقضی در رفتار و سیاست های لنینیستی بود؟ وقتی تاریخ بلشویسم را بررسی می کنیم می بینیم که آنها نه تنها با جریانات لیبرال و راست مشخص مثل کادت ها برخورد می کردند و حتی با وجود دوره انقلاب دمکراتیک، بر خلاف منشویک ها اعتقاد داشتند که بورژوازی لیبرال، ضدانقلاب است و هیچ گونه همکاری و اتحاد عملی را با آنها نمی پذیرفتند، بلکه پس از رشد اختلافات درونی سوسیال دمکراسی و شکل گیری دوران امپریالیسم از سال ۱۹۱۲ بلشویک ها، رسماً و کاملاً از منشویک ها گسست نموده و به افشا و مبارزه نظری همه جانبه آنها پرداختند. بلشویک ها نه فقط منشویک ها را نقد و افشا می کردند، بلکه جریان سانتریستی که در مرکز سعی داشت خود را قرار دهد - کائوتسکی و دیگر رهبران اترناسیونال دوم - را نیز به شدت افشا می کردند و حتی آنها را نوع خطرناکتری از اپورتونیسم ارزیابی می کردند. اما به راستی این رویکرد دوگانه ناشی از چه بود؟ آیا در سیاست های لنینیستی تناقضات نظری و عملی وجود داشت؟ چرا لنین در ارتباط با تشکل های کارگری چنان نرمش نشان می داد اما در خصوص احزاب چنین قاطع، "سخت گیر" و به ظاهر دچار چپ روی بود؟ ارزیابی لنین نشان می داد که احزاب، جریاناتی هستند با خط مشی، سیاست، برنامه و استراتژی مشخص ولی جریانات و تشکل های کارگری با وجود راست و چپ بودن به هیچ روی یک حزب سیاسی نیستند و توده های کارگر می توانند در آن اتحادیه های کارگری وجود داشته باشند که مثلاً برای افزایش دستمزد و اعتصاب و... سیاسی رادیکال یا

در مورد کانون های صنفی معلمان هر چند نمی توان گفت که آنها تشکلی زرد هستند اما می توان گفت که تشکلی ناهمگون هستند. تشکل معلمان با وجود تعدد گرایشات درونی موجودیت تشکیلاتی خود را حفظ کرده و این بخش مثبت رویکرد آنها است ولی به هر شکل گرایش راست در درون آنها قابل توجه است و تا حدودی دست بالا دارد و لذا به همین اعتبار برخلاف دیدگاه های تندرو در کنگره سوم کمینترن که در مقابل لنینیست ها قرار داشتند و مخالف هر گونه همکاری با چنین جریاناتی بودند، اکنون مدت مدیدی است که تشکل های کارگری دست همکاری و اتحاد به سوی معلمان دراز کرده اند، اما این گرایش راست در درون کانون های صنفی معلمان است که دست کارگران را پس میزنند و به بهانه اینکه تشکل های کارگری واقعا وجود ندارند؟! حاضر به اتحاد عمل پایدار با آنها نیستند. در واقع آنها به دلیل کوچکتر بودن تشکل های کارگری موجود، آنها را نادیده می گیرند، ولی عملاً چنین موضعگیری به دلیل گرایش راست قوی در کانون های صنفی معلمان است که تمایلی به همکاری با کارگران ندارند و سعی دارند معلمان را تافته ای جدا بافته معرفی کنند. این گرایش سکتاریستی نه تنها به جنبش کارگری لطمه زده است، بلکه به خود کانون های صنفی معلمان نیز لطمه وارد کرده، چرا که آنها را در شرایط استبدادی و سرکوب در مقابل رژیم منزوی نگاه داشته و در نتیجه هم میزان سرکوب بر آنها بیشتر لطمه وارد می کند و هم، صدای آنها و اعتراضات آنها کمتر شنیده می شود و در نتیجه شاهد ریزش نیرو در بدنه کانون های صنفی معلمان بوده ایم. هر تشکل توده ای که در ایران تلاش نکند تا به بخشی از بلوک کارگری و دمکرتیک تبدیل گردد، طبیعتاً شرایط و موقعیت سیاسی ضعیف تری پیدا می کند و کمتر دیده می شود.

در جامعه ایران و شرایط سرکوب و تهاجم سیاسی اپوزیسیون راست، ائتلاف برای تشکل های کارگری و توده ای یک ضرورت است و البته در کنار آن مبارزه با رفرمیسم، سکتاریسم و اپورتونیسم نیز حیاتی است. می دانیم که جریانات اپورتونیستی درون جنبش کارگری، هر کجا که در اقلیت قرار می گیرند به سرعت تلاش بر انشعاب و چند دستگی ایجاد کردن هستند. برای آنها منافع جنبش اهمیت درجه اول ندارد و فرقه گرایی اولویت آنها است و لذا سوسیالیست ها و فعالین کارگری ناچارند از یک سو برای اتحاد عمل تلاش کنند و از سوی دیگر با این دیدگاه ها و گرایشات راست خطرناک مبارزه نمایند. در یک جمع بندی در مورد اتحاد عمل در جنبش کارگری می توان گفت که در جناح چپ جنبش کارگری تلاش برای انسجام و اتحاد عمل پایدار و فراگیر، هدف فعالین کارگری است و در ارتباط

یعنی آیا تشکلی فراگیر و بزرگ هستند و یا تشکلی کوچک و کم تاثیرند؟ در ارتباط با تشکل هایی که فراگیر نیستند و وزن زیادی در جنبش کارگری ندارند، به نسبت همان وزن و تاثیرات آنها برای اتحاد عمل لازم است اقدام گردد و به عبارتی دیگر به چنین تشکل هایی نباید بیش از حد بها داد و مثلاً برای اتحاد عملی موردی، امتیازات زیادی داده شود؛ این به ضد منافع جنبش کارگری است و در واقع برای همراه نمودن جریان رفرمیستی کوچک و توافق با آن - مثلاً برای دادن یک اطلاعیه - ناچار به عقب نشینی های قابل توجه از مواضع خود می شویم در صورتی که چیز زیادی نصیب ما نشده است. ولی ماجرادر مورد تشکل های بزرگ زرد کارگری متفاوت است ارتباط با آنها و تلاش برای همکاری های موردی و حتی حضور مارکسیست ها و فعالین کارگری جناح چپ در این تشکل ها اهمیت بسزایی دارد.

در کنگره سوم کمینترن در سال ۱۹۲۱ یکی از موضوعات مورد بحث و مناقشه بین لنین، تروتسکی و دیگر بلشویک ها از یک سو و از سوی دیگر بخشی از کمونیست های آلمانی و هلندی، جریان داشت. بخشی از کمونیست های آلمانی و هلندی معتقد بودند اتحادیه های زرد را باید بایکوت کرد و کمونیست ها و یا کارگران انقلابی باید از آنها بیرون بیایند، در صورتی که لنین و تروتسکی به شدت با این دیدگاه مخالفت داشتند و به این دلیل که دهها هزار کارگر در این اتحادیه ها عضو بودند اعتقاد داشتند کمونیست ها می توانند و ضروری است در این اتحادیه های زرد فعالیت کنند و بر کارگران تاثیر بگذارند. به این اعتبار نه تنها همکاری و اتحاد عمل های موردی با این اتحادیه ها برای اعتصاب و... وجود داشت بلکه حتی لازم بود به درون آن رفت و از درون بر کارگران تاثیر گذاشت. اکنون به طور مشخص در ایران نیز در جنبش کارگری جریانات راست و چپ وجود دارند ولی به دلیل سرکوب های شدید و شرایط استبدادی، تقریباً همه آنها از تعداد زیادی از اعضا تشکیل نشده اند و وزن زیادی در جنبش کارگری ندارند. تنها تشکل های بازنشستگان و معلمان هستند که کم و بیش از بدنه قابل توجه توده ای برخوردارند. گرایش های راست و سکتاریست در بین بازنشستگان وقتی دست بالای جریانات رادیکال را دیدند اقدام به چند شقه کردن و انشعاب و چند دستگی در بین بازنشستگان کردند. بازنشستگان که می توانستند تشکلی یک دست و بزرگ و قابل توجه در جنبش کارگری باشند و به مثابه یک اتحادیه کارگری عمل کنند، حالا به گرایشات و جریانات متعددی تبدیل شده است که البته بخش های کمتر و کوچکتری از آنها دست راستی ها هستند ولی به هر شکل این انشعابات لطمات خود را به جا گذاشته است.



رفرمیستی دارند و موضوع تحت تاثیر قرار دادن آنها است. اما احزاب به کلی شرایط متفاوتی دارند آنها با برنامه و استراتژی خود بخش مشخصی از یک گرایش طبقاتی را نمایندگی می کنند که در دنیای سرمایه داری عموماً متعلق به بورژوازی و یا لایه هایی از خرده بورژوازی متمایل به بورژوازی هستند. تنها جریانات سوسیالیست و کمونیست به معنای واقعی کلمه که از دل مبارزه طبقاتی بیرون آمده باشند، در مقابل این جریانات از زاویه منافع پرولتاریا قرار می گیرند و لذا مناسبات بین آنها با مناسبات بین شکل های کارگری کاملاً متفاوت است. بین آنها جدال سیاسی و نظری وجود دارد که به شکل آنتاگونیستی خود را نشان می دهد و نمی توان سازش طبقاتی برقرار کرد. حتی جریاناتی مثل سوسیال رولوسیونرها - سوسیالیست های انقلابی - که وارث سیاسی نارودنیک ها بودند، و مشی آوانتوریستی مبتنی بر ترور در مقابل دولت تزار داشتند، هر چند در جبهه ضد انقلاب قرار نمی گرفتند اما به دلیل اینکه خط و مشی و استراتژی آنها کاملاً با منافع جنبش کمونیستی و کارگری مغایر و متضاد بود، هرگز مورد اتحاد عمل قرار نگرفتند و سیاست های آنها کاملاً نقد میشد و پس از انقلاب فوریه است که آنها در دولت موقت شرکت می کنند و اساساً بلشویک ها همان برخوردی که با منشویک ها دارند با آنها نیز در پیش می گیرند. تا قبل از تسلط کامل سرمایه داری با وجود مبارزه طبقاتی فعال در اروپا و روسیه، سرمایه داری هنوز جنبه هایی از ترقی خواهی و پیشروی تاریخی را در مقابل با مناسبات و طبقه فئودال که هنوز قدرتمند بود را در خود داشت - از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ تا کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ - و به این اعتبار لایه هایی از خرده بورژوازی و حتی بورژوازی مرفه با رونماهای سیاسی سوسیالیستی، بخشاً با طبقه کارگر همکاری می کردند. از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ در دوره رقابت آزاد سرمایه داری و تا شروع جنگ جهانی اول و شکل گیری دوره امپریالیستی، سوسیالیسم خرده بورژوایی و سانسور به مرور با مارکسیست ها که دیگر صف مشخص و مستقلاً را تشکیل داده بودند زاویه پیدا می کنند و روز به روز بر حالت اپورتونیستی آنها افزوده می گردد و در نهایت با شکل گیری دوره امپریالیستی و گندیده شدن مناسبات سرمایه داری این شرایط کاملاً تغییر می کند و انحرافات موردی جریانات اپورتونیستی تبدیل به گرایشات مشخصی علیه طبقه کارگر میگردد و طبیعتاً سیاست مارکسیست ها و مشخصاً لنینیست ها در این رابطه تغییر می کند. توضیح مختصری از لنین ماجرا را بهتر روشن می کند: دوران سال های ۱۷۸۹ - ۱۸۷۱، عصر سرمایه داری مترقی یعنی عصری بود که در آن سرنگون

ساختن فئودالیسم و حکومت مطلقه و رهایی از یوغ بیگانگان در دستور روز تاریخ قرار گرفته بود... جنبه نسبتاً «مسالمت آمیز» دوران سال های ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴، اپورتونیسم را ابتدایه مثابه یک حالت روحی، سپس به مثابه یک خط مشی و بالاخره به مثابه یک گروه یا قشر دیوان سالاری کارگری و رفیقان نیمه راه خرده بورژوا پرورش داد. این عناصر نمی توانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدف های انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمی توانستند اعتماد توده را به خود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند، گویا کلیه کارهای «مسالمت آمیز» فقط تدارکی برای انقلاب پرولتاریایی است. این تضاد ملی بود که می بایست وقتی سرباز کند و سر هم باز کرد. تمام موضوع بر سر این است که آیا باید مثل کائوتسکی و شرکاسعی کرد چرک این دمل را به نام «وحدت» (وحدت با چرک) مجدداً وارد پیکر جنبش نمود یا اینکه به منظور کمک به شفای کامل جنبش کارگری باید این چرک را حتی النقدور سریع تر و با مواظبت بیشتری به وسیله یک عمل جراحی، علیرغم درد موقتی شدیدی که از این عمل ناشی است، از پیکر خارج کرد. (۱)

لنین زمینه های عینی و سیر نزولی پدیده اپورتونیسم را در دوره های مختلف تاریخی توضیح می دهد و نشان می دهد که آنها با چه روندی در دوره های تاریخی به یک جریان کاملاً دست راستی و در خدمت بورژوازی قرار گرفته اند و در نهایت اینکه در دوره امپریالیسم از ۱۹۱۴ به بعد و گندیده شدن مناسبات سرمایه داری اساساً دیگر اپورتونیسم بخشی از مناسبات و روابطی است که در خدمت به بورژوازی قرار دارد و جایگاه طبقاتی و رویکرد آن را نشان می دهد و چنین می گوید: ذره بی مقداری از سودهای کلان بورژوازی هم ممکن است به دست جرگه کوچک دیوان سالاری کارگری و آریستوکراسی کارگری و رفیقان نیمه راه خرده بورژوا بیفتد. سرشت طبقاتی شوینیسم اجتماعی و اپورتونیسم با یکدیگر همانند و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی «خودی» بر ضد توده های طبقه کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه ای به دست بورژوازی استثمار می شود. (همانجا)

لنین به خوبی جایگاه طبقاتی و سیاسی اپورتونیسم در عصر امپریالیسم را نشان می دهد و اینکه اپورتونیسم گرایشی است متحد بورژوازی هر چند در لباس چپ؛ کارگری و ... باشد و به این اعتبار نباید فریب ظواهر جریانات اپورتونیست را که حتی در حرف شعارها و برنامه انقلابی را می پذیرند خورد. و در نهایت و مهمتر از همه این است که بر

ضرورت گسست از اپورتونیست ها و دور کردن آنها از جریانات مارکسیستی و کارگری تاکید دارد؛ چرا که می داند تا زمانی که نسبت به آنها توهمی وجود داشته باشد و یا پیوندهای سیاسی و تشکیلاتی برقرار گردد، جنبش کارگری و کمونیستی لطمه خواهد دید و راه برای نفوذ دست راستی ها در جنبش کمونیستی فراهم خواهد شد. به این اعتبار لنین چنین می گوید: ما فقط به کارگران توصیه می کردیم همه جا اپورتونیست ها را با پس گردنی از خود دور کنند و با تمام قوا از تظاهرات و دیگر اقدامات انقلابی توده ای پشتیبانی نموده، آن را حدت و وسعت دهند. اروپای فعلی درست همان وضع را دارد: دعوت به حمله «بی درنگ» امری است بی معنی ولی ننگ است کسی خود را سوسیال دمکرات (احزاب مارکسیست در آن زمان سوسیال دمکرات نامیده می شدند) بنامد و به کارگران توصیه نکند که پیوند خود را با اپورتونیست ها بگسلند و با تمام قوا جنبش انقلابی در حال شروع و تظاهرات را استحکام بخشند و به آن عمق و وسعت دهند و بر حدت آن بیفزایند. (همانجا) توضیح داخل پراتز از مهرزاد است.

بدین شکل در عصر امپریالیسم و بخصوص پس از گذشت بیش از صد سال از آن زمان که لنین این سطور را می نوشت، با جهانی شدن سرمایه داری و گندیدگی جهانی آن اعتبار این گفتار لنین نیز جهانی و چند برابر شده است. اپورتونیسم پدیده ایست که همواره و به اشکال مختلف در کنار و موازات جنبش کارگری و کمونیستی وجود دارد و غافل شدن از آن و در هم تنیده شدن با آن به شدت به سیاست و استراتژی سوسیالیستی لطمه وارد می کند. نه تنها نمی توان و نباید با چنین گرایشی وارد اتحاد و همکاری شد، بلکه بدون افشای آن بدون نقد سیاست ها و تاکتیک های راست آن نمی توان مبارزه طبقاتی را در مبارزه سیاسی پیش برد. گرایشات راست اپورتونیستی در ایران با ظاهری چپ که در «کنگره آزادی» در کنار و اتحاد با لیبرال ها شرکت داشتند - مثل حزب چپ اکثریت، حزب کمونیست کارگری، سازمان زحمتکشان و جریان انشعابی راست از حزب کمونیست - همگی با وجود تفاوت ها و احزاب خاص خود، جریانات راست اپورتونیستی را تشکیل می دهند که خط سازش طبقاتی، به انحراف بردن جنبش کارگری، و تقابل با جریانات مارکسیستی را پیش می برند و سعی دارند، گرایش چپ و جنبش کارگری و مردمی را به دامن جریانات لیبرالی سوق دهند. در مقابل آنها راهی جز افشا و نقد سیاستهای آنها وجود ندارد و آنها را به عنوان بخشی متحد با لیبرال ها که بزرگترین حریف آلترناتیو سوسیالیستی است باید در نظر گرفت. به هر میزان توهم به



آنها راه را برای رسوخ عملی و نظری گرایش



راست در جنبش باز می کند که می تواند از درون به انسجام سیاسی گرایش سوسیالیستی لطمه وارد نماید و به همین دلیل مهم بود که در کمینترن سال ۱۹۲۰ با پیشنهاد لنین ۲۱ شرط پیوستن به کمینترن برای احزاب چپ تصویب گردید که بندهای در مخالفت مشخص با جریانات راست اپورتونیست و حتی سانتیست برای پیوستن به کمینترن در آن وجود داشت. اما در طیف چپ انقلابی احزاب و جریانات سیاسی که واقعا و در مجموع و با وجود تفاوت ها و اختلافات در طیف گرایش سوسیالیستی انقلابی می گنجد، مابرا متفاوت است. در ایران این موضوع چندین دهه است که مورد بحث و مشاجره است و درک های متفاوتی در مورد آن وجود داشته و دارد. از درک های جبهه ای که حزب توده سردم دار آن بود و سپس دیگر جریانات پوپولیست نیز از آن الگو برداری کردند و صرفا در تقابل با امپریالیسم یا جمهوری اسلامی طراحی شده بودند و عملا ملغمه ای از جریانات راست و رفرمیستی را می توانستند در بر بگیرند. اما اقدامات جدی تر در این رابطه از زمانی شروع شد که جریانات چپ انقلابی و سوسیالیست تصمیم به این گرفتند تا در اتحاد عمل با یکدیگر بلوک سیاسی چپ انقلابی را شکل دهند تا بتوانند تا حدودی به ایجاد یک آلترناتیو سوسیالیستی کمک کنند. ابتدا جریانات مختلف با استراتژی های متناقض و با بیش از بیست نام تلاش کردند تا این بلوک را ایجاد کنند اما در عمل به دلیل تناقضات استراتژیک و خط و مشی های بسیار متناقض این اقدام نتیجه نداد و عملا شکست خورد و در پس این شکست عملی بود که دیگر جریانات نزدیکتر به هم «شورای نیروهای چپ و کمونیست» را ایجاد کردند که اکنون شامل شش حزب و جریان می باشد. معیارهای آنها - سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، نابودی و خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی، و برقراری حکومتی شورایی - هر چند معیارهای حداقلی برای یک طیف کمونیست و چپ انقلابی است اما به هر شکل این امکان را ایجاد کرد که واقع بینانه و مارکسیستی به مسئله اتحاد عمل نگاه کنند.

اکنون نیز در این رابطه درک های متفاوت و گاه حتی متناقضی بین مارکسیست ها وجود دارد. برخی تصور می کنند با پیوستن بیشتر چند جریان سیاسی چپ در خارج کشور می شود به یک آلترناتیو سوسیالیستی تبدیل گردد. در صورتی که واقعیت این است تا زمانی که گرایش سوسیالیستی به جریانی اجتماعی در درون طبقه تبدیل نگردد، آلترناتیو سوسیالیستی نمی تواند در سطح قدرتمندی و گسترده ای در جامعه مطرح گردد و این مرحله تنها در شرایطی تحقق خواهد یافت که سازماندهی بیشتری در طبقه ایجاد شده

شود، جریانات راست در سطح نظری و عملی با مبارزه پیگیرانه سوسیالیست ها تضعیف شده باشند و حزب قدرتمند کارگری وجود داشته باشد. در غیر این صورت اضافه شدن یک یا دو جریان به شورای نیروهای چپ و کمونیست، دردی را دوا نخواهد کرد و حتی با پایین کشیدن فیتیله انقلابی و سوسیالیستی معیارهای ورود به آن، برای اینکه طیف بیشتری بتوانند در این شورا عضو شوند، به شدت خطر شکل گیری یک طیف راست و افزایش تناقضات درونی وجود دارد. یک بلوک متحد سوسیالیستی، بر دو پایه مهم خود را استوار نگه میدارد. اول معیارهای سوسیالیستی و پایبندی عملی به آنها و دوم به میزان قابل توجهی همراهی و اتحاد فعالین کارگری چپ. به هر درجه و شکلی که این دو خدشه دار و کمرنگ شوند، شورای نیروهای چپ و کمونیست تضعیف خواهد گردید. تزلزلات در تند پیچ های سیاسی در شورای نیروهای چپ و کمونیست نیز خود را نشان داده - مثل موضع گیری در مورد حمایت از منشور حداقلی بیست تشکل کارگری و یا در ارتباط با جنگ و جنبش ضد جنگ و ... - اما به هر شکل تاکنون خط سوسیالیستی در شورا غالب و قوی پیش رفته است اما آیا با رقیق شدن معیارها و افزودن جریانات دیگری که خط راست و انحرافی در آنها یکی از مشخصات و نمودهای سیاست آنها بوده است، شرایط به همین شکل باقی خواهد ماند؟ در مورد شورای نیروهای چپ و کمونیست نیز همین قواعد و مشخصات عمومی عمل می کنند و نمی توان هیچ ویژگی منطقه ای را ادله ای برای تغییر اساسی در ساختار و معیارهای ورد به آن دانست. در خارج کشور جریانات چپی که تنها محفلی عمل می کنند و به طور واقعی هیچگونه منشأ اثری در داخل کشور نیستند، نه تنها حضور آنها در «شورای نیروهای چپ و کمونیست» هیچگونه توازن قوایی را به نفع بلوک کارگری جامعه تغییر نخواهد داد، بلکه تنها باعث زمینه اختلافات بیشتر و زمینه های تشتت را فراهم می کنند.

بلشویک ها در بین احزاب و جریانات سیاسی چپ و سوسیالیست های غیر کارگری با هیچ جریانی دست به اتحاد عمل نزدند و بر عکس تاریخ بلشویسم با بخش زیادی از مبارزه نظری و عملی با این جریانات شکل گرفت. تنها ائتلاف آنها با سوسیال رولوسیونرها چپ - جریان انشعابی از حزب سوسیالیست های انقلابی - در مقطع انقلاب اکتر و تا اوسط سال ۱۹۱۸ بود که اتفاق افتاد و بررسی آن به روشن شدن دیدگاه های لنینی در این رابطه کمک می کند. حزب سوسیالیست های انقلابی که عموما در بین دهقانان پایه اجتماعی داشت و حتی آنها را نیروی اصلی انقلاب ارزیابی می کرد و شعار تقسیم اراضی همواره شعار اصلی این جریان بود، با سرنگونی دولت تزار

در انقلاب فوریه، در دولت موقت سرمایه داری که ایجاد شده بود شرکت کرد و در عمل تقسیم اراضی را با وعده ها و شیوه های مختلف به اجرا گذاشت. در نتیجه در بدنه این حزب به مرور و در طی حدود شش ماه شکاف ایجاد شد و انشعاب جریان چپ، معروف به حزب سوسیالیست های انقلابی چپ، اتفاق افتاد. در شوراهای کارگران سربازان و دهقانان، حزب سوسیالیست انقلابی در مجموع برنامه بلشویک ها را پذیرفت و در مواردی مثل مسئله ارضی که بلشویک ها راه حل سوسیالیستی داشتند و آنها تقسیم اراضی را در دستور کار قرار داده بودند با فرمولی که بخش بزرگی از دهقانان تحت تعاونی ها - کالخوزها - متحد شدند به توافق رسیدند. دیگر اختلافات مثل مسئله جنگ پس از سرنگونی تزار با آلمان مسئله ثانویه بود که بعدها به یک بحران در همکاری با آنها تبدیل گردید. به هر شکل این اتحاد عمل دو جریان با گرایش سوسیالیستی و چپ انقلابی بود که توازن قوا در شوراها را با توجه به تغییر شرایط جامعه رقم زد و اکثریت در شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان به راه حل سوسیالیستی و انقلابی روی آوردند و رهبری انقلاب را در دست گرفتند. این تنها مورد اتحاد عمل - ائتلاف - بلشویک ها با یک جریان دیگر چپ بر اساس استراتژی آنها در آن مقطع که همسویی سوسیالیستی وسیعی داشت، ایجاد شد و نیروی اجتماعی را در جامعه و بخصوص در اتحاد دهقانان با پرولتاریا را شکل داد. هر چند حزب سوسیالیست های انقلابی که در حکومت سوسیالیستی شورایی شرکت داشتند به دلیل اختلاف در موضع عقب نشینی و صلح با آلمان ها در سال ۱۹۱۸ علیه بلشویک ها کودتایی انجام دادند و شکست خوردند و این اتحاد از بین رفت، اما به هر شکل در مقطع انقلاب اکتر بر دو پایه استراتژی سوسیالیستی مشترک و تاثیر در تغییر توازن قوا به نفع انقلاب شکل گرفت و عملی شد.

در مجموع با توجه به شرایط جهانی - فقدان آلترناتیو سوسیالیستی - ضمن اینکه مارکسیست ها نیاز به اتحاد عمل ها و سازماندهی بیشتر، بخصوص در جنبش کارگری و توده ای دارند، اما در سطح گسترده و قابل توجهی به دلیل نداشتن صف مستقل و بینش های پوپولیستی و خرده بورژوازی، دچار سیاست های همه با همی شده و نتوانستند جنبش های کارگری و مردمی که حتی در حد یک انقلاب شکل گرفتند و قدرت سیاسی را سرنگون کردند یا در معرض سرنگونی قرار دادند، تحت تاثیر و رهبری انقلابی قرار دهند. فقط در چند سال گذشته چندین مورد جنبش های بزرگ توده ای را شاهد بودیم که پس از سرنگونی قدرت سیاسی و کنار زدن آن، تنها باعث بر سرکار آمدن بخش دیگری از بورژوازی

شدند که در نهایت رفرمیست بوده و



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست از بیکاری تا سرکوب؛ اعتراض جویندگان کار در گچساران!



روز دوشنبه ۹ شهریور ۱۴۰۵، جمعی از جوانان جویای کار در منطقه لیشر گچساران، در اعتراض به تبعیض، رانت و نبود شفافیت در روند استخدام پتروپالایشگاه لیشر تجمع کردند. نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی برای متفرق کردن تجمع‌کنندگان وارد عمل شدند و به سوی آنان تیراندازی کردند. براساس گزارش‌های منتشرشده، دست‌کم یک نفر در جریان این سرکوب زخمی شده است. آنچه در گچساران روی داد، تنها یک اعتراض محلی بر سر چند فرصت استخدامی نیست. این اعتراض را باید در متن بحران گسترده بیکاری، فقر و ناامنی شغلی در ایران دید. میلیون‌ها جوان در شرایطی با بیکاری و فقدان چشم‌انداز شغلی مواجه هستند که دستیابی به یک شغل نیز هرچه بیشتر به رابطه، رانت و شبکه‌های وابسته به قدرت گره خورده است. این تناقض در مناطق نفت‌خیز و صنعتی آشکارتر است. در مناطقی که ثروت عظیمی تولید و استخراج می‌شود، اما بخش بزرگی از مردم همان مناطق اشتغال پایدار نداشته و سهمی از این ثروت ندارند. کارگران و جوانان با بیکاری، قراردادهای موقت و پیمانی و ناامنی معیشتی روبرو هستند، در حالی که حاصل این ثروت در اختیار دولت، سرمایه‌داران، پیمانکاران و شبکه‌های اقتصادی وابسته به قدرت قرار می‌گیرد. بیکاری تنها محصول سوء مدیریت چند مقام یا بی‌عدالتی در استخدام نیست. در مناسبات سرمایه‌داری، وجود انبوه بیکاران ابزاری برای فشار بر دستمزدها، تشدید رقابت میان کارگران و تحمیل شرایط کاری نامناسب‌تر است. جمهوری اسلامی نیز با گسترش پیمانکاری، خصوصی‌سازی، ارزان‌سازی نیروی کار و سرکوب تشکلهای مستقل کارگری، این وضعیت را به سود سرمایه‌داران تداوم بخشیده است.

تیراندازی به جویندگان کار در گچساران نشان می‌دهد که حکومت در برابر ابتدایی‌ترین خواست‌های کارگران و جوانان، یعنی حق کار و تأمین زندگی، بار دیگر به ابزار سرکوب متوسل می‌شود. تکرار اعتراض جویندگان کار در مناطق مختلف نیز نشان می‌دهد که مسئله از یک کارخانه، پالایشگاه یا شهر معین بسیار فراتر رفته است. مبارزه علیه بیکاری نباید به مطالبه شفافیت در استخدام یا تغییر چند مدیر محدود شود. حق کار برای همه و تأمین بیمه بیکاری مکفی برای تمام بیکاران باید به بخشی از مطالبات سراسری طبقه کارگر تبدیل شود. جوانان بیکار نیز نیرویی جدا از طبقه کارگر نیستند. پیوند مبارزه آنان با کارگران شاغل، پیمانی و پروژه‌ای و دیگر بخش‌های جنبش کارگری می‌تواند اعتراض‌های پراکنده علیه بیکاری، فقر و تبعیض را به نیرویی سازمانیافته تبدیل کند. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، تیراندازی به جویندگان کار و سرکوب اعتراض آنان در گچساران را محکوم می‌کند. سازمانیابی مستقل بیکاران در محلات و شهرها، ایجاد تشکلهای و کمیته‌های بیکاران و پیوند آنها با تشکلهای و مبارزات کارگری، راه پیشروی این مبارزه است. پاسخ بیکاری و فقر، گلوله و سرکوب نیست. پاسخ کارگران و بیکاران نیز باید اتحاد، تشکل و مبارزه سازمان‌یافته برای حق کار، معیشت و یک زندگی شایسته باشد.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۱۱ شهریور ماه ۱۴۰۵ / دوم سپتامبر ۲۰۲۶

امضاها:

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

توانستند موقعیت و مناسبات بورژوازی را حفظ کنند. نمونه‌های: جنبش گسترده مردم در سال ۲۰۱۸ در ارمنستان در نهایت منجر به برکناری سرکشیان و بر سر کار آمدن پاشانیان شد. اعتراضات سراسری مردم در قرقیزستان در سال ۲۰۲۰ به حدی قیام رسید ساختمان‌های دولتی را اشغال کردند و نخست وزیر و رئیس جمهور بر کنار شدند و جریانی رفرمیستی بر سر کار آمد. سال ۲۰۱۹ در الجزایر صدها هزار نفر به خیابان‌ها آمدند و با تداوم اعتراضات گسترده، بوتفلیقه بر کنار شد اما ساختار قدرت دست نخورده باقی ماند. در سودان اعتراضات در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ ابتدا بر سر قیمت نان بالا گرفت و در نهایت جنبش گسترده‌ای به راه افتاد که نتیجه آن سرنگونی دولت عمر البشیر شد، ولی ارتش قدرت را در دست گرفت و اکنون دوجریان ارتجاعی ارتش، سودان را به جنگ داخلی کشانده اند. در سریلانکا در سال ۲۰۲۲ در پی بحران شدید اقتصادی، یک قیام تمام عیار ایجاد شد و مراکز دولتی و کاخ ریاست جمهوری تصرف گردید، اما جناح رفرمیست بورژوازی دیگری بر سر کار آمد. در نپال در سال ۲۰۲۵ در اعتراض به فساد شدید حکومتی و مشکلات اقتصادی قیام بزرگ مردمی رخ داد که به سرنگونی حکومت منجر گردید اما جریانات چپ پوپولیست در سازش با جناح‌های دیگر بورژوازی قدرت را به دست گرفتند و ساختار سرمایه داری باقی ماند. در همان سال ۲۰۲۵ در ماداگاسکار در اعتراض به مشکلات اقتصادی و قطعی برق و آب قیام بزرگی ایجاد شد که به سرنگونی حکومت و در نهایت جابجایی قدرت از دست بخشی از بورژوازی به دست بخش دیگری منجر گردید. موارد بسیار بیشتری نیز وجود دارند که نشان می‌دهند با وجود نفوذ و سازماندهی جریانات چپ در بین کارگران و توده‌ها رویکردهای پوپولیستی و همه با همی منجر به انحراف آن جنبش‌ها گردیده است.

در نهایت ما از تمام این تجربیات تلخ باید درس بگیریم و در تدارک انقلاب اجازه ندهیم صف انقلاب با دیگر جریانات دست راستی درهم بیامیزد و مخدوش گردد. آلترناتیو سوسیالیستی تنها از طریق انسجام سیاسی و تشکیلاتی حفظ می‌گردد و با سازماندهی و اتحاد‌های لازم در جنبش کارگری و مردمی می‌تواند تقویت گردد. هر راه دیگری می‌تواند ما را به کژ راهه ببرد.

۲۰۲۶-۹-۲

۱-لنین/ اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم/ مجموعه آثار لنین/ چاپ فارسی



تهاجم جهانی به برابری جنسیتی؛ بازتولید سلطه در عصر بحران سرمایه‌داری

آرام فرج الهی



متوسط روزانه بیش از سه برابر مردان به این فعالیت‌ها اختصاص می‌دهند. اگر این کارها ارزش‌گذاری اقتصادی شوند، سهمی معادل هزاران میلیارد دلار در سال از تولید جهانی را تشکیل خواهند داد؛ ارزشی که در حساب‌های ملی و شاخص‌های متعارف اقتصاد تقریباً نامرئی باقی می‌ماند. در نتیجه، آنچه در ظاهر «وظیفه طبیعی» یا «مسئولیت خانوادگی» معرفی می‌شود، در عمل نوعی یارانه پنهان به سرمایه است. هر ساعت کاری که زنی بدون دستمزد صرف مراقبت از کودک، سالمند یا اعضای خانواده می‌کند، هزینه‌ای است که دولت و سرمایه از پرداخت آن معاف می‌شوند. از این منظر، نابرابری جنسیتی بخشی از سازوکار اقتصادی انباشت سرمایه است.

بحران‌های سرمایه‌داری همواره دولت‌ها را وادار کرده‌اند راه‌هایی برای کاهش هزینه‌های بازتولید نیروی کار بیابند. در دوره‌های رونق اقتصادی، بخشی از این هزینه‌ها از طریق خدمات عمومی، آموزش رایگان، بیمه‌های اجتماعی و نظام‌های رفاهی تأمین می‌شود. اما هنگامی که نرخ سود کاهش می‌یابد و سیاست‌های ریاضتی گسترش پیدا می‌کنند، نخستین قربانیان معمولاً همین خدمات عمومی هستند. پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸، بسیاری از دولت‌ها برنامه‌های ریاضت اقتصادی را اجرا کردند. کاهش بودجه آموزش، بهداشت، خدمات مراقبتی و حمایت‌های اجتماعی، عملاً بار بیشتری را بر دوش خانواده‌ها منتقل کرد. تجربه کشورهای اروپایی نشان داد که زنان نخستین گروهی بودند که آثار این انتقال را تحمل کردند؛ زیرا ناچار شدند کاهش خدمات عمومی را با افزایش کار بدون مزد خود جبران کنند.

همه‌گیری کووید-۱۹ این روند را تشدید کرد. بسته شدن مدارس، مراکز نگهداری کودکان و خدمات مراقبتی، میلیون‌ها زن را در سراسر جهان مجبور کرد ساعات کاری خود را کاهش دهند یا بازار کار را ترک کنند. بر اساس گزارش مشترک سازمان بین‌المللی کار و UN Women، زنان در دوران همه‌گیری با نرخ بالاتری نسبت به مردان شغل خود را از دست دادند و بازگشت آنان به بازار کار نیز کندتر بود. این تجربه نشان داد که در شرایط بحران، نخستین سپر حمایتی سرمایه‌داری همچنان خانواده و به‌ویژه کار بدون مزد زنان است. از همین جا می‌توان فهمید که چرا شعارهایی

تحوالات نیستند. پرسش اساسی این است که چرا درست در دوره‌ای که سرمایه‌داری جهانی با بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی دست‌وپنجه نرم می‌کند، کنترل بدن زنان، محدودسازی آزادی‌های جنسیتی و احیای الگوهای پدر/مردسالارانه به یکی از اولویت‌های بسیاری از دولت‌ها تبدیل شده است؟

پاسخ به این پرسش، ما را به مفهوم «بازتولید اجتماعی» می‌رساند؛ مفهومی که در دهه‌های اخیر به یکی از محورهای اصلی فمینیسم رادیکال تبدیل شده است. اقتصاد سیاسی کلاسیک و حتی بسیاری از روایت‌های رایج مارکسیسم، عمدتاً بر حوزه تولید متمرکز بوده‌اند؛ یعنی کارخانه، محل کار، مناسبات مزدی و تولید کالا. اما تولید سرمایه‌دارانه تنها در کارخانه رخ نمی‌دهد. پیش از آنکه نیروی کار وارد محیط تولید شود، باید زنده بماند، تغذیه شود، آموزش ببیند، درمان شود، فرزند پرورش دهد و نسل بعدی نیروی کار را بازتولید کند. این مجموعه فعالیت‌ها همان چیزی است که نظریه‌پردازان فمینیسم مارکسیستی از آن با عنوان «بازتولید اجتماعی» یاد می‌کنند. بحران کنونی سرمایه‌داری را صرفاً بحران تولید یا بحران مالی نیست، بلکه آن را «بحران بازتولید اجتماعی» دانست؛ بحرانی که در آن نظام اقتصادی، ظرفیت بازتولید خود را فرسوده می‌کند. سیلویا فدریچی نیز نشان داده است که کار خانگی و مراقبتی، هرچند بدون مزد انجام می‌شود، یکی از بنیادی‌ترین پیش‌شرط‌های انباشت سرمایه است.

این نگاه، مرز سنتی میان اقتصاد و خانواده را در هم می‌شکند. خانواده بخشی از سازوکار اقتصادی سرمایه‌داری محسوب می‌شود. سرمایه بدون آنکه هزینه واقعی مراقبت، تربیت کودکان، نگهداری سالمندان یا بازسازی جسمی و روانی نیروی کار را پردازد، از این فعالیت‌ها سود می‌برد. بخش عمده این کار نیز به‌طور تاریخی بر دوش زنان قرار گرفته است. برآوردهای سازمان بین‌المللی کار (ILO) نشان می‌دهد زنان در سطح جهان حدود سه چهارم کل کار مراقبتی و خانگی بدون مزد را انجام می‌دهند و به‌طور

جهان امروز هم‌زمان با بحران‌های اقتصادی، جنگ‌های منطقه‌ای، تشدید نابرابری، فروپاشی نظام‌های رفاهی و گسترش فاشیسم، شاهد موجی کم‌سابقه از حمله به حقوق زنان و اقلیت‌های جنسیتی است. در نگاه نخست، این تحولات ممکن است مجموعه‌ای از رویدادهای پراکنده به نظر برسند؛ محدود شدن حق سقط جنین در ایالات متحده، قوانین سخت‌گیرانه‌تر علیه افراد LGBTQ+ در آفریقا و آسیا، سیاست‌های افزایش جمعیت، تبلیغ «خانواده سنتی» در اروپای شرقی یا رشد جریان‌های راست افراطی در آمریکای لاتین. اما قرار دادن این رخدادها در کنار یکدیگر، تصویری متفاوت آشکار می‌کند؛ تصویری که از ظهور الگویی جهانی حکایت دارد.

آنچه در کشورهای مختلف و با زبان‌های ایدئولوژیک متفاوت رخ می‌دهد، بیانگر گرایشی ساختاری برای بازسازی اشکال سلطه در دوره‌ای است که سرمایه‌داری جهانی با بحرانی چندوجهی روبه‌رو شده است. از بحران مالی ۲۰۰۸ تا پیامدهای همه‌گیری کووید-۱۹، از تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک تا بحران اقلیمی و تورم جهانی، سرمایه‌داری با فشاری فزاینده بر سودآوری و مشروعیت سیاسی مواجه بوده است. در چنین شرایطی، دولت‌ها و نیروهای مسلط تنها به ابزارهای اقتصادی متوسل نمی‌شوند؛ بلکه می‌کوشند نظم اجتماعی را نیز از نو سازمان دهند. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این بازسازمان‌دهی، مناسبات جنسیتی است.

از این منظر، بدن زنان، توانایی باروری، خانواده، روابط عاطفی و حتی هویت جنسیتی. آن‌ها به عرصه‌هایی برای اعمال قدرت، انضباط‌بخشی اجتماعی و مدیریت بحران بدل شده‌اند. هنگامی که دولت‌ها حق تصمیم‌گیری درباره بارداری را محدود می‌کنند، پوشش را به موضوع امنیت ملی تبدیل می‌سازند یا نقش‌های جنسیتی سنتی را به‌عنوان «راه‌حل» بحران‌های جمعیتی تبلیغ می‌کنند، در واقع در حال مداخله در فرآیند بازتولید نیروی کار و تنظیم مناسبات اجتماعی‌اند.

به همین دلیل، تقلیل این روند به «بازگشت سنت» یا «غلبه محافظه‌کاری فرهنگی» تحلیلی ناکافی است. سنت و مذهب، هرچند در بسیاری از کشورها ابزارهای مهم مشروعیت‌بخشی به این سیاست‌ها هستند، اما خود توضیح‌دهنده چرایی هم‌زمانی این

تولید بود و خانه‌داری اغلب به‌عنوان فعالیتی «غیرمولد» یا صرفاً خانوادگی تلقی می‌شد.

از دهه ۱۹۷۰، نسل تازه‌ای از نظریه‌پردازان مارکسیست این خلأ را به چالش کشیدند. آنان با بازخوانی آثار مارکس، مفهوم «بازتولید اجتماعی» را در مرکز تحلیل قرار دادند. آنان استدلال کردند که سرمایه‌داری تنها در کارخانه یا محل کار بازتولید نمی‌شود؛ بلکه به شبکه‌ای گسترده از فعالیت‌های مراقبتی، آموزشی، درمانی و عاطفی وابسته است که بخش اعظم آن خارج از بازار و عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود. فدریچی در کتاب کالیبان و ساحره نشان می‌دهد که گذار تاریخی به سرمایه‌داری صرفاً با انباشت زمین و سرمایه همراه نبود، بلکه با کنترل بدن زنان، سرکوب استقلال اقتصادی آنان و گسترش تقسیم کار جنسیتی نیز همراه شد. از نظر او، شکار ساحره‌ها در اروپا، این پدیده بخشی از فرایند شکل‌گیری مناسبات سرمایه‌داری و انضباط بخشی به نیروی کار بود. لیز فوگل نیز در کتاب مارکسیسم و ستم بر زنان، نظریه‌ای منسجم درباره رابطه تولید و بازتولید اجتماعی ارائه کرد. او نشان داد که نیروی کار، برخلاف کالاهای معمول، باید هر روز بازتولید شود و این بازتولید بدون کار خانگی، مراقبت، آموزش و سلامت ممکن نیست. از این منظر، خانواده نهادی است که سرمایه‌داری بخش مهمی از هزینه‌های خود را به آن منتقل می‌کند.

این بحث با تحلیل بحران‌های معاصر سرمایه‌داری گسترش داده شد. سرمایه‌داری صرفاً با بحران‌های مالی یا صنعتی روبه‌رو نیست، بلکه درگیر «بحران بازتولید اجتماعی» نیز هست؛ بحرانی که در آن، منطق سودآوری به‌تدریج همان نهادها و فعالیت‌هایی را فرسوده می‌کند که بقای خود سرمایه‌داری به آن‌ها وابسته است. کاهش خدمات عمومی، خصوصی‌سازی آموزش و درمان، تضعیف نظام‌های رفاهی و انتقال مسئولیت مراقبت به خانواده، همگی نشانه‌های این بحران‌اند. همچنین بازتولید اجتماعی تنها شامل زایش نسل بعدی نیروی کار نیست، بلکه همه فعالیت‌هایی را در بر می‌گیرد که انسان‌ها را قادر می‌سازد هر روز دوباره وارد فرایند تولید شوند؛ از تغذیه و استراحت گرفته تا آموزش، سلامت، مراقبت عاطفی و حتی بازسازی روانی. این نگاه، مرز میان اقتصاد و زندگی روزمره را از میان برمی‌دارد و نشان می‌دهد که سرمایه‌داری چگونه به فعالیت‌هایی وابسته است که اغلب در آمارهای اقتصادی نامرئی می‌مانند.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظریه

بازتولید اجتماعی آن است که دوگانه‌ای

برابر «محدود نبوده است. از همان آغاز، یکی از پرسش‌های اساسی این سنت فکری آن بود که چرا ستم بر زنان، با وجود دگرگونی شیوه‌های تولید، همچنان در اشکال مختلف بازتولید می‌شود و چه رابطه‌ای میان این ستم و مناسبات اقتصادی وجود دارد. نخستین تلاش منسجم برای پاسخ به این پرسش را فردریش انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴) ارائه کرد. انگلس با تکیه بر پژوهش‌های مردم‌شناختی زمان خود استدلال کرد که فرودستی تاریخی زنان نتیجه‌ای طبیعی یا زیست‌شناختی نیست، با ظهور مالکیت خصوصی، انباشت ثروت و شکل‌گیری خانواده پدرسالار پیوند دارد. به باور او، زمانی که انتقال ارث و مالکیت به مسئله‌ای اساسی تبدیل شد، کنترل بر بدن و باروری زنان نیز اهمیتی تعیین‌کننده یافت و خانواده تک‌همسر پدرسالار به نهادی برای تضمین انتقال ثروت از نسلی به نسل دیگر تبدیل شد. اگرچه بسیاری از فرضیات مردم‌شناختی انگلس امروز مورد بازنگری قرار گرفته‌اند، اما اهمیت نظری اثر او همچنان پابرجاست؛ زیرا برای نخستین بار نشان داد که خانواده را نمی‌توان نهادی فراتاریخی یا طبیعی دانست، بلکه باید آن را در متن روابط تولید و مناسبات مالکیت تحلیل کرد. این ایده، بنیانی شد برای سنتی که بعدها با عنوان فمینیسم مارکسیستی شناخته شد.



در آغاز قرن بیستم، الکساندرا کولونتای، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و فعالان انقلاب روسیه، این بحث را یک گام فراتر برد. او معتقد بود که رهایی زنان تنها با ورود آنان به بازار کار تحقق نمی‌یابد، بلکه مستلزم دگرگونی کل نظام بازتولید اجتماعی است. کولونتای بر این باور بود که تا زمانی که پخت‌وپز، شست‌وشو، مراقبت از کودکان و سالمندان و دیگر وظایف خانگی بر دوش زنان باقی بماند، رهایی زنان دست‌نیافتنی خواهد بود. از همین رو، او توسعه مهدکودک‌های عمومی، آشپزخانه‌های جمعی، خدمات اجتماعی و مراقبت همگانی را بخشی از پروژه رهایی زنان می‌دانست. با این حال، در بخش بزرگی از قرن بیستم، این مباحث در حاشیه مطالعات مارکسیستی قرار گرفتند. تمرکز اصلی بسیاری از احزاب چپ بر تولید صنعتی، مبارزه کارگری و مالکیت ابزار

مانند «بازگشت به خانواده»، «احیای نقش مادری» یا «حمایت از ارزش‌های سنتی» اغلب هم‌زمان با اجرای سیاست‌های ریاضتی و کاهش خدمات عمومی مطرح می‌شوند. این شعارها کارکرد اقتصادی مشخصی دارند. هر اندازه وظایف مراقبتی بیشتر به درون خانواده رانده شود، هزینه‌های دولت و سرمایه کاهش می‌یابد. یکی از مهم‌ترین خطاهای تحلیل‌های رایج آن است که کنترل بدن زنان را صرفاً مسئله‌ای فرهنگی یا مذهبی می‌دانند. در حالی که از منظر اقتصاد سیاسی، کنترل بر باروری، ازدواج، مادری و روابط جنسی، مستقیماً با بازتولید نیروی کار ارتباط دارد. تصمیم درباره اینکه چه کسی، چه زمانی و با چه شرایطی فرزند داشته باشد، بر ساختار جمعیت، بازار کار، نظام بانجستگي، هزینه‌های رفاهی و آینده اقتصاد نیز اثر می‌گذارد. به همین دلیل، دولت‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی تلاش کرده‌اند سیاست‌های جمعیتی را با سازوکارهای حقوقی، اقتصادی و ایدئولوژیک پیش ببرند.

در سال‌های اخیر، این گرایش در کشورهای مختلف اشکال متفاوتی یافته است. در ایالات متحده، لغو حکم Roe v. Wade موجب شد دست‌کم ۱۴ ایالت محدودیت‌های شدید یا ممنوعیت‌های تقریباً کامل برای سقط جنین وضع کنند. در لهستان، دسترسی قانونی به سقط جنین به مواردی بسیار محدود تقلیل یافته است. در ایران نیز «قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت» با محدود کردن دسترسی به برخی خدمات پیشگیری از بارداری و ایجاد محدودیت‌هایی برای سقط جنین، سیاست افزایش جمعیت را در مرکز برنامه‌ریزی دولتی قرار داده است. هرچند زمینه‌های سیاسی و فرهنگی این کشورها با یکدیگر تفاوت دارد، اما وجه مشترک آن‌ها انتقال حق تصمیم‌گیری از زنان به دولت، نهادهای مذهبی یا ساختارهای حقوقی است. در همه این موارد، بدن زن به موضوعی عمومی تبدیل می‌شود که دیگر مالکیت و اختیار آن صرفاً در دست خود فرد نیست. این روند را باید بخشی از مدیریت بحران بازتولید اجتماعی دانست؛ تلاشی برای تنظیم عرضه آینده نیروی کار، تثبیت الگوهای خانوادگی مطلوب و کاهش هزینه‌های اجتماعی از طریق تقویت تقسیم کار جنسیتی.

این همان نقطه‌ای است که سیاست جنسیتی و اقتصاد سیاسی به یکدیگر گره می‌خورند. کنترل بدن زنان، در بسیاری از شرایط، یکی از ابزارهای انطباق این نظام با بحران‌های خود است. مسئله زنان، برخلاف بسیاری از روایت‌های رایج، هرگز صرفاً به موضوع «اشتغال زنان» یا «دستمزد



قدیمی را کنار می‌گذارد: این تصور که مبارزه طبقاتی و مبارزه زنان دو میدان جداگانه‌اند. از این منظر، کار خانگی، مراقبت از کودکان، سلامت عمومی، آموزش، مسکن و حتی حق کنترل بر بدن، همگی بخشی از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری‌اند. بنابراین، مبارزه برای رهایی جنسیتی، بخشی از مبارزه علیه مناسباتی است که استثمار اقتصادی و سلطه جنسیتی را به یکدیگر گره می‌زنند. این چارچوب نظری همچنین به ما امکان می‌دهد تا موج کنونی حمله به حقوق زنان را تلاشی برای مدیریت بحران بازتولید اجتماعی در سرمایه‌داری متأخر بفهمیم. هنگامی که دولت‌ها خدمات عمومی را کاهش می‌دهند، زنان را به فرزندآوری بیشتر تشویق می‌کنند، حقوق باروری را محدود می‌سازند یا خانواده سنتی را به عنوان راه حل بحران‌های اقتصادی تبلیغ می‌کنند، در واقع می‌کوشند هزینه‌های بازتولید نیروی کار را دوباره به درون خانواده منتقل کنند. از این رو، کنترل بدن زنان و تثبیت تقسیم کار جنسیتی را باید بخشی از منطق اقتصادی این نظم دانست، نه صرفاً پیامد باورهای سنتی یا مذهبی.

به همین دلیل، فمینیسم مارکسیستی نه در تقابل با مبارزه طبقاتی، بلکه در امتداد آن قرار می‌گیرد. این سنت نظری بر آن است که رهایی زنان و رهایی طبقه کارگر هر یک شرط امکان دیگری است. جامعه‌ای که کار مراقبتی را نامرئی و بی‌دستمزد نگه می‌دارد، نمی‌تواند برابری واقعی را محقق کند؛ همان‌گونه که جامعه‌ای مبتنی بر استثمار نیروی کار، ناگزیر اشکال گوناگون سلطه جنسیتی را نیز بازتولید خواهد کرد. اگر بحران بازتولید اجتماعی زمینه مادی تهاجم به حقوق زنان را فراهم می‌کند، این پرسش همچنان باقی می‌ماند که این سیاست‌ها چگونه به برنامه‌ای سیاسی در مقیاس جهانی تبدیل می‌شوند؟

چرا در فاصله‌ای نسبتاً کوتاه، دولت‌هایی با پیشینه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی متفاوت، به سیاست‌هایی مشابه در حوزه جنسیت، خانواده و حقوق باروری روی آورده‌اند؟ پاسخ را باید در هم‌پوشانی سه روند تاریخی جست‌وجو کرد؛ گسترش نئولیبرالیسم، صعود جریان‌های فاشیستی و بحران فزاینده مشروعیت دولت‌های سرمایه‌داری.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، سیاست‌های نئولیبرالی با خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های عمومی، انعطاف‌پذیرسازی بازار کار و تضعیف اتحادیه‌های کارگری، توازن نیروها را به سود سرمایه تغییر دادند. این سیاست‌ها اگرچه در دوره‌هایی به رشد سودآوری شرکت‌های بزرگ انجامید، اما هم‌زمان شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کردند.

بر اساس گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار و بانک جهانی، سهم دستمزدها از درآمد ملی در بسیاری از کشورها کاهش یافته، اشتغال موقت و ناامن گسترش یافته و نابرابری ثروت به بالاترین سطوح خود در چند دهه اخیر رسیده است. در همین دوره، خدمات عمومی نیز به تدریج کوچک‌تر شدند. خصوصی‌سازی آموزش، درمان، مراقبت از سالمندان و نگهداری از کودکان، هزینه‌های زندگی را افزایش داد و فشار بیشتری بر خانواده‌ها وارد کرد. اما خانواده، به‌ویژه در جوامعی که هنوز تقسیم کار جنسیتی در آن‌ها غالب است، این فشار را به شکلی نابرابر میان زنان و مردان توزیع می‌کند. هر بار که دولت از تأمین خدمات عمومی عقب‌نشینی می‌کند، ساعت‌های بیشتری از کار مراقبتی بدون مزد بر دوش زنان قرار می‌گیرد. به همین دلیل، نئولیبرالیسم و مردسالاری، اغلب دو سازوکار مکمل‌اند که یکدیگر را تقویت می‌کنند.

این وضعیت تنها به افزایش بار کار خانگی محدود نمی‌شود. داده‌های مجمع جهانی اقتصاد (World Economic Forum) در گزارش Gender Gap نشان می‌دهد که اگرچه در برخی حوزه‌ها مانند آموزش پیشرفت‌هایی حاصل شده، اما شکاف مشارکت اقتصادی زنان همچنان بسیار عمیق است. در بسیاری از کشورها، زنان نخستین کسانی هستند که در دوره‌های رکود شغل خود را از دست می‌دهند و آخرین گروهی‌اند که پس از بهبود اقتصادی دوباره جذب بازار کار می‌شوند. افزون بر این، زنان سهم نامتناسبی از اشتغال غیررسمی، پاره‌وقت و کم‌درآمد را بر عهده دارند؛ بخش‌هایی که معمولاً از پوشش بیمه و حمایت‌های اجتماعی نیز محروم‌اند. در چنین بستری، بحران اقتصادی به تدریج به بحران سیاسی تبدیل می‌شود. کاهش امنیت شغلی، افزایش هزینه‌های مسکن، فرسایش طبقه متوسط و کاهش اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی، زمینه را برای رشد نیروهایی فراهم می‌کند که وعده بازگرداندن «نظم از دست‌رفته» را می‌دهند. این همان نقطه‌ای است که راست افراطی وارد میدان می‌شود.

در سال‌های اخیر، احزاب و دولت‌های راست افراطی در کشورهای مختلف، با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیک، بر مجموعه‌ای از مضامین مشترک تأکید کرده‌اند؛ دفاع از خانواده سنتی، مخالفت با «ایدئولوژی جنسیت»، محدودسازی حقوق باروری، مخالفت با آموزش جنسیتی در مدارس و حمله به جنبش‌های فمینیستی و LGBTQ+. این اشتراکات، باید آن‌ها را بخشی از پروژه‌ای گسترده‌تر برای بازسازی اقتدار سیاسی در دوره بحران تلقی کرد.

در مجارستان، دولت ویکتور اوربان مفهوم «دموکراسی غیرلیبرال» را با سیاست‌های گسترده تشویق فرزندآوری، محدود کردن مطالعات جنسیت در دانشگاه‌ها و تبلیغ خانواده هسته‌ای همراه کرده است. در لهستان، حزب قانون و عدالت (PiS) با حمایت کلیسای کاتولیک، یکی از محدودکننده‌ترین قوانین سقط جنین اروپا را تثبیت کرد. در ایتالیا، دولت جورجیا ملونی از شعار «خدا، میهن، خانواده» به‌عنوان یکی از ارکان گفتمان سیاسی خود بهره برده است. در ایالات متحده نیز بخش مهمی از جریان راست مسیحی، محدودسازی سقط جنین و مخالفت با حقوق افراد LGBTQ+ را در مرکز برنامه سیاسی خود قرار داده است. وجه مشترک این سیاست‌ها، بازتعریف خانواده به‌عنوان واحد بنیادین نظم اجتماعی است؛ نهادی که قرار است هم بحران جمعیتی را حل کند، هم فشارهای اقتصادی را جذب کند و هم ارزش‌های محافظه‌کارانه را بازتولید سازد. به بیان دیگر، خانواده سنتی ابزاری برای مدیریت بحران سرمایه‌داری متأخر است.

یکی از استدلال‌هایی که در سال‌های اخیر بارها برای توجیه محدودسازی حقوق زنان مطرح شده، «بحران جمعیت» است. کاهش نرخ باروری در بسیاری از کشورهای صنعتی و برخی کشورهای در حال توسعه، نگرانی‌هایی درباره آینده بازار کار، نظام بازنشستگی و رشد اقتصادی ایجاد کرده است. بر اساس برآوردهای سازمان ملل، ده‌ها کشور اکنون نرخ باروری پایین‌تر از سطح جانشینی جمعیت (۲٫۱ فرزند به ازای هر زن) دارند و روند سالمندی جمعیت در حال شتاب گرفتن است. اما پاسخ دولت‌ها به این مسئله، محدود کردن حقوق باروری، تبلیغ مادری به‌عنوان وظیفه ملی و اعمال فشار ایدئولوژیک برای بازگرداندن زنان به نقش‌های سنتی. هنگامی که دولت به جای سرمایه‌گذاری در خدمات عمومی، مسئولیت حل بحران را بر دوش خانواده می‌گذارد، بار دیگر زنان به اصلی‌ترین نیروی جبران‌کننده این کاستی‌ها تبدیل می‌شوند. رشد اقتدارگرایی در سال‌های اخیر نیز پیوندی عمیق با کنترل جنسیتی دارد. بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا، از ترکیه گرفته تا ایران، سیاست‌های مرتبط با جنسیت را به نماد دفاع از هویت ملی و مقابله با «نفوذ فرهنگی غرب» تبدیل کرده‌اند. در این روایت، فمینیسم و حقوق اقلیت‌های جنسی، به‌عنوان تهدیدی علیه ملت، خانواده و ارزش‌های دینی معرفی می‌شوند.

ین راهبرد دو کارکرد هم‌زمان دارد. نخست، امکان بسیج نیروهای محافظه‌کار و مذهبی را فراهم می‌کند و دوم، توجه افکار عمومی را از بحران‌های اقتصادی، فقر، بیکاری



حتی بدون داشتن گرایش سیاسی مشخص، به صورت ساختاری به گسترش این نوع محتوا کمک می‌کنند. در چنین بستری، زن‌ستیزی نیز به کالایی سودآور تبدیل می‌شود. تولیدکنندگان محتوای ضد فمینیستی، اینفلونسرهای ترویج‌دهنده «مردسالاری نوین»، شبکه‌های موسوم به «مانوسفر» و گروه‌های اینسل (Incel) از همین سازوکار بهره می‌برند. آنان با ارائه روایت‌هایی ساده و هیجان‌برانگیز، مشکلات پیچیده اقتصادی و اجتماعی را به حضور زنان در بازار کار، جنبش‌های فمینیستی یا تغییر نقش‌های جنسیتی نسبت می‌دهند.

نمونه‌هایی مانند اندرو تیت، که میلیون‌ها دنبال‌کننده در شبکه‌های اجتماعی به دست آورد، نشان می‌دهد که زن‌ستیزی امروز بخشی از اقتصاد دیجیتال نیز شده است. تولید نفرت، جذب مخاطب، فروش دوره‌های آموزشی، تبلیغات و درآمدهای پلتفرمی، همگی در چرخه‌ای اقتصادی به یکدیگر متصل‌اند. یکی از مفاهیمی که در سال‌های اخیر بسیار تکرار شده، «بحران مردانگی» است. واقعیت آن است که بسیاری از مردان، به‌ویژه نسل‌های جوان، با مشکلات جدی اقتصادی روبه‌رو هستند؛ دستمزدهای راکد، اشتغال بی‌ثبات، هزینه‌های بالای مسکن، کاهش قدرت خرید و نااطمینانی نسبت به آینده. اما این بحران، پیش از آنکه جنسیتی باشد، ریشه‌ای طبقاتی دارد. گفتمان‌های فاشیستی می‌کوشند این بحران را به نتیجه «زیاده‌خواهی زنان» یا «نفوذ فمینیسم» تبدیل کنند. در این روایت، زنان عامل کاهش فرصت‌های شغلی، فروپاشی خانواده و تضعیف جایگاه مردان معرفی می‌شوند. چنین تحلیلی، ساختارهای اقتصادی را از میدان نقد خارج می‌کند و خشم ناشی از نابرابری را به سوی گروه‌هایی هدایت می‌کند که خود نیز قربانی همان مناسبات‌اند. گرامشی از آن با عنوان «هژمونی» یاد می‌کند؛ وضعیتی که در آن طبقات مسلط با شکل دادن به درک عمومی از واقعیت، سلطه خود را بازتولید می‌کنند. هنگامی که بحران سرمایه‌داری به بحران زنان یا بحران خانواده ترجمه می‌شود، امکان شکل‌گیری آگاهی طبقاتی نیز تضعیف خواهد شد.

از این رو، سرمایه‌داری دیجیتال، رسانه‌های محافظه‌کار، دولت‌های اقتدارگرا و جریان‌های راست افراطی، هرچند الزاماً هماهنگ عمل نمی‌کنند، در عمل به تقویت یکدیگر می‌پردازند. حاصل این هم‌افزایی، شکل‌گیری فضایی است که در آن نابرابری جنسیتی، بخشی از نظم عادی جامعه جلوه می‌کند. فهم این سازوکار برای ترسیم راهبردهای مقاومت ضروری است؛ زیرا مبارزه با زن‌ستیزی، بدون نقد هم‌زمان مناسبات اقتصادی، رسانه‌ای و

همچنین نقش سرمایه‌داری دیجیتال در گسترش زن‌ستیزی، با جزئیات بیشتری بررسی خواهد شد. قتل‌های ناموسی، خشونت خانگی، کودک‌همسری و آزار جنسی اغلب به‌عنوان پیامد رفتارهای فردی یا سنت‌های محلی توصیف می‌شوند. اما بررسی الگوهای جهانی نشان می‌دهد که این اشکال خشونت، ارتباطی عمیق با ساختارهای حقوقی، اقتصادی و فرهنگی دارند. برآوردهای سازمان ملل نشان می‌دهد که هر سال ده‌ها هزار زن در جهان به دست شریک زندگی یا اعضای خانواده خود کشته می‌شوند. بر اساس گزارش مشترک UN Women و دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل (UNODC)، در سال ۲۰۲۲ بیش از ۴۸ هزار زن و دختر در سراسر جهان قربانی قتل‌های مرتبط با خانواده یا شریک عاطفی شده‌اند؛ به این معنا که به طور متوسط هر یازده دقیقه یک زن به دست نزدیکان خود کشته می‌شود. در ایران نیز، اگرچه آمار رسمی جامع و شفافی منتشر نمی‌شود، گزارش‌های رسانه‌ای و پژوهش‌های مستقل از وقوع ده‌ها مورد قتل ناموسی در هر سال حکایت دارند. خلأهای قانونی، از جمله تخفیف مجازات در برخی موارد قتل توسط بستگان نزدیک، نبود قانون جامع مقابله با خشونت علیه زنان و ضعف سازوکارهای حمایتی، زمینه استمرار این خشونت را فراهم می‌کنند. این خشونت در بستری از نابرابری اقتصادی، وابستگی مالی، سلطه حقوقی و مشروعیت فرهنگی شکل می‌گیرد. هنگامی که زنان دسترسی برابر به منابع اقتصادی، حمایت اجتماعی و نظام قضایی مؤثر ندارند، امکان خروج از چرخه خشونت نیز محدودتر می‌شود. یکی از ویژگی‌های عصر حاضر، انتقال بخش مهمی از مبارزه ایدئولوژیک به فضای دیجیتال است.



شبکه‌های اجتماعی در ابتدا با وعده گسترش ارتباطات و دموکراتیزه کردن تولید محتوا معرفی شدند، اما به تدریج روشن شد که مدل اقتصادی این پلتفرم‌ها، بر فروش توجه کاربران استوار است. هرچه محتوایی بتواند زمان بیشتری کاربران را درگیر کند، سود بیشتری برای شرکت‌های فناوری ایجاد خواهد کرد. پژوهش‌های انجام‌شده در دانشگاه‌های آکسفورد، استنفورد و MIT نشان می‌دهد که محتوای خشم‌آلود، دوقطبی و تحریک‌کننده معمولاً نرخ تعامل بالاتری نسبت به محتوای متعادل دارد. بنابراین الگوریتم‌ها،

و نابرابری منحرف می‌سازد. به این ترتیب، سیاست جنسیت به ابزاری برای بازتولید مشروعیت سیاسی بدل می‌شود. این الگورا می‌تواند در گفتمان‌های رسمی بسیاری از دولت‌ها مشاهده کرد؛ گفتمان‌هایی که کاهش نرخ ازدواج، افت زاد و ولد یا افزایش مطالبات زنان را نه نتیجه بحران اقتصادی، بیکاری، گرانی مسکن یا فرسایش خدمات عمومی، بلکه پیامد «فردگرایی»، «فمینیسم» یا «سبک زندگی غربی» معرفی می‌کنند. در چنین روایتی، ساختارهای اقتصادی از تیررس نقد خارج می‌شوند و مسئولیت بحران به انتخاب‌های فردی یا جنبش‌های اجتماعی نسبت داده می‌شود. یکی از ویژگی‌های تاریخی فاشیسم، ساختن دشمنان داخلی برای پنهان کردن تضادهای ساختاری است. در دوره‌های مختلف، این نقش را مهاجران، اقلیت‌های ملی، کمونیست‌ها یا روشنفکران بر عهده داشته‌اند. امروز، در بسیاری از کشورها، زنان انقلابی، فعالان حقوق جنسیتی و افراد LGBTQ+ نیز به این فهرست افزوده شده‌اند. بحران مسکن، کاهش دستمزد واقعی، افزایش تورم و ناامنی شغلی، زندگی میلیون‌ها نفر را دشوار کرده است. اما به جای آنکه این مشکلات به سیاست‌های اقتصادی، تمرکز ثروت یا سلطه سرمایه مالی نسبت داده شوند، روایت‌هایی ساده‌سازی‌شده رواج می‌یابند که علت بحران را در «از بین رفتن نقش مردان»، «قدرت گرفتن زنان» یا «تخریب خانواده» جست‌وجو می‌کنند. این جابه‌جایی آگاهانه میدان نزاع، یکی از مؤثرترین سازوکارهای ایدئولوژیک سرمایه‌داری معاصر است. هنگامی که کارگر مرد، زن هم‌طبقه خود را رقیب یا عامل بحران می‌بیند، تضاد اصلی میان کار و سرمایه به حاشیه رانده می‌شود.

بدین ترتیب، شکاف‌های جنسیتی جایگزین همبستگی طبقاتی می‌شوند و انرژی اعتراضی به جای آنکه متوجه مناسبات استثمارگرانه باشد، در تقابل میان گروه‌های فرودست تخلیه می‌شود. از این منظر، حمله به رهایی جنسیتی، بخشی از سازوکار مدیریت بحران سرمایه‌داری است؛ سازوکاری که می‌کوشد با بازسازی اقتدار پدر/مردسالار، انتقال هزینه‌های اجتماعی به خانواده و تولید دشمنان فرهنگی، نظم اقتصادی موجود را حفظ کند. فهم این پیوند برای تحلیل وضعیت ایران نیز ضروری است، زیرا سیاست‌های جنسیتی جمهوری اسلامی را تنها در چارچوب ایدئولوژی دینی نمی‌توان توضیح داد. این سیاست‌ها در عین حال بخشی از راهبردی گسترده‌تر برای کنترل جامعه، مدیریت بحران اقتصادی و بازتولید اقتدار سیاسی هستند؛ موضوعی که در بخش بعدی، با تمرکز بر ایران و

سیاسی که آن را بازتولید می‌کنند، به دشواری می‌تواند به نتایجی پایدار دست یابد.

اگر روندهای جهانی نشان می‌دهند که حمله به برابری جنسیتی بخشی از مدیریت بحران سرمایه‌داری معاصر است، ایران نمونه‌ای است که این پیوند را با شفافیتی کم‌نظیر آشکار می‌کند. در جمهوری اسلامی، کنترل جنسیتی، یکی از ارکان اصلی سازوکار حکومت‌داری است. از نخستین ماه‌های پس از قیام ۱۳۵۷ تاکنون، حاکمیت کوشیده است از طریق قانون، دستگاه‌های امنیتی، نظام آموزشی، رسانه‌های رسمی و نهادهای مذهبی، بدن زنان را به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اعمال اقتدار سیاسی تبدیل کند. با این حال، تحلیل این وضعیت صرفاً از منظر ایدئولوژی دینی، تصویری ناقص ارائه می‌دهد. ایدئولوژی مذهبی بی‌تردید نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به این سیاست‌ها دارد، اما تداوم و بازتولید آن‌ها را باید در پیوند با ساختار اقتصادی و نیازهای یک حکومت بحران‌زده نیز فهمید. جمهوری اسلامی طی دهه‌های اخیر با مجموعه‌ای از بحران‌های هم‌زمان—رکود مزمن، تورم ساختاری، تحریم‌های اقتصادی، کاهش سرمایه‌گذاری، گسترش فقر، بحران مشروعیت سیاسی و اعتراض‌های اجتماعی—مواجهه بوده است. در چنین شرایطی، کنترل جنسیتی به ابزاری برای مدیریت جامعه و بازتولید اقتدار بدل شده است. در بسیاری از تحلیل‌ها، حجاب اجباری صرفاً نمادی از اسلام سیاسی معرفی می‌شود. هرچند این برداشت بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد، اما کارکرد اجتماعی و سیاسی آن بسیار فراتر از یک نماد مذهبی است. حجاب اجباری سازوکاری برای حضور دائمی جمهوری اسلامی در زندگی روزمره شهروندان است؛ حضوری که نه فقط پوشش زنان، بلکه شیوه حضور آنان در فضای عمومی، مناسبات اجتماعی، اشتغال، آموزش و حتی احساس امنیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در ایران، الزام به رعایت حجاب، حضور نیروهای انتظامی، دوربین‌های نظارتی، سامانه‌های تشخیص چهره، جریمه‌های مالی و محرومیت‌های اداری، شبکه‌ای از نظارت مستمر ایجاد کرده‌اند که هدف آن عادت‌دادن جامعه به پذیرش مداخله دائمی حاکمیت اسلامی در زندگی خصوصی است. پس از خیزش انقلابی ژینا، این روند وارد مرحله‌ای تازه شد. گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، از جمله عفو بین‌الملل و دفتر کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، از بازداشت هزاران زن، صدور احکام کیفری، توقیف خودروها، محرومیت از خدمات عمومی و گسترش استفاده از فناوری‌های نظارتی برای

اجرای حجاب اجباری خبر داده‌اند. این تحولات نشان می‌دهد که کنترل بدن زنان، حتی در شرایطی که با مقاومت و مبارزه گسترده اجتماعی روبه‌رو شده، همچنان برای ساختار قدرت اهمیتی راهبردی دارد.

کنترل جنسیتی تنها به مسئله پوشش محدود نمی‌شود. مجموعه‌ای از قوانین مرتبط با خانواده، ارث، طلاق، حضانت، تابعیت، اشتغال و باروری، موقعیت فردی زنان را در ساختار حقوقی تثبیت می‌کنند. این قوانین، هرچند در ظاهر حوزه‌های متفاوتی را در بر می‌گیرند، در عمل یک هدف مشترک دارند؛ بازتولید خانواده‌ای سلسله‌مراتبی که در آن اقتدار پدر/مردسالاری، مبنای نظم حقوقی و اجتماعی است. در سال‌های اخیر، تصویب «قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت» نیز این روند را تشدید کرده است.

این قانون با محدود کردن دسترسی به برخی خدمات پیشگیری از بارداری، دشوارتر کردن فرایند سقط جنین قانونی و ارائه مشوق‌های اقتصادی برای فرزندآوری، تلاش می‌کند سیاست جمعیتی را در مرکز برنامه‌ریزی اجتماعی قرار دهد. این در حالی است که بسیاری از عوامل کاهش نرخ باروری در ایران، از جمله تورم، بیکاری، بحران مسکن، نااطمینانی اقتصادی و کاهش امنیت شغلی، همچنان پابرجا هستند. به بیان دیگر، دولت به جای رفع ریشه‌های اقتصادی بحران جمعیت، مسئولیت آن را بر دوش خانواده و به‌ویژه زنان منتقل می‌کند. مادری، در این چارچوب، وظیفه‌ای اجتماعی و حتی ملی بازنمایی می‌شود.

کنترل سیاسی بر زنان، با حذف یا محدودسازی حضور آنان در اقتصاد رسمی پیوندی مستقیم دارد. بر اساس داده‌های سازمان بین‌المللی کار و بانک جهانی، نرخ مشارکت اقتصادی زنان در ایران طی سال‌های اخیر عمدتاً بین ۱۴ تا ۱۶ درصد در نوسان بوده است؛ رقمی که فاصله‌ای چشمگیر با میانگین جهانی، حدود ۴۷ درصد، دارد. حتی زنان دارای تحصیلات دانشگاهی نیز با موانع گسترده‌ای برای ورود به بازار کار مواجه‌اند و نرخ بیکاری در میان آنان معمولاً از میانگین ملی بالاتر است. ساختار بازار کار، قوانین استخدامی، کمبود خدمات عمومی مراقبتی، نبود نظام فراگیر نگهداری از کودکان و تبعیض‌های حقوقی، همگی به بازتولید این نابرابری کمک می‌کنند. بسیاری از زنان ناچارند میان اشتغال و مسئولیت‌های مراقبتی یکی را انتخاب کنند؛ انتخابی که در واقع پیامد نبود حمایت اجتماعی است، نه ترجیح فردی. این حذف ساختاری دو پیامد هم‌زمان دارد. نخست، عرضه نیروی کار ارزان و انعطاف‌پذیر را در

بخش‌های غیررسمی افزایش می‌دهد و دوم، بخش بزرگی از کار مراقبتی را همچنان در حوزه بدون مزد نگه می‌دارد. به این ترتیب، سرمایه و دولت هر دو از استمرار تقسیم کار جنسیتی سود می‌برند. تحلیل از نابرابری جنسیتی، اگر به توصیف سازوکارهای سلطه محدود بماند، به چارچوبی صرفاً انتقادی تقلیل می‌یابد. نقطه تمایز این سنت فکری، نه فقط در توضیح منشأ ستم، بلکه در تبیین امکان تاریخی دگرگونی آن است. از این منظر، پرسش اصلی این است که چه نیروهای اجتماعی می‌توانند شرایط مادی این ستم را دگرگون کنند.

در این چارچوب، مبارزه برای رهایی جنسیتی را نمی‌توان به اصلاح چند قانون یا تغییر برخی سیاست‌های دولتی فروکاست. چنین اصلاحاتی، هرچند در بهبود زندگی میلیون‌ها نفر اهمیت دارند و باید از آن‌ها دفاع کرد، اما تا زمانی که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی تولیدکننده نابرابری دست‌نخورده باقی بمانند، اشکال تازه‌ای از تبعیض جایگزین اشکال پیشین خواهند شد. تجربه تاریخی نیز این واقعیت را بارها نشان داده است. در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، زنان امروز از حقوق مدنی و سیاسی بسیار بیشتری نسبت به یک قرن پیش برخوردارند؛ حق رأی، دسترسی گسترده‌تر به آموزش عالی، حضور در بازار کار و مشارکت در عرصه سیاست، دستاوردهایی انکارناپذیرند. با این حال، شکاف دستمزدی، تمرکز زنان در مشاغل کم‌درآمد، سهم نامتناسب آنان از کار مراقبتی بدون مزد، خشونت مبتنی بر جنسیت و نابرابری در مالکیت ثروت همچنان پابرجاست. این وضعیت نشان می‌دهد که برابری حقوقی، اگر با دگرگونی روابط اقتصادی همراه نباشد، الزاماً به برابری واقعی نمی‌انجامد.

مارکس در نقد حقوق بورژوازی یادآور می‌شود که برابری صوری در برابر قانون، لزوماً نابرابری‌های مادی را از میان نمی‌برد. همین نکته را می‌توان به مسئله جنسیت نیز تعمیم داد. زنی که از نظر حقوقی آزاد است، اما به دلیل فقر، فقدان خدمات عمومی، وابستگی اقتصادی یا تبعیض ساختاری امکان استفاده از این آزادی را ندارد، تنها از نوعی آزادی انتزاعی برخوردار است. آزادی زمانی معنای واقعی پیدا می‌کند که شرایط مادی بهره‌مندی از آن نیز فراهم باشد. بخش مهمی از دستاوردهای جنبش زنان در قرن بیستم، حاصل مبارزاتی بود که در قالب فمینیسم لیبرال نیز پیگیری شد. دستیابی به حق رأی، رفع بسیاری از تبعیض‌های حقوقی، گسترش آموزش و حضور زنان در عرصه عمومی، بدون این مبارزات قابل تصور نبود. با این حال، فمینیسم لیبرال غالباً بر رفع موانع حقوقی و فرصت‌های برابر در چارچوب

رهایی زمانی امکان‌پذیر می‌شود که مطالباتی مانند دستمزد برابر، امنیت شغلی، خدمات عمومی رایگان، حق تشکلیابی، حق کنترل بر بدن، لغو قوانین تبعیض‌آمیز، حمایت از مهاجران، مقابله با فاشیسم و حفاظت از محیط زیست، اجرای برنامه‌ی اجتماعی برای لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید تلقی شوند.

حمله جهانی به حقوق زنان و اقلیت‌های جنسیتی، بخشی از بازآرایی گسترده‌تری است که در متن بحران‌های سرمایه‌داری معاصر شکل گرفته است؛ بحرانی که دولت‌ها و نیروهای مسلط می‌کوشند پیامدهای آن را از طریق انتقال هزینه‌های اجتماعی به خانواده، کنترل بازتولید نیروی کار و بازسازی سلسله مراتب‌های جنسیتی مدیریت کنند.

در این چارچوب، پدر/مردسالاری رابطه‌ای اجتماعی است که در شرایط معین تاریخی می‌تواند در خدمت بازتولید سرمایه قرار گیرد. به همین دلیل، مبارزه با آن نیز نمی‌تواند تنها به اصلاح قوانین یا تغییر نگرش‌های فرهنگی محدود شود. آنچه ضرورت دارد، دگرگونی مناسباتی است که استثمار اقتصادی، سلطه سیاسی و نابرابری جنسیتی را به یکدیگر گره می‌زنند. امروز، بیش از هر زمان دیگری، روشن شده است که رهایی زنان، معیاری برای سنجش میزان دموکراتیک بودن هر جامعه و یکی از بنیادی‌ترین شاخص‌های رهایی انسان از روابط سلطه است. جامعه‌ای که نیمی از اعضای خود را از حق تصمیم‌گیری بر بدن، کار، زندگی و آینده‌شان محروم می‌کند، هرگز نمی‌تواند مدعی رهایی و آزادی باشد.

از همین رو، دفاع از رهایی جنسی جنسیتی دفاع از امکان ساختن نظمی اجتماعی است که در آن تولید و بازتولید زندگی، به جای آنکه تابع منطق سود و سلطه باشد، بر پایه رهایی، آزادی، همبستگی و کرامت انسانی سازمان یابد. چنین افقی، هرچند دور و دشوار به نظر برسد، ضرورتی تاریخی در جهانی است که بحران‌های آن هر روز بیش از پیش محدودیت‌های نظم موجود را آشکار می‌کنند.



کاهش بودجه قرار می‌گیرند، معمولاً آموزش، سلامت و خدمات مراقبتی‌اند؛ یعنی همان حوزه‌هایی که بیشترین تأثیر را بر زندگی زنان دارند.

هیچ‌یک از پیشرفت‌های مهم در زمینه حقوق زنان، نتیجه تصمیم یک‌جانبه دولت‌ها نبوده است. از مبارزات زنان کارگر در صنایع نساجی قرن نوزدهم گرفته تا نقش زنان در کمون پاریس، انقلاب روسیه، جنبش‌های ضد استعماری، مبارزات ضد آپارتاید، اعتصاب‌های زنان در آمریکای لاتین و اعتراض‌های اخیر در لهستان، آرژانتین، شیلی و ایران، تاریخ نشان می‌دهد که رهایی همواره محصول کنش جمعی بوده است. تجربه جنبش «نی‌اونا منوس» (Ni Una Menos) در آمریکای لاتین، که در اعتراض به زنجشکی و خشونت جنسیتی شکل گرفت، نمونه‌ای از پیوند میان مطالبات فمینیستی و نقد نابرابری اقتصادی است. در آرژانتین، این جنبش توانست مسئله خشونت علیه زنان را به موضوعی عمومی تبدیل کند و در نهایت در کنار دیگر نیروهای اجتماعی، زمینه را برای به رسمیت شناختن حق سقط جنین فراهم آورد. در لهستان نیز اعتصاب‌های گسترده زنان، دولت را ناگزیر به عقب‌نشینی در برخی برنامه‌های محدودکننده کرد، هرچند کشمکش سیاسی همچنان ادامه دارد.

در ایران نیز خیزش «زن، زندگی، آزادی» نقطه عطفی در تاریخ مبارزات اجتماعی معاصر بود. اهمیت این جنبش تنها در اعتراض به حجاب اجباری خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در آن بود که مسئله زنان را به مسئله آزادی، برابری و رابطه دولت با جامعه پیوند زد. حضور هم‌زمان دانشجویان، کارگران، معلمان، هنرمندان، بازنشستگان و گروه‌های مختلف اجتماعی نشان داد که ستم جنسیتی را نمی‌توان از دیگر اشکال سلطه سیاسی و اقتصادی جدا کرد.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نظری فمینیسم مارکسیستی آن است که تقابل میان مبارزه طبقاتی و مبارزه زنان را رد می‌کند. نه می‌توان مسئله زنان را تا پس از «حل مسئله طبقه» به تعویق انداخت و نه می‌توان رهایی جنسیتی را بدون دگرگونی مناسبات اقتصادی به دست آورد. این دو مبارزه، در عمل، یکدیگر را تقویت می‌کنند. کارگر مردی که کاهش دستمزد خود را نتیجه حضور زنان در بازار کار می‌داند، در دام همان ایدئولوژی‌ای افتاده است که سرمایه برای پنهان کردن منبع اصلی استثمار تولید می‌کند. به همان اندازه، جنبشی که نابرابری جنسیتی را صرفاً به تبعیض فرهنگی یا حقوقی تقلیل دهد، از دیدن سازوکارهای اقتصادی بازتولید این تبعیض بازخواهد ماند.

اقتصاد سرمایه‌داری تمرکز کرده است. این رویکرد، اگرچه می‌تواند مسیر پیشرفت بخشی از زنان را هموار کند، اما کمتر به این پرسش می‌پردازد که چرا اکثریت زنان همچنان در پایین‌ترین سطوح درآمد، امنیت شغلی و قدرت اقتصادی قرار دارند. موفقیت شمار محدودی از زنان در ورود به هیئت‌مدیره شرکت‌های بزرگ یا مناصب سیاسی، به خودی خود تغییری در وضعیت میلیون‌ها زن کارگر، پرستار، معلم، کارمند خدماتی، کارگر مهاجر یا زنان شاغل در اقتصاد غیررسمی ایجاد نمی‌کند.

از این منظر، مسئله صرفاً حضور زنان در ساختار قدرت نیست، بلکه ماهیت خود آن ساختار نیز باید مورد پرسش قرار گیرد. اگر مناسبات اقتصادی بر استثمار نیروی کار، خصوصی‌سازی خدمات عمومی و انتقال هزینه‌های بازتولید اجتماعی به خانواده استوار باشد، افزایش تعداد زنان در رأس همان ساختار، الزاماً به رهایی اکثریت زنان منجر نخواهد شد. به همین دلیل، فمینیسم مارکسیستی بر پیوند میان جنسیت، طبقه، ملیت، مهاجرت و دیگر اشکال سلطه و استثمار تأکید می‌کند. تجربه زنان کارگر، زنان روستایی، زنان مهاجر یا زنان متعلق به اقلیت‌های ملی و مذهبی، صرفاً با مقوله جنسیت توضیح داده نمی‌شود؛ بلکه جایگاه آنان در تقسیم کار جهانی و مناسبات طبقاتی نیز نقشی تعیین‌کننده دارد.

اگر بخش مهمی از نابرابری جنسیتی از انتقال کار مراقبتی به درون خانواده ناشی می‌شود، یکی از مهم‌ترین راهبردهای رهایی نیز اجتماعی‌کردن این وظایف است. منظور از اجتماعی‌سازی، انتقال مسئولیت مراقبت از حوزه خصوصی خانواده به حوزه‌ای عمومی، همگانی و دموکراتیک است؛ حوزه‌ای که هزینه‌های آن نه بر دوش زنان، بلکه از طریق منابع اجتماعی تأمین شود. گسترش مهدکودک‌های عمومی، آموزش رایگان، خدمات درمانی رایگان و همگانی، نظام‌های مراقبت از سالمندان، مرخصی والدین، کاهش ساعات کار، بیمه‌های اجتماعی فراگیر و حمایت از مراقبان، تنها سیاست‌های رفاهی نیستند؛ بلکه ابزارهایی برای کاهش وابستگی اقتصادی زنان و بازتوزیع عادلانه‌تر کار مراقبتی‌اند. البته این سیاست‌ها نیز در خلأ تحقق نمی‌یابند. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که هرچا جنبش‌های کارگری، اتحادیه‌ها و جنبش زنان توانسته‌اند بر توازن قوای سیاسی اثر بگذارند، گسترش خدمات عمومی نیز امکان‌پذیرتر شده است. برعکس، در دوره‌های سلطه نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی، نخستین بخش‌هایی که هدف

چرا سوسیالیسم یک آلترناتیو ضروری است؟

نیست؛ بلکه نوع جامعه‌ای است که قرار است ساخته شود. رزا لوکزامبورگ بیش از یک قرن پیش هشدار می‌داد که بشریت در برابر انتخابی تاریخی قرار دارد: یا گسترش دموکراسی اجتماعی و کنترل جمعی بر زندگی اقتصادی، یا حرکت به سوی اشکال تازه‌ای از بربریت. تجربه معاصر خاورمیانه نشان می‌دهد که این پرسش همچنان موضوعیت خود را از دست نداده است. سوسیالیسم یا بربریت؟

سوسیالیسم همچنین مسئله آزادی را صرفاً به آزادی بازار یا آزادی انتخابات محدود نمی‌کند. تبعیض جنسیتی، ستم ملی، محرومیت‌های فرهنگی و انواع نابرابری‌های اجتماعی نیز بخشی از روابط سلطه در جامعه‌اند. از این منظر، مبارزه برای برابری اقتصادی از مبارزه برای آزادی زنان، رفع تبعیض و گسترش حقوق انسانی جدا نیست. جامعه‌ای که نیمی از جمعیت آن تحت اشکال گوناگون تبعیض قرار دارد، نمی‌تواند به معنای واقعی کلمه آزاد باشد.

واضح است که بورژوازی خاورمیانه دیگر یک طبقه انقلابی نیست. بخش‌های مختلف آن یا به دولت‌های موجود وابسته‌اند یا به سرمایه جهانی. از همین رو، حتی زمانی که از آزادی و دموکراسی سخن می‌گویند، حاضر نیستند سلطه اقتصادی طبقات دارا را به چالش بکشند. آنها ممکن است خواهان جابه‌جایی نخبگان سیاسی باشند، اما نه جابه‌جایی قدرت اقتصادی. ممکن است خواهان آزادی انتخابات باشند، اما نه کنترل کارگران بر محل کار. ممکن است از حقوق شهروندی دفاع کنند، اما نه از اجتماعی شدن ابزارهای اصلی تولید. به همین دلیل است که بسیاری از پروژه‌های بورژوازی پس از رسیدن به قدرت، دیر یا زود با محدودیت‌های خود روبه‌رو می‌شوند و اشکال جدیدی از سرکوب خشن و اقتدار سیاسی را بازتولید می‌کنند. سوسیالیسم پیش از آنکه یک آرمان اخلاقی باشد، پاسخی سیاسی به مسئله تمرکز قدرت اقتصادی است.

ایده مرکزی سوسیالیسم ساده است:

اگر تولید توسط اکثریت جامعه انجام می‌شود، چرا تصمیم‌گیری درباره آن در اختیار اقلیتی کوچک باشد؟ اگر کارگران، معلمان، پرستاران، مهندسان و زحمتکشان جامعه ثروت را تولید می‌کنند، چرا جهت‌گیری اقتصاد توسط صاحبان سرمایه، مدیران انتصابی یا نهادهای غیرپاسخگو تعیین شود؟

نمی‌توانند نابرابری‌های بنیادی را از میان ببرند. مارکس بیش از یک قرن و نیم پیش نشان داد که سرمایه‌داری تنها یک نظام تولید کالا نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی است که در آن اقلیتی مالک ابزار تولید و اکثریتی ناگزیر از فروش نیروی کار خود هستند. از این منظر، نابرابری نتیجه اشتباهات سیاسی، فساد افراد یا ضعف مدیریتی نیست، بلکه در خود ساختار مناسبات سرمایه‌داری ریشه دارد. رزا لوکزامبورگ بعدها نشان داد که سرمایه‌داری برای ادامه انباشت خود دائماً به گسترش حوزه‌های سودآوری، تصرف بازارهای جدید و نفوذ به مناطق تازه نیاز دارد. به همین دلیل، بحران، رقابت و گسترش نابرابری صرفاً پدیده‌هایی اتفاقی نیستند، بلکه بخشی از منطق درونی این نظام به شمار می‌روند. لنین نیز در تحلیل امپریالیسم استدلال می‌کرد که سرمایه‌داری در مرحله انحصارات و سرمایه مالی، به شکلی فزاینده نابرابری میان کشورها را بازتولید می‌کند. از این منظر، بخش مهمی از ثروت انباشته شده در مراکز بزرگ سرمایه‌داری تنها محصول کار در همان کشورها نیست، بلکه با بهره‌گیری از نیروی کار ارزان، منابع طبیعی و موقعیت فродست کشورهای پیرامونی نیز پیوند خورده است. البته سرمایه‌داری امروز با سرمایه‌داری یک قرن پیش تفاوت‌های فراوانی پیدا کرده است، اما مسئله تمرکز قدرت اقتصادی همچنان پابرجاست. در سراسر جهان، بخش بزرگی از ثروت و تصمیم‌گیری اقتصادی در اختیار شرکت‌های عظیم، نهادهای مالی و اقلیت کوچکی از صاحبان سرمایه قرار دارد؛ در حالی که اکثریت مردم تأثیر ناچیزی بر جهت‌گیری اقتصاد دارند. در خاورمیانه این مسئله شکل حادثی به خود می‌گیرد. اقتصادهای رانتی، وابستگی به صادرات مواد خام، استبداد سیاسی، فساد ساختاری، مداخلات قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و سرکوب نهادهای مستقل مردمی، باعث شده‌اند که اکثریت مردم همزمان با استثمار اقتصادی و محرومیت سیاسی روبه‌رو باشند.

اما بحران جوامع خاورمیانه صرفاً بحران رشد اقتصادی یا ضعف مدیریت دولتی نیست. آنچه امروز شاهد آن هستیم مجموعه‌ای از بحران‌های درهم‌تنیده است: فقر، بیکاری، جنگ، مهاجرت اجباری، سرکوب سیاسی، تبعیض جنسیتی، تخریب محیط زیست و گسترش اشکال مختلف خشونت اجتماعی. از این منظر، مسئله فقط توزیع ثروت

در سه مقاله پیشین تلاش کردیم نشان دهیم که چرا نسخه‌های رایج اپوزیسیون بورژوازی در خاورمیانه - از نولیبرالیسم و بازار آزاد گرفته تا فدرالیسم و پروژه‌های نخبگانی - قادر نیستند به ریشه‌های بحران‌های اجتماعی و سیاسی پاسخ دهند. اکنون به پرسش اصلی این مجموعه می‌رسیم: اگر این پروژه‌ها قادر به حل بحران‌های بنیادی جوامع خاورمیانه نیستند، پس بدیل چیست؟

این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که نقد به تنهایی کافی نیست. هر نیروی سیاسی که مدعی تغییر جامعه است، باید بتواند چشم‌اندازی برای عبور از بحران‌های موجود ارائه دهد. مسئله فقط مخالفت با نظم موجود نیست؛ مسئله آن است که چه نیرویی، با چه برنامه‌ای و بر پایه چه مناسباتی قرار است آینده را بسازد. بخش بزرگی از اپوزیسیون بورژوازی تلاش می‌کند بحث آینده را به انتخاب میان اشکال مختلف حکومت تقلیل دهد: جمهوری یا پادشاهی، تمرکز یا فدرالیسم، انتخابات پارلمانی یا ریاستی. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تغییر فرم حکومت به خود تضمین‌کننده آزادی، برابری یا رفاه نیست. آنچه سرنوشت یک جامعه را تعیین می‌کند، صرفاً شکل دولت نیست؛ بلکه مناسبات مالکیت، توزیع قدرت اقتصادی و میزان دخالت واقعی اکثریت مردم در اداره امور اجتماعی است. در بسیاری از کشورها انتخابات برگزار می‌شود، پارلمان وجود دارد و احزاب مختلف فعالیت می‌کنند. با این حال، تصمیمات اصلی اقتصادی اغلب خارج از اراده اکثریت مردم گرفته می‌شود. کارگران درباره محل سرمایه‌گذاری تصمیم نمی‌گیرند. معلمان درباره نظام آموزشی تصمیم نمی‌گیرند. پرستاران درباره نظام سلامت تصمیم نمی‌گیرند. کشاورزان درباره سیاست‌های کشاورزی تصمیم نمی‌گیرند.

در بهترین حالت، مردم هر چند سال یک بار میان نمایندگان جناح‌های مختلف طبقات دارا انتخاب می‌کنند، اما ابزارهای واقعی قدرت اقتصادی همچنان در اختیار اقلیتی کوچک از صاحبان سرمایه باقی می‌ماند. از همین رو، مسئله اصلی تنها دموکراسی سیاسی نیست؛ بلکه دموکراسی اقتصادی و اجتماعی نیز هست. تا زمانی که اکثریت جامعه از کنترل بر منابع اصلی تولید، سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی اقتصادی محروم باشند، حتی پیشرفته‌ترین نظام‌های انتخاباتی نیز

از قدرت یک ایدئولوژی باشد، ریشه در تداوم همان تضادهای اجتماعی دارد که آن را پدید آورده‌اند.

جمع‌بندی:

در پایان این مجموعه مطالب، ما نه به معجزه بازار آزاد باور داریم و نه به نجات‌بخشی نخبگان سیاسی. نه به ناامیدی فلج‌کننده تن می‌دهیم و نه به امیدهای واهی دل می‌بندیم. آنچه می‌تواند آینده‌ای دموکراتیک، عادلانه و انسانی را ممکن سازد، رشد آگاهی جمعی، گسترش سازمان‌یابی مستقل و حضور فعال مردم در تعیین سرنوشت خویش است. تاریخ هنوز پایان نیافته است. لایه‌های کهنه نظم موجود یکی پس از دیگری کنار خواهند رفت و نیروهای مختلف برای شکل دادن به آینده به میدان خواهند آمد. پرسش تعیین‌کننده آن است که آیا اکثریت مردم صرفاً نظاره‌گر این تحولات خواهند بود یا به نیرویی آگاه، متشکل و مؤثر در ساختن آینده تبدیل خواهند شد. پاسخ به این پرسش، بیش از هر برنامه و شعاری، سرنوشت فردای جامعه را تعیین خواهد کرد.

اما دفاع از سوسیالیسم به معنای وعده دادن بهشت زمینی یا ارائه تصویری ساده از آینده نیست. هیچ جامعه‌ای تنها با اعلام یک برنامه یا تغییر یک حکومت متحول نمی‌شود. گذار به جامعه‌ای آزادتر و برابرتر، فرآیندی پیچیده، طولانی و مملو از تناقضات خواهد بود. با این حال، همان‌گونه که در سراسر این مجموعه تأکید شد، مسئله اساسی این است که اکثریت مردم از موقعیت تماشاگران سیاست خارج شوند و به بازیگران آگاه و سازمان‌یافته آن تبدیل گردند. سوسیالیسم، در بنیادی‌ترین معنای خود، نام همین تلاش برای گسترش قدرت اجتماعی اکثریت در برابر قدرت اقتصادی اقلیت است.

سوسیالیسم تنها مجموعه‌ای از نظریه‌ها و کتاب‌ها نیست. تا زمانی که فقر در کنار ثروت‌های افسانه‌ای وجود دارد، تا زمانی که اکثریت جامعه بار تولید ثروت را بر دوش می‌کشند اما از تصمیم‌گیری درباره سرنوشت آن محروم‌اند، و تا زمانی که انسان‌ها با اشکال مختلف ستم و تبعیض روبه‌رو هستند، اندیشه سوسیالیستی نیز به اشکال گوناگون بازتولید خواهد شد. ماندگاری سوسیالیسم بیش از آنکه ناشی

سوسیالیسم در بنیاد خود تلاش می‌کند میان تولید اجتماعی و کنترل اجتماعی بر تولید پیوند برقرار کند. به همین دلیل، سوسیالیسم را نباید صرفاً با دولتی شدن اقتصاد یکی دانست. تجربه قرن بیستم نشان داد که تمرکز تمام قدرت در دستگاه بوروکراتیک دولت نیز می‌تواند به شکل تازه‌ای از سلطه منجر شود. اگر قرار است اکثریت مردم واقعاً حاکم باشند، باید ابزارهای مشارکت مستقیم آنان در اداره جامعه گسترش یابد. یکی از ایده‌های محوری سنت سوسیالیستی، گسترش نهادهای خودگردان و شورایی است. منظور از شورا صرفاً یک نهاد اداری نیست؛ بلکه شکلی از سازمان‌یابی است که در آن تولیدکنندگان، کارکنان، ساکنان محلات و اقشار مختلف جامعه مستقیماً در تصمیم‌گیری مشارکت می‌کنند. شوراهای می‌توانند در محیط‌های کار، مراکز آموزشی، محلات و عرصه‌های مختلف اجتماعی شکل بگیرند. اهمیت این نهادها در آن است که سیاست را از انحصار نخبگان حرفه‌ای خارج می‌کنند و به فعالیت روزمره مردم تبدیل می‌سازند.

متلاشی شدن قدرت خرید مزدبگیران؛ از خط فقر تا «خط بقا»!

مجمع عمومی در محیط کار، شکل مستقل، کمیته‌های اعتصاب، هماهنگی میان مراکز کارگری و پیوند مبارزات کارگران با بازنشستگان، معلمان، پرستاران و دیگر مزدبگیران، ابزار تبدیل نارضایتی عمومی به قدرت اجتماعی است. مبارزه برای نان نیز از مبارزه برای آزادی تشکیل، اعتصاب و تجمع جدا نیست. طبقه کارگر تنها با سازمان‌یابی مستقل و گسترش مبارزه و اعتصاب سراسری می‌تواند در برابر تعرض سرمایه و حکومت توازن قوا را تغییر دهد. در برابر تعرض سازمان‌یافته سرمایه،

اعتراض پراکنده کافی نیست.

راه مقابله، سازمان‌یابی، اتحاد و مبارزه جمعی طبقه کارگر است.

یادداشت هفته

شبکه‌های اجتماعی حزب کمونیست ایران

جمعه ۱۳ شهریور ۱۴۰۵

۴ سپتامبر ۲۰۲۶

این وضعیت تنها نتیجه «مدیریت بد» نیست. بحران اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری به شکلی طبقاتی توزیع می‌شود. تورم برای کارگری که مزدش ثابت مانده به معنای کاهش روزانه مزد واقعی است، در حالی که صاحبان سرمایه و دارایی از امکانات بسیار بیشتری برای حفظ ارزش ثروت خود برخوردارند. تحریم‌ها و فشارهای قدرت‌های امپریالیستی بحران را تشدید کرده‌اند، اما جمهوری اسلامی نیز هزینه بحران ساختاری اقتصاد و سیاست‌های خود را به سفره کارگران و فرودستان منتقل می‌کند.

بنابراین بحث فقط بر سر این نیست که خط فقر چند میلیون تومان است. پرسش اساسی این است: چرا کسانی که ثروت جامعه را تولید می‌کنند، قادر به تأمین یک زندگی شایسته نیستند؟ پاسخ را باید در مناسبات کار و سرمایه و در توازن قوای طبقاتی جستجو کرد. افزایش فوری مزد و مستمری متناسب با هزینه واقعی یک زندگی شایسته و افزایش مستمر هزینه زندگی، بیمه بیکاری مکفی، درمان و آموزش رایگان، امنیت شغلی و مقابله با شرکت‌های پیمانکاری از مطالبات فوری طبقه کارگر است. اما هیچ‌یک از این مطالبات بدون نیروی سازمان‌یافته به دست نخواهد آمد.



سقوط ارزش ریال، افزایش قیمت مواد غذایی، مسکن، درمان و حمل‌ونقل، زندگی میلیون‌ها خانواده کارگری را به مرز تأمین ابتدایی‌ترین نیازها رسانده است. مسئله دیگر فقط قرار گرفتن زیر «خط فقر» نیست؛ برای میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و اقشار مزدبگیر جامعه، تأمین خوراک، اجاره و درمان به یک کشمکش روزانه تبدیل شده است. حداقل مزد پایه کارگران در سال ۱۴۰۵ حدود ۱۶ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان تعیین شد، در حالی که همان زمان رقم سبد معیشت رسمی حدود ۴۳ میلیون تومان بود. افزایش شدید قیمت‌ها در ماه‌های بعد این فاصله را باز هم بیشتر کرده است. خانواده‌های کارگری ناچارند از کیفیت و مقدار خوراک بکاهند، درمان را عقب بیندازند، چند شغله شوند و برای گذران زندگی بیشتر قرض کنند.

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت کشتار هزاران زندانی سیاسی رویای پوچ رژیم جنایت، استثمار و غارت برای بازگشت به آرامش گورستانی دهه شصت!

تصور باطلی که با واقعیت امروز جامعه خوانایی ندارد. نه بدین خاطر که ظرفیت سلاخی و کشتار ندارد، بلکه به این دلیل ساده که اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران قرار نیست دست از مقاومت و مبارزه بردارند. همین حالا هر ماه شاهد دهها اعتصاب، تجمع و حرکت اعتراضی کارگران، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، مال باخته گان و دیگر اقشار مردم هستیم. زنان نیز در یک نافرمانی میلیونی درخشان، عملاً حجاب اجباری رژیم را در میادین اکثر شهرها به سخره گرفته اند و قصد عقب نشینی ندارند. در این میان امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و جریانات اولترا دست راستی و جنگ طلب نظیر سلطنت طلبان، به کمک ابر رسانه های چند صد میلیون دلاری وابسته، برای ناراضیاتی و خشم به حق مردم ایران از رژیم بحران زا و بحران زی، حساب باز کرده اند. اکثریت کارگران و مردم ایران اما، علیرغم نفرت از رژیم اسلامی و میل به سرنوشتی انقلابی آن، حاضر نشده اند با مطامع جنگی و ارتجاعی آمریکا و اسرائیل و اپوزیسیون دست راستی، همسویی کنند. از اینرو در کنار مبارزه با رژیم استبدادی و سرمایه داری جمهوری اسلامی، خواستار توقف کامل این جنگ ارتجاعی هستند که دارد جان، معیشت و سلامت شان را به یغما می برد.

در این دوره حساس و نفس گیر اما، جای عزیزان جانباخته و جان فشان ما خالیست. جای هزاران کادر و کنشگر آزادیخواه و سوسیالیست که رهایی انسان رویایشان بود و برای آن، جان عزیزشان را فدا کردند. اما ما می گوئیم: نه جایتان خالی نیست، جای شما را هزاران مبارز جدید پر کرده اند و قصد توقف ندارند. در این میان، سلطنت طلبان دو آتش، آشکارا برای قتل عام هزاران کمونیست و مخالف هورا می کشند، از دید آنها، مبارزین به خاک افتاده، قربانی یک دعوای "درون خانوادگی" شده اند: "دعوی پنجاه هفتی ها" که ایران را از "بهشت آریامهری" به "جهنم آخوندی" منتقل کرده اند. آنها از همین حالا با برافراشتن پرچم ساواک و راه اندازی رژه های فاشیستی و خط و نشان کشیدن برای مخالفین حکومت موروئی و بازگشت دیکتاتوری سلطنتی، خود را برای سلاخی فردا آماده می کنند. آنان همچون وحوش اسلام سیاسی، با اصل سرکوب و کشتار و شکنجه مشکل ندارند، از اینکه چه کسی و حکومتی آن را به اجرا درآورد و کلید زندان و سیاهچال را داشته باشد، مسئله دارند.

اما ما این بار قرار نیست به عقب برگردیم

خمینی هیئت های مرگ سه نفره در تهران و و سایر شهرهای ایران تشکیل شد تا کمونیست و مجاهد و دگراندیش را با طرح یک یا دو پرسش ساده به سوی چوبه های دار روانه کنند. بدین ترتیب فاجعه هولناک تابستان ۶۷ رقم خورد. هدف دیگر رژیم همانطور که خود اذعان داشت، نابودی سازمانهای سیاسی، نهادهای متشکل و افراد تاثیر گذار بر فضای سیاسی و جنبش های مترقی و طبقاتی بود. در جریان این فاجعه هولناک، در فاصله چند هفته، هزاران زندانی سیاسی حلقه آویز شدند و در گورهای جمعی در خاوران تهران و خاوران های سراسر کشور به خاک سپرده شدند بی آن که حتی آدرس محل دفن و چرایی این کشتار عظیم را به خانواده ها اطلاع دهند. این مادران داغیده بودند که با دستان لرزان و چشمان گریان خود، خاوران را کشف کردند و علیرغم همه سرکوب ها با گلباران این مکان و گلزارهای سراسر ایران، شعله های جنبش دادخواهی را روشن نگه داشتند و جنبشی غرورانگیز برای دادخواهی و عدالت برپا کردند که هنوز ادامه دارد و سر باز ایستادن ندارد. جنبشی که خانواده های هزاران جان باخته خیزش های دیماه ۹۶، آبان ۹۸، خیزش زن زندگی آزادی در ۱۴۰۱ و بالاخره خیزش دیماه ۱۴۰۴ نیز به آن افزوده شده اند. این رژیم حتی در دوره جنگی شش ماهه اخیر نیز، "دشمن داخلی" را از یاد نبرده و روزی نیست که یک یا چند زندانی سیاسی را به چوبه دار نسپارد. بنا بر گزارشات نهادهای حقوق بشری، بیش از پنجاه زندانی سیاسی، عقیدتی و "امنیتی" در دوره جنگ اخیر اعدام شده اند و بیش از شصت نفر در نوبت اعدام هستند. این جنایات به اضافه تلاش اخیر مجلس برای تشدید اختناق و باز تعریف جاسوسی و ... بار دیگر نشان داد که این رژیم، کماکان اکثریت مردمان جویای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی و نیز خواستار توقف جنگ و فلاکت، را خصم شماره یک خود میدانند، از اینرو ته مانده همه امکانات خود را بسیج کرده که در صورت رشد شتابان جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش های اجتماعی دیگر و بروز ابر خیزش های انقلابی جدید، خود را از مهلکه سقوط رهایی بخشد. این رژیم همچون جنگ هشت ساله با عراق، جنگ ارتجاعی کنونی را موهبت و فرصتی میداند که پایه های به لرزه درآمده از خیزش های قبلی را بازسازی کند. رژیم در رویای بازگشت "خدای دهه شصت" است،

جنایت، توحش و تحجر در ذات حامیان "اسلام سیاسی" است. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیست. منادیان این رژیم حتی قبل از اینکه به قدرت برسند در توضیح المسائل ها و جزوات دینی خویش، حکم "کافر و مرتد و منافق" را صادر کرده بودند. اندک حزب الهی های درون زندان "آریامهری"، از همان زمان، چپ ها را "نجس" تلقی کرده و ظرفیت خود را برای تبدیل شدن به جلادان فردا به نمایش گذاشته بودند. آنها در جریان انقلاب ۵۷ در راستای اهداف ماکیاولیستی خویش، بیش از چهارصد انسان را در سینما رکس آبادان به جزغاله مبدل کردند. از اینرو بر ما فعالین چپ انقلابی از همان ابتدا روشن بود که رژیم ضد انقلابی برآمده از انقلاب نافرجام، شمشیر را از رو خواهد بست و از هر فرصتی برای تثبیت حاکمیت و حذف مخالفان بهره خواهد جست.

جمهوری اسلامی از اعدام جنایتکارانه سران نظامی و سیاسی رژیم پهلوی بر مبنای قوانین پوسیده مذهبی در "دادگاههای شرعی" چند دقیقه ای در پشت بام محل اقامت خمینی آغاز کردند، بدون آنکه متهمان از حق داشتن وکیل و دادگاه های علنی برخوردار باشند. سپس با صدور فرمان حجاب اجباری، یورش به حقوق اولیه زنان را کلید زدند و با حمله به کتابفروشی ها، دفاتر احزاب و سازمانها، لشکرکشی به ترکمن صحرا و کردستان و خوزستان و سرکوب شوراها و تشکل های مستقل کارگری و تعطیل دانشگاهها، ماهیت ارتجاعی، استبدادی، سرمایه داری و فاشیستی خود را به اثبات رساندند. با این همه، فراز تاریخی سی خرداد شصت نیاز بود، تا رژیم از فردای آن روز، سرکوب های سراسری و اعدامهای گسترده مخالفین را آغاز کند. در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۳ دهها هزار نوجوان، جوان و مبارز دستگیر و شکنجه شدند و هزاران تن از آنها به جوخه های تیرباران سپرده شدند.

رژیم بعد از برقراری خفقان کامل و "آرامش گورستانی" مدتی از شدت اعدامها کاست، اما پس از ناکامی در جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق و نوشیدن جام زهر آتش پس توسط خمینی، تصمیم گرفت انتقام شکست خود را از زندانیان سیاسی بی دفاعی بگیرد که توسط پیدادگاههای رژیم محکوم به حبس و مشغول گذراندن دوران زندان خود بودند و حتی در آستانه آزاد شدن بودند. با فتوای

یادی از سه چهره ماندگار جنبش کمونیستی ایران، فواد و صدیق و غلام



زیر زمینی بود، از آن پس استعداد و توانایی های وی در عرصه مبارزات اجتماعی یکی پس از دیگری شکوفا شدند. کومه له سازمان کمونیستی که رفیق فواد با جمعی از همسنگران ۹ سال قبل از آن بنیاد گذاشته بود، همراه با قیام مردم ایران بر علیه رژیم شاه اعلام موجودیت علنی کرد. نام فواد مصطفی سلطانی و کومه له، در رهبری مبارزات دوران قیام ۱۳۵۷، جنبش توده ای در شهر سنندج و تشکیل شوراهای شهر در شهرهای مختلف کردستان، در کوچ اعتراضی مردم مریوان، در سازمان دادن اتحادیه های دهقانان، در راهپیمایی عظیم توده ای از سنندج به مریوان، در تشکیل اولین دسته های پیشمرگ کومه له، در تشکیل جمعیت های دموکراتیک در تقریباً همه شهرهای کردستان و بالاخره در سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ای در برابر یورش رژیم به کردستان، درخشید. فواد برای همه این کارهای تاریخی تنها ۱۱ ماه فرصت داشت. با لشکرکشی جمهوری اسلامی به کردستان در مرداد ماه سال ۱۳۵۸ رفیق فواد دست اندرکار سازماندهی مقاومت انقلابی مردم کردستان بود که روز نهم شهریور همان سال در نبرد با نیروهای اشغالگر جمهوری اسلامی جان باخت.

پیگیری در آنچه به آن باور داشت، از خصوصیات برجسته رفیق فواد بود. از وقتی که فواد وارد مبارزه سیاسی شد، در زندان و بیرون زندان، هرگز آرام نگرفت. اینکه کومه له در مدت کوتاهی پس از علنی شدن فعالیتهاش از یک سازمان مخفی به یک تشکیلات توده ای سراسری با مواضع رادیکال و پیشرو در کردستان تبدیل شد و ابعاد فعالیتهاش به تهران و تبریز و چند شهر دیگر ایران نیز کشیده شد، در حد تعیین کننده ای مدیون رهبری فواد بود. فواد لحظه ها را به خوبی تشخیص می داد و در مقاطع حساس تصمیمات درست و جسورانه می گرفت. جسارت او ناشی از باور عمیق به نیروی پایان ناپذیر توده ها بود. مردم کارگر و زحمتکش در محور تفکر و عمل فواد قرار داشتند و شور انقلابی فواد خود تجسم مبارزه آنها برای رهایی بود.

ساعت ۲ بامداد روز سیزدهم شهریورماه سال ۱۳۶۸ رفیق صدیق کمانگر عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و عضو کمیته مرکزی کومه له، در حالیکه مشغول نوشتن گفتاری برای صدای انقلاب ایران، رادیوی کومه له بود، در اقدامی جنایتکارانه توسط

روژه های چهارم، نهم و سیزدهم شهریور یادآور سه واقعه مهم در حیات سیاسی کومه له و حزب کمونیست ایران هستند. در این روزها جریان ما سه تن از رهبران برجسته خود، فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر و غلام کشاورز را از دست داد. نقش سیاسی آنها در کنار بیش از دو هزار و پانصد جانباخته صفوف جریان ما، زندگی نامه سیاسی آنها را به بخشی از تاریخ این جامعه تبدیل کرده است. بگذارید فراهانی از زندگی این سه سرقافله کاروان جانباختگان را به یاد همه عزیزان جانباخته دیگر مرور کنیم:

نهم شهریور سالروز جانباختن رفیق، رهبر و بنیانگذار کومه له **فواد مصطفی سلطانی** است. ۴۷ سال پیش در روز نهم شهریور رفیق "فواد" چهره شناخته شده جنبش کمونیستی ایران، رهبر محبوب کارگران و زحمتکشان و سازمانده جنبش انقلابی مردم کردستان، به دنبال یک درگیری نابرابر با شمار زیادی از نیروهای جمهوری اسلامی در روستای "بسطام" در مسیر جاده سقز- مریوان، جان باخت.

رفیق فواد مصطفی سلطانی سال ۱۳۲۷ شمسی در روستای آلمانه، از توابع مریوان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در آلمانه و سنندج به پایان رسانید. در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه صنعتی تهران شد و مدرک تحصیلی مهندسی برق را از این دانشگاه کسب نمود. در دوران دانشجویی با ادبیات انقلابی و مارکسیستی آشنا شد و در همین رابطه به فعالیت های سیاسی روی آورد. در سال ۱۳۴۸ همراه با جمعی از همفکرانش تشکیلاتی را بنیان گذاری کرد که بعدها کومه له نام گرفت. سال ۱۳۵۳ در سنندج توسط ساواک شاه دستگیر شد و به زندان کمیته مشترک ساواک و شهربانی در تهران منتقل شد. برای مدتی طولانی زیر آزار و شکنجه قرار گرفت، اما اسرار تشکیلات را با سربلندی حفظ نمود. بعد از ۳ سال از زندان قصر در تهران به زندان سنندج منتقل شد و یک سال آخر اسارت خود را در آنجا به سر برد. اعتصاب غذای ۲۴ روزه زندانیان در زندان سنندج، که به آزادی وی و جمعی از زندانیان منجر شد، به همت رفیق فواد سازماندهی و به پیروزی رسید. بدین ترتیب حضور اجتماعی فواد با رهبری اعتراضات زندانیان سیاسی در زندان های رژیم شاه آغاز شد. اگر تا قبل از آن وی رهبر و سازمانده مبارزات

عبارتی بهتر، تلاش داریم که برگردیم. ما در کنار مردمان جویای رهایی، آزادی و برابری، نه تنها می خواهیم بساط اعدام و شکنجه و زندان سیاسی را برای همیشه جمع کنیم، بلکه با دفاع از آزادیهای بی قید و شرط اندیشه، بیان، تشکل و تجمع، به موازات استقرار عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابریهای طبقاتی نهادینه شده در نظام سرمایه داری، جامعه ای عاری از هر نوع ستم و تبعیض بسازیم. طبعاً در این مسیر با موانع و دشواریهای عظیمی روبرو خواهیم بود، اما راهی جز غلبه بر آنها نداریم. نباید بگذاریم خون دهها هزار عزیز جانباخته به هدر رود.

در سالگرد آن کشتارهای عظیم، ما از همه فعالین شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و نیز همه فعالین جنبش دادخواهی و آزادخواهی می خواهیم که با برپایی مراسم یادمان و برگزاری تجمعات خیابانی و کارزارهای سراسری علیه اعدام و برای نجات جان زندانیان سیاسی، یاد و راه آن عزیزان را پاس دارند.

**گرامی باد خاطره عزیز جانباختگان
دهه شصت و همه جان فشنان
شکنجه و اعدام ملغی باید گردد،
زندانی سیاسی آزاد باید گردد
سرنگون باد رژیم سرمایه داری
جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم**

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
شهریور ۱۴۰۵ - اوت ۲۰۲۶



**از سایت شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست
دیدن کنید.**

در این سایت

آرشیو اسناد و اطلاعیه های شورای همکاری قابل دسترس است و برنامه های "تلویزیون آترناتیو شورایی" و گزیده ای از اخبار کارگری و اجتماعی نیز بازتاب می یابد



یک خائن و مزدور جمهوری اسلامی مورد سوء قصد قرار گرفت و جانباخت. رفیق صدیق در سال ۱۳۲۵ شمسی در روستای آفرین از توابع کامیاران متولد شد. دوره ابتدایی تا دبیرستان را در کامیاران و کرمانشاه گذراند. در سال ۱۳۴۴ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به عنوان کارشناسی ارشد از دانشکده علوم و حقوق سیاسی فارغ التحصیل گردید. در سالهای دهه ۱۳۵۰ خورشیدی با توجه به اختلاف میان دهقانان و مردم روستای دارسیران مریوان با مالکان و فئودالهای کرد، که شکل مبارزه ای توده ای به خود گرفته بود، رفیق صدیق به عنوان وکیل به دفاع از حقوق دهقانان پرداخت. همچنین در تیرماه سال ۵۷ خورشیدی در پشتیبانی از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان سنندج، نخستین تحصن را در ساختمان دادگستری این شهر سازمان داد.

صدیق کمانگر چهره درخشان و مبارز با سابقه جنبش کمونیستی، یکی از سرشناس ترین و محبوب ترین رهبران توده های مردم و جنبش انقلابی کردستان، آژیتاتور و سخنور برجسته توده ای بود. از بیش از چهار دهه قبل، او مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر را هدف زندگی خویش قرار داد و از آن پس حیات پر تکاپوی وی با مبارزه کمونیستی و انقلابی عجین گردید. آغاز مبارزه متشکل در سازمان مخفی کومه له از اولین ماه های تأسیس آن، ظاهر شدن به مثابه رهبر جنبش توده ای در دوران انقلاب علیه رژیم شاه، انتشار بیانیه هائی به عنوان سخنگوی کانون وکلای ایران، تبدیل شدن به رهبر و سخنگوی جناح رادیکال و انقلابی جنبش انقلابی در مقابل ارتجاع محلی و مذهبی در جنوب کردستان، قرار گرفتن در رأس توده های قیام کننده در شهر سنندج، سپس درخشیدنش

همچون زبان گویا و آتشین مردم بپاخاسته علیه رژیم تازه به قدرت رسیده اسلامی در جریان نوروژ خونین سنندج و در رأس شورای انقلابی این شهر، تداعی شدنش با مطالبات و جنبش های حق طلبانه مردم محروم و زحمتکش شهر و روستا در کردستان، شرکت در هدایت جنگ انقلابی در کردستان به عنوان یک فرمانده نظامی، سرپرستی و اداره رادیو صدای انقلاب ایران، رادیوی کومه له که وی یکی از نویسندگان و سخنوران برجسته آن بود، شرکت در فعالیت های متنوع سیاسی و تشکیلاتی بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و کومه له بخشی از کارنامه سیاسی پربار رفیق صدیق کمانگر را تشکیل می دهند.

رفیق غلام کشاورز، (بهمن جوادى)، در سال ۱۳۳۴ در روستای نارهك از توابع شهرستان دوگنبدان متولد شد. در سنین نوجوانی با ادبیات معترض آشنا شد و به مبارزه سیاسی روی آورد. تشکیل محفل کوچک "اقدام انقلابی علیه وضع موجود" در سالهای ۵۲ و ۵۳ اولین گام او در راهی بود که به آرمانخواهی والای کمونیستی و مشارکتش در بنیانگذاری حزب کمونیست ایران منجر شد. در سال ۱۳۵۴ و از همان اولین روزهای ورودش به دانشکدهی کشاورزی کرج جای خود را در محفل دانشجویان انقلابی باز کرد. مجموعه فعالیت های سیاسی او و مشارکت در برپایی چندین اعتراض و اعتصاب دانشجویی که آخرین آن فراخواندن موفقیت آمیز دانشجویان به پشتیبانی از خواستها و اعتصاب کارگران جهان چیت تهران در اردیبهشت ۱۳۵۵ بود، منجر به دستگیری و زندانی شدنش شد. رفیق غلام در زندان جانانه مقاومت کرد. برای کسانی که در سلولهای مجاور

فریادش را میشنیدند و کشیده شدن تن مجروح و دردمندش را بر کف راهروها احساس میکردند، ندای "گفتم که نمیدانم" اش اعتماد به نفس، امید، غرور انقلابی و توان مقاومت را دو چندان میکرد.

سال ۵۷ همراه با هزارن اسیر دیگر از زندان آزاد شد. سخنرانی، تبلیغ و ترویج در کارخانه ها در دانشگاهها و در خیابانهای پر تب و تاب انقلاب، رفتن به کارخانهها، مشارکت در تسخیر پادگان عشرتآباد، تشکیل محافل و کانونهای آموزشی-ترویجی برای کارگران و جوانان... غلام پر تلاش شب و روز مشغول بود. اوایل زمستان ۵۸ همراه با گروهی از رفقا و همفکرانش به "اتحاد مبارزان کمونیست" پیوست. به دنبال ضربه به تشکیلات و پیگرد پلیس، در زمستان سال ۶۱ به مناطق آزاد کردستان رفت. در شهریور ۶۲، از اعضای کنگره موسس حزب کمونیست ایران بود. پس از کنگره غلام به عضویت در کمیته سازمانده تشکیلات مخفی حزب برگزیده شد. در سالهای بعد و تا هنگام جانباختنش مسئولیت های مختلفی در سطح رهبری بر عهده گرفت و همزمان از صاحب نظران جدی و پیگیر در رهبری حزب بود. شبانگاه چهارم شهریور ماه سال ۱۳۶۸ رفیق غلام کشاورز، در حالیکه برای دیدار بستگانش به قبرس رفته بود در شهر لارناکا مورد سوء قصد مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفت و ساعتی بعد در بیمارستان جان باخت.

با تجدید پیمان و فاداری با آرمانهای کمونیستی و رهایی بخش، که رفقا فواد و صدیق و غلام از پیشقراولان ثابت قدم آن بودند.
یادشان را گرامی می داریم!



کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له



اعضا، هواداران و دوستداران
حزب کمونیست ایران و کومه له!
مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد!
ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.

حزب در شبکه های اجتماعی

 [peshrawcpiran\](https://www.instagram.com/peshrawcpiran/)

 [peshrawcpiran](https://www.telegram.me/peshrawcpiran)

 [peshrawcpiran](https://www.facebook.com/peshrawcpiran)

 [komala cpi](https://www.youtube.com/komala_cpi)



کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ برگی از تاریخ پر از جنایت حکومت اسلامی

این روزها در سی و هشتمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی، به همت مبارزین سیاسی و نجات یافتگان از قتل گاههای اوین، رجایی شهر، عادل آباد، دیزل آباد و زندان سندانج و جاهای دیگر، و به همت جنبش دادخواهی مادران خاوران و مردم آزادیخواه ایران، پرونده جنایات جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری مورد توجه افکار عمومی جهان قرار گرفته است. تحت فشار جنبش دادخواهی حمید نوری، دادیار سابق زندان گوهردشت و یکی از مزدوران جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی به جرم دست داشتن در کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در دادگاه استکهلم به حبس ابد محکوم شد، دستاوردی که حتی تحویل دادن این جنایتکار به جمهوری اسلامی در جریان یک معامله کثیف از اهمیت آن کم نمی کند. امروز تحت فشار جنبش دادخواهی مردم ایران حتی کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل نیز نمی توانند بیش از این روی این جنایت هولناک رژیم اسلامی سرپوش بگذارند. بدون تردید ثبت کشتار زندانیان سیاسی به عنوان جنایت رژیم جمهوری اسلامی علیه بشریت، تکرار آن در جهان را مشکل تر می کند.

گسترش جنبش دادخواهی علیه جنایات جمهوری اسلامی یک ضرورت مبارزه با این رژیم جنایتکار است و لازم است تداوم یابد. جنبش مادران جانباختگان خاوران به رغم فشار بی امان سرکوب، برگزاری مراسم هر ساله گرامیداشت قربانیان این فاجعه، کار و فعالیت های پژوهشی برای روشن کردن ابعاد ناشناخته این فاجعه، برگزاری دادگاههای نمادین، آکسیون ها و کمپین های تبلیغی در سالگرد این جنایت و ... همه و همه اینها لازم است تا سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی ادامه یابند. اکنون که به چهارمین سالروز جنبش انقلابی ژینا نزدیک می شویم بیش از پیش برای زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب ایران روشن شده است که تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی به زیر کشیده نشده است و سران جنایتکار آن در دادگاه مردم زجر کشیده ایران به محاکمه کشیده نشده اند، نباید انتظار دادخواهی داشت. بنابراین لازم است که جنبش دادخواهی مادران خاوران و مادران جانباختگان با جنبش اعتصابی کارگران و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی و اعتراض تهیدستان شهری پیوند بخورد. کارگران و مردم ایران عوامل مستقیم و غیر مستقیم، مجریان و تأیید کنندگان این جنایت را نه فراموش می کنند و نه می بخشند.



شده را در گورهای جمعی در گورستان خاوران دفن کرد، اما این پروژه همزمان در دیگر مناطق ایران و از جمله در کردستان نیز به اجرا درآمد به طوری که امروز در حقیقت نه از گلزار خاوران، بلکه از گلزارهای خاوران در سراسر ایران باید سخن گفت.

در زمان وقوع کشتار خونین ۶۷، دولت های اروپا و آمریکا و کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل نه تنها به این کشتار اعتراض نکردند بلکه به طور محرمانه بر آن مهر تأیید زدند. رسانه های به اصطلاح آزاد قدرت های امپریالیستی آگاهانه بر فاجعه کشتار هزاران نفر از زندانیان سیاسی سرپوش گذاشتند. دولت های غربی این مدافعین دروغین حقوق بشر که سیاست یاری رساندن به تثبیت حاکمیت رژیم اسلامی در پیش گرفته بودند، دست سران رژیم در انجام این کشتار را باز گذاشتند. آنان پس از وادار کردن سران رژیم به قبول شکست در جنگ ایران و عراق و سر کشیدن جام زهر، به حکام اسلامی ایران چراع سبز



دادند که برای ممانعت از خیزش های انقلابی و امن کردن ایران برای استثمار و چپاول سرمایه داری جهانی، می توانند دست به هر جنایتی بزنند. به همین دلیل سازمان ملل که کلپ بین المللی این قدرت های سرمایه داری است در مورد این جنایت خونین سیاسی، خفقان گرفت و در خفا مهر تأیید بر آن کوبید.

تابستان سال ۱۳۶۷ یادآور یکی از جنایات هولناکی است که در دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، انجام گرفته است. ۳۸ سال پیش در ماههای مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ رژیم اسلامی دست به جنایتی زد که هم اکنون نیز آثار و اسناد آن شاهد زنده ای بر قضاوت و درنده خویی مقامات رژیم اسلامی هستند. خمینی و مشاوران اصلی اش رفسنجانی، خامنه ای و روحانی که نگران گسترش اعتراضات کارگران و مردم ایران بعد از شکست زبونه رژیم در جنگ ارتجاعی با عراق بودند، با هدف مرعوب کردن مردم به جان آمده از جنگ و فلاکت اقتصادی، برای کشتار زندانیان برنامه ریزی کردند. به گفته علی رازینی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در آن سالها فرمان کشتار جمعی زندانیان در سال ۶۷ یکی از چند اقدام مهم خمینی در اواخر عمرش بوده که به گفته او "مسیر آتی حرکت حکومت" را روشن کرده است. قتل عام و کشتار برنامه ریزی شده زندانیان سیاسی در زندانهای ایران از روز جمعه ۲۸ تیر ماه سال ۱۳۶۷ تنها یک روز بعد از سرکشیدن جام زهر و پذیرش آتش بس در جنگ ارتجاعی ایران و عراق و بر اساس فرمان خمینی رهبر رژیم اسلامی آغاز شد. در این روز ارتباط زندانهای اصلی ایران با دنیای خارج به تمامی قطع شد و طی حدود دو ماه جنایتی رقم خورد که جامعه ایران را تا سالها در اندوهی مرگبار فرو برد.

بر اساس فرمان خمینی، هیئت ویژه ای که بعدها به هیئت مرگ شهرت پیدا کرد، مرکب از مرتضی اشراقی (دادستان وقت)، ابراهیم رئیسی (معاون وقت دادستان)، حسینعلی نیری (حاکم شرع وقت) و مصطفی پورمحمدی (نماینده وقت وزارت اطلاعات

در زندان اوین) تشکیل و مسئول اجرای پروژه کشتار زندانیان سیاسی شدند. در آن روزها دستگاه کشتار و جنایت رژیم اسلامی هزاران زندانی با گرایشات مختلف سیاسی را به جوخه مرگ سپرد. منتظری در کتاب خاطرات خود با استناد به گزارش های دریافتی تعداد آنها را ۲۸۰۰ تا ۳۸۰۰ نفر ذکر کرده است و بر اساس برخی گزارشها بین ۵ تا ۶

هزار انسان مبارز در این جنایت هولناک جانشان را بر سر ایستادگی بر عقاید و باورهایشان از دست دادند. رژیم تنها پس از ۴ آذر ماه همان سال خانواده های قربانیان را در جریان اعدام آنان قرار داد و پس از این تاریخ بود که مردم ایران از وقوع این جنایت علیه بشریت در زندانهای رژیم اسلامی مطلع شدند. به دنبال این جنایت رژیم هزاران تن از زندانیان اعدام



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در گرامی داشت یاد مهسا (ژینا) امینی و خیزش انقلابی!

زن جمهوری اسلامی، جنگ ویرانگری که به کشور تحمیل نموده و با گسترش بیکاری، فقر، فلاکت، دستمزدهای ناچیز و تورم سه رقمی، عمق بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر شده و عملاً شیرازه جامعه را در معرض فروپاشی قرار داده است. رژیم جمهوری اسلامی شرایط موجود را به‌خوبی درک کرده و آن را جنگ بقای خود می‌داند. از همین رو، خود را برای مقابله با «شورش گرسنگان» آماده می‌کند؛ مقابله با جنبش و تجربه‌ای بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که تنها در فاصله دو روز، هزاران معترض را به خاک و خون کشید. در چنین شرایط حساس و تعیین‌کننده‌ای، وظایف بسیار خطیر و بزرگی بر دوش طبقه کارگر ایران و پیشروان سایر جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش زنان، قرار دارد. این وظایف با توجه به تجربه‌ای که از عدم سازمان‌یافتگی و بی‌برنامگی اعتراضات و تأثیرات روانی و تبلیغاتی نیروهای راست و ارتجاعی بر آن بهای بس گرانی کسب شده است، اهمیتی دوچندان می‌یابد. از همین رو، پیشروان جنبش کارگری، زنان و نیروهای قطب چپ و کمونیست وظیفه دارند با انعطاف، خلاقیت و به‌کارگیری تجارب حاصله از خیزش‌های پیشین، از کانال‌های ارتباطی موجود و پیوند هرچه بیشتر آنها با یکدیگر و ایجاد شبکه‌های ارتباطی دیگر، توده‌های عاصی از فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب را نسبت به منافع خود و راه‌های پیشبرد اعتراضات آگاه نمایند. شناخت تاکتیک‌های جمهوری اسلامی، از جمله قرار دادن جامعه در مقابل یک دوقطبی دیگر در حاکمیت و حق «انتخاب» مردم میان بد و بدتر، تداوم شرایط نظامی - امنیتی، به‌ویژه کشتار در زندان‌ها و همچنین تلاش برای برجسته نمودن «مسئله» حجاب در جامعه را بایستی افشا کرد و جامعه را خلافتان و با تاکتیک‌های منعطف برای مقابله با آنها آماده نمود.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ضمن اعلام مجدد مخالفت خود با هرگونه حمله نظامی، بمباران و دخالت‌های تجاوزگرانه قدرت‌های امپریالیستی، تمامی توان خود را برای سازماندهی و آماده نمودن اکثریت عظیم توده‌های کارگر و زحمتکش، زنان و آزادیخواهان برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به کار خواهد بست.

گرامی باد یاد عزیز ژینا و همه جانباختگان

جنبش انقلابی ۱۴۰۴ و سایر جنبش‌ها

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

شهریور ۱۴۰۵

زنان آغاز شد، اما نشان داد که شکاف عمیق و هر دم فزاینده میان جمهوری اسلامی و اکثریت مردم کارگر و زحمتکش پرشدنی نیست و مردم برای سرنگونی این رژیم لحظه‌شماری می‌کنند. این خیزش که خواست آزادی و برابری خود را در خیزش‌های توده‌ای دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، نشان داده بود، در خیزش سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از پیش، عزم و ظرفیت توده‌های میلیونی مردم ایران برای به‌زیر کشیدن جمهوری اسلامی و ساختن جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی را به جهانیان نشان داد. جمهوری اسلامی طی چند ماهی که جنبش ژینا ادامه داشت، تمامیت خود را به‌وضوح در خطر سرنگونی دید و تنها با کشتار قریب به ۶۰۰ نفر - که ده‌ها نفر از آنان کودک و نوجوان بودند - و زخمی نمودن هزاران نفر دیگر و نیز دستگیری هزاران انسان آزادی‌خواه و معترض، موفق شد این جنبش بزرگ را سرکوب و از سقوط خود جلوگیری کند. حضور آگاهانه و فعال کارگران و خانواده‌های آنان که بسیاری از آنها دستگیر و تعدادی از آنان همچون محسن شکاری و مجیدرضا رهنورد که هر دو کارگر بودند و ... اعدام شدند، نشان داد که این جنبش انقلابی به یک قشر یا گروه اجتماعی معینی محدود نبود. جمهوری اسلامی با به‌کارگیری الگویی چندلایه و همه‌جانبه از سرکوب، کوشید اعتراضات را در خیابان، دانشگاه، فضای مجازی و عرصه عمومی درهم بشکند؛ از تیراندازی و کاربرد سلاح‌های ساچمه‌ای و جنگی و خشونت گسترده علیه معترضان، تا قطع و اختلال اینترنت و کنترل ارتباطات؛ از بازداشت‌های گسترده، شکنجه و خشونت جنسی در بازداشتگاه‌ها، تا صدور احکام سنگین و اعدام معترضان و فشار بر دانشجویان، استادان و فعالان اجتماعی؛ و هم‌زمان از پلمب کسب‌وکارها، توقیف اموال و تشدید کنترل بر بدن و پوشش زنان گرفته تا تبلیغات حکومتی و نسبت‌دادن اعتراضات به «دشمن خارجی» همراه با رویکردی مخرب و دیگر اقداماتی از این دست نشان داد که سرکوب برای جمهوری اسلامی صرفاً واکنشی امنیتی به اعتراضات نبود، بلکه سیاستی سازمان‌یافته برای ارباب جامعه، قطع پیوندهای جمعی و بازپس‌گیری فضای عمومی بود؛ سیاستی که در برابر آن، جنبش ژینا با پیوند زدن مبارزه علیه ستم جنسیتی به مطالبات آزادی، برابری و کرامت انسانی زنان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاسی و اجتماعی چند دهه اخیر را رقم زد. در چهار سالی که از قتل ژینا می‌گذرد، بسترهایی که جنبش انقلابی ۱۴۰۱ را شکل داد، نه‌تنها از میان نرفته، بلکه در سایه سیاست‌های ارتجاعی و ضد

نیمه دوم ۱۴۰۱ در چهارمین سالگرد قتل دولتی مهسا (ژینا) امینی و جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، یاد ژینای عزیز و همه جانباختگان آن جنبش اعتراضی و دستاوردهای آن را گرامی می‌داریم. در شهریور ۱۴۰۱، کشور ما یکی از جنبش‌های رادیکال توده‌ای را که بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی رژیم را به لرزه درآورد، تجربه نمود. جنبشی که نخست در اعتراض به اقدام جنایتکارانه رژیم در قتل ژینا شکل گرفت، اما به‌سرعت سراسر کشور را فرا گرفت و در تداوم خود توده‌های وسیعی از مردم ایران را علیه تمامیت جمهوری اسلامی به خیابان آورد. زنان، جوانان، کارگران و توده‌های به‌جان‌آمده از زن‌ستیزی، استبداد، استثمار، فقر و تبعیض حاصل از بیش از چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، در چند ماه مقابله جانانه تمامی دستگاه‌های سرکوب و جنایت رژیم را به چالش کشیدند، ماهیت کریه، ضدانسانی و ارتجاعی رژیم را به جهانیان نشان دادند و موجی از همبستگی، همدلی و حمایت بخش‌های وسیعی از مردم جهان را به خود جلب کردند. قتل دولتی ژینا همچون جرقه‌ای، انبار باروت خشم و تنفر موجود در اعماق جامعه را شعله‌ور کرد. حجاب‌سوزان و حجاب‌پران زنان و جوانان که با حضور جسورانه خود طرح ارتجاعی و ضدزن «حجاب و عفاف» را بر سر طراحان آن کوبیدند و بدین‌وسیله یکی از بنیان‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به لرزه درآوردند. کارگران، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، کشاورزان، رانندگان، بیکاران و میلیون‌ها انسان تحت ستم، هر یک به شیوه خود در برابر نظامی ایستادند که حاصل قریب به پنج دهه حکومتش چیزی جز فقر، سرکوب، تبعیض، جنگ‌افروزی و غارت منابع جامعه نبوده است.

جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» با توجه به اصالت عمیقاً توده‌ای، برابری‌طلب و دموکراتیک خود، حساسیت‌گرایش‌های مختلف اپوزیسیون را به خود جلب نمود. جایگزینی شعار «مرد، میهن، آبادی» توسط سلطنت‌طلبان و همچنین تغییر «زندگی» به «مقاومت» توسط مجاهدین، ظرفیت‌های ضددموکراتیک، ضدزن، مردسالارانه، ناسیونالیستی و ارتجاعی این نیروها را آشکارا به نمایش گذاشت. این نیروها تلاش زنان کشور ما برای آزادی و خلاصی از ستم‌های چندسویه طبقاتی، جنسیتی، مذهبی و سنتی را مخالف برنامه خود، که همانا حفظ این سیستم اما بدون جمهوری اسلامی است، می‌دانند. خیزش شهریور ۱۴۰۱، اگرچه با اعتراض وسیع توده‌ای علیه قتل دولتی ژینا و سرکوب و بی‌حقوقی

اطلاعیه دفتر روابط بین الملل حزب کمونیست ایران علیه جنگ، تسلیح و امپریالیسم!

همبستگی با اقدامات ضد میلیتاریستی در کلن و هامبورگ

اساسی برای یک مبارزه انقلابی پیگیر است. ضد میلیتاریسم پیگیر و اصولی نمی تواند تنها به انتقاد از برخی محموله های تسلیحاتی یا شرکت های تسلیحاتی محدود بماند. این مبارزه باید علل اجتماعی جنگ را آشکار کند و آن را با مبارزات اجتماعی پیوند دهد. کسی که علیه تسلیح مجدد مبارزه می کند، باید هم زمان علیه کاهش خدمات اجتماعی نیز مبارزه کند. کسی که علیه صادرات تسلیحات اعتراض می کند، باید منافع سودجویانه صنایع تسلیحاتی را هدف قرار دهد. کسی که با نظامی سازی جوانان مخالف است، باید برای آموزش، کار و امنیت اجتماعی مبارزه کند. پاسخ ما به رقابت قدرت های امپریالیستی، حمایت از یک بلوک امپریالیستی دیگر نیست. پاسخ ما، همبستگی بین المللی طبقه کارگر و همه ستم دیدگان است. کارگران در آلمان بیش از آنکه با مدیران شرکت های بزرگ، فرماندهان نظامی و طبقات حاکم منافع مشترک داشته باشند، با کارگران و ستم دیدگان در ایران، فلسطین و سراسر جهان منافع مشترک دارند. از این رو، ما از ایجاد یک جنبش ضد میلیتاریستی مصمم، انترناسیونالیست و مبتنی بر منافع طبقاتی حمایت می کنیم. این جنبش باید مقاومت علیه تسلیح مجدد را با مبارزات علیه استثمار، نژادپرستی، ستم پدر/مردسالارانه، اخراج ها و ناامنی اجتماعی پیوند دهد. مقاومت و مبارزه در برابر جنگ نباید در مرزهای ملی متوقف شود. از این رو، ما از فعالیت های ضد میلیتاریستی در کلن و هامبورگ استقبال می کنیم و از همگان می خواهیم در این اقدامات شرکت کنند. مبارزه علیه میلیتاریسم و امپریالیسم، هم زمان مبارزه ای برای آینده سیاسی مردم زحمتکش است.

علیه جنگ و نظامی سازی!

علیه تسلیح مجدد و صادرات تسلیحات!

نه به نظامی سازی و خدمت اجباری نظامی

برای جوانان!

نه به امپریالیسم آمریکا و هرگونه تجاوز

امپریالیستی!

نه به حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی!

برای استقلال سیاسی و سازمانی طبقه کارگر!

برای همبستگی بین المللی کارگران و

ستم دیدگان!

برای جامعه ای سوسیالیستی، بدون استثمار،

ستم و جنگ! همبستگی با اقدامات

ضد میلیتاریستی در کلن و هامبورگ!



آلمان محدود نمی شود. مدارس، دانشگاه ها، ادارات دولتی، زیرساخت ها و محیط های کار نیز هرچه بیشتر در برنامه ریزی های نظامی وارد می شوند. هم زمان، جوانان برای خدمت نظامی اجباری و آمادگی برای عملیات نظامی آماده می شوند. از این رو، ما صریح می گوئیم؛ جوانان گوشت دم توپ امپریالیسم نیستند.

کارگران، زنان و جوانان در آلمان هیچ منافع مشترکی با شرکت های تسلیحاتی و طبقات حاکم ندارند. آنان همچنین هیچ منفعتی ندارند که در برابر کارگران و جوانان کشورهای دیگر به جنگ فرستاده شوند. منافع آنان در شرایط خوب کار و زندگی، امنیت اجتماعی، آموزش و آینده ای بدون جنگ است. امپریالیسم مرحله ای از تکامل سرمایه داری است که در آن تمرکز سرمایه و پیوند قدرت اقتصادی و دولتی، رقابت بر سر بازارها، منابع و مناطق نفوذ را تشدید می کند. از این رو، جنگ را نمی توان از مناسبات اجتماعی ای که آن را به وجود می آورد جدا کرد. در این ارتباط، ما باید جنگ کنونی میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی را نیز به روشنی نام گذاری کنیم. این جنگ، جنگی امپریالیستی و ارتجاعی است که در آن هیچ یک از دو طرف نماینده منافع مردم زحمتکش و تحت ستم نیستند. تجاوز امپریالیسم آمریکا نمی تواند توجیهی برای سیاست جمهوری اسلامی باشد. به همان اندازه، موضع در برابر امپریالیسم آمریکا نباید به این منجر شود که جمهوری اسلامی به عنوان نیرویی مرفقی یا ضد امپریالیست معرفی شود.

از این رو، ما آن جریان های سیاسی ای را مورد انتقاد قرار می دهیم که جمهوری اسلامی را از مناسبات نیروهای امپریالیستی جدا می کنند و سیاست طبقاتی ارتجاعی آن را کم اهمیت جلوه داده یا توجیه می کنند. جمهوری اسلامی هم زمان از وضعیت جنگی برای تحکیم حاکمیت خود استفاده می کند؛ سرکوب را تشدید می کند، معترضان و فعالان سیاسی را تحت تعقیب قرار می دهد، اعتراضات را سرکوب می کند و از اعدام و خشونت دولتی علیه مخالفان سیاسی و معترضان استفاده می کند. موضع ما روشن است؛ نه به امپریالیسم آمریکا و هرگونه تجاوز امپریالیستی - و هم زمان نه به حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی. طبقه کارگر نباید خود را تابع هیچ یک از اردوگاه های امپریالیستی کند و همچنین نباید از حاکمیت بورژوازی خودی دفاع کند. استقلال سیاسی طبقه کارگر از تمامی قدرت های امپریالیستی و طبقات حاکم، پیش شرطی

حزب کمونیست ایران، حمایت و همبستگی خود را از «کمپ خلع سلاح راین متال» در کلن، از اول تا ششم سپتامبر، و همچنین از روزهای اقدام ضد میلیتاریستی در هامبورگ، از ۲۳ تا ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶، اعلام می کند. ما این فعالیت ها را بخش مهمی از مبارزه و مقاومت در برابر تسلیح مجدد، نظامی سازی و سیاست جنگی امپریالیستی می دانیم. تحولات سال های گذشته نشان می دهند که جنگ هرچه بیشتر به ابزاری عادی در سیاست بین المللی تبدیل می شود. قدرت های امپریالیستی رقابت میان خود را تشدید می کنند، ظرفیت های نظامی شان را گسترش می دهند و برای بازارها، منابع، حوزه های نفوذ و موقعیت های استراتژیک با یکدیگر رقابت می کنند. آلمان نیز در چارچوب ساختارهای اروپایی ناتو، نقشی هرچه مهم تر بر عهده می گیرد. دولت آلمان آشکارا هدف خود را گسترش گسترده ارتش آلمان و تبدیل این کشور به یک قدرت نظامی مرکزی در اروپا قرار داده است. این سیاست واکنشی بی طرفانه به تهدیدهای خارجی نیست. این سیاست در خدمت منافع امپریالیسم آلمان برای حفظ و گسترش جایگاه اقتصادی و سیاسی خود در رقابت بین المللی است. اما برای مردم زحمتکش، این روند معنای دیگری دارد. در حالی که میلیاردها یورو صرف تسلیحات و امور نظامی می شود، آموزش، بهداشت، مسکن و زیرساخت های اجتماعی بیش از پیش تحت فشار مالی قرار می گیرند. هزینه های زندگی افزایش می یابد، در حالی که شرکت های تسلیحاتی از قراردادهای دولتی و افزایش تقاضا برای سلاح سود می برند.

این ادعا که تسلیح مجدد به طور خودکار در خدمت امنیت مردم است، خصلت طبقاتی آن را پنهان می کند. برای اکثریت مردم، نظامی سازی به معنای امنیت اجتماعی بیشتر نیست، بلکه به معنای تحمیل فشارهای بیشتر و آماده سازی برای جنگ های جدید است. برای سرمایه، اما به معنای بازارهای جدید و سودهای بالاتر است. راین متال نمونه ای بارز از این روند است. این شرکت نماینده صنعتی تسلیحاتی است که منافع اقتصادی آن مستقیماً با گسترش تولیدات نظامی پیوند خورده است. جنگ و تسلیح مجدد به عرصه های کسب و کار تبدیل می شوند. آنچه برای میلیون ها انسان به معنای ویرانی، آوارگی و مرگ است، می تواند برای سرمایه به منبع سودهای هنگفت تبدیل شود. زندگی انسان ها هرگز نباید مبنای منافع سودجویانه قرار گیرد. با این حال، نظامی سازی به تولید سلاح و ارتش

به مناسبت ۱۱ شهریور چهل و سومین سالروز تاسیس حزب کمونیست ایران



حالی که پیشرفت سریع تکنولوژی، روبات ها و هوش مصنوعی بیش از هر زمانی دیگری امکان کاهش ساعات کار و افزایش فراغت و رشد و شکوفایی استعداد های بشری را فراهم آورده است،

اما این پیشرفت های خارق العاده در انحصار کمپانی ها و قدرت های سرمایه داری به ابزاری برای هراس افکنی در میان کارگران تبدیل شده اند. در سطح ایران نیز شرایط کار ما بسیار دگرگون شده و تغییرات بزرگی به وقوع پیوسته است. ظرف این چند دهه جمعیت ایران بیش از دو برابر شده، جمعیت کارگران صنعتی چند برابر شده و بازتاب این تحولات خود را در مطالبات و گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری نشان داده است، در سه، چهار سال اخیر و قبل از آغاز جنگ امپریالیستی و ارتجاعی دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی طبقه کارگر ایران سالانه بطور میانگین دو تا سه هزار اعتراض و اعتصاب را تجربه کرده است. نسلی از فعالین و رهبران کارگری در جریان این مبارزات کارگری پرورده شده و به جلو صحنه آمده اند که توانایی و ظرفیت های خود را در سازماندهی و رهبری ده ها و صدها اعتراض و اعتصاب کارگری نشان داده اند. زنان با برپایی یک جنبش مقاومت عظیم علیه قوانین زن ستیز اسلامی و با حضور چشمگیر در جنبش های اعتراضی نشان داده اند که یک پای اصلی هر تحول سیاسی و اجتماعی در آینده هستند.

خیزش های توده ای و سراسری تهیدستان شهری در دی ماه سال ۱۳۹۶ و آبان ۹۸، خیزش انقلابی ۱۴۰۱ که با نام رمز زن، زندگی آزادی آغاز شد و همچنین خیزش سراسری دی ماه ۱۴۰۴ تحول بزرگی در آگاهی و ذهنیت توده ها ایجاد کرده اند. بحران های زیست محیطی و پیامدهای آن مبارزه علیه تخریب محیط زیست را به امری عاجل برای کمونیست ها تبدیل کرده است. مسائل اجتماعی ایران امروز نسبت به سه، چهار دهه پیش کاملاً تازه هستند. امواج مهاجرت روستائیان به شهرها و گسترش شهرنشینی و همزمان رشد حاشیه نشینی، این مجموعه تحولات، ما و شرایط کار و فعالیت امروز ما را در وضعیت کاملاً متفاوتی نسبت به سالهای اول فعالیت حزب کمونیست قرار داده است. آنان که این واقعیت های عینی را نمی بینند و برای انحلال حزب کمونیست ایران نقشه کشیده بودند، نه تنها نقشه هایشان با شکست روبرو شد و خواهد شد، بلکه در حقیقت با اعلام عجز و ناتوانی خود

انقلابی، رزم انقلابی و چریکهای فدایی خلق برای بیرون کشیدن مارکسیسم از زیر بار تحریفات بورژوازی و خرده بورژوازی پیگیرانه مبارزه کردند. این حزب در شرایطی تشکیل شد که انقلاب ایران در زیر ضربات حکومت ضد انقلاب اسلامی آخرین نفس های خود را می کشید.

سرکوب های خونین، دستگیری های گسترده و اعدام های وسیع، بخشی از سازمان های چپ را عملاً منحل کرده بود. در چنین شرایطی تشکیل حزب کمونیست ایران به وسیله بخشی از نیروهای چپ ایران پاسخی انقلابی و موثر و در حد توان به این وضعیت نابسامان بود. در حالی که حکومت اسلامی همه جا انحلال سازمان های سیاسی را تبلیغ می کرد، یک حزب سیاسی جدید و پرشور، با روحیه و امیدوار در حال تشکیل شدن بود. حزب کمونیست ایران در بدو تشکیل، در تهران و شهرهای بزرگ ایران و در محیط های کارگری تشکیلات و فعالین سیاسی کارگری را با خود داشت و شمار نسبتاً زیادی از فعالین سیاسی و کمونیست ایران را در بر می گرفت،

در کردستان نیز به یک جنبش توده ای گسترده متکی بود و دیدگاه های سیاسی و برنامه روشنی داشت. وجود حزب کمونیست افق های جدیدی بر روی کومه له هم گشود. رزمندگی و شور و شوق انقلابی را در صفوف این تشکیلات بالاتر برد و اجازه نداد عقب نشینی های نظامی جنبش کردستان افق سیاسی مبارزین آن را تیره و تار کند و به کومه له در از سر گذراندن یک دوره سخت و خطیری یاری رساند. اما طی بیش از چهار دهه گذشته شرایطی که در آن حزب کمونیست ایران ایجاد شد بسیار عوض شده است. چه در سطح جهان و چه در سطح ایران تغییر و تحولات زیادی بوقوع پیوسته اند. فروپاشی اردوگاه شوروی و آن مدل سرمایه داری دولتی که به نام سوسیالیسم معرفی می شد و پایان جنگ سرد، عروج و افول نئولیبرالیسم، افول قدرت اقتصادی و هژمونی آمریکا، عروج چین و به میدان آمدن بلوک های اقتصادی جدید، جنگ امپریالیستی در اوکراین، نسل کشی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین در غزه با حمایت آمریکا و روند تثبیت جهان چند قطبی و غیره از جمله این تحولات هستند. از سوی دیگر اولویت نظام کاپیتالیستی برای حداکثر سازی سود در کوتاهترین مدت سیاره زمین را به طرف نابودی سوق می دهد و جامعه بشری را با خطر یک فاجعه زیست محیطی روبرو کرده است. در

یازدهم شهریور سالروز تشکیل حزب کمونیست ایران است. حزب کمونیست ایران در ۱۱ شهریور ۱۳۶۲ در یک کنگره مؤسس بنیانگذاری شد و رسماً موجودیت خود را اعلام نمود. در سالروز تاسیس حزب کمونیست ایران یاد و خاطره فداکاری های رفقا و همزمانی را که در صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له، چه در زندان و زیر وحشیانه ترین شکنجه ها یا بر چوبه دار و در برابر جوخه آتش دژخیمان جمهوری اسلامی و چه در سنگرهای رزم و مقاومت انقلابی در کردستان و مبارزه مسلحانه در صفوف نیروی پیشمرگ کومه له در نبرد و پیکار رو در رو با دشمن، جان شان را در راه رهایی انسان استثمار شده و ستمدیده فدا نمودند گرامی می داریم. به خانواده های استوار و ثابت قدم و سرافراز این عزیزان درود می فرستیم.

تشکیل حزب کمونیست ایران در روز یازدهم شهریور سال ۱۳۶۲ اگرچه به عنوان یک اقدام عاجل در پاسخ به شرایط سیاسی آن دوره از جانب کمونیست ها در دستور قرار گرفت، اما به هیچ وجه اقدامی خلق الساعه نبود و در اتاق های دربسته و دور از چشم جامعه و جنبش، زمینه سازی و تدارک دیده نشده بود. حزب کمونیست ایران در ادامه مبارزات مارکسیسم انقلابی بر علیه افکار خرده بورژوازی که جنبش چپ ایران را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود، تشکیل شد. مارکسیسم انقلابی در ظرف چند سال سوسیالیسم خرده بورژوازی، پوپولیسم مدعی مارکسیسم را در بنیادهای نظری، متدولوژیک، سیاسی و سبک کاری آن نقد کرد و بار دیگر پرچم مستقل کمونیسم را برافراشت. شکل گیری و رشد سریع مارکسیسم انقلابی در ایران انعکاس سیاسی و تشکیلاتی حضور عینی طبقه کارگر ایران در صحنه انقلاب بود. طبقه ای که برای پیشروی و رهایی خود به تئوری انقلابی و سازمان سیاسی پیشتاز نیاز داشت. طبقه ای که در عین حال با حضور فعال خود در عرصه مبارزه انقلابی زمینه مادی و شرایط مساعد برای تبدیل این تئوری انقلابی به یک نیروی مادی اجتماعی و تقویت سیاسی و تشکیلاتی نیروها و سازمان های پیشتاز خود را فراهم کرده بود. در واقع حزب کمونیست ایران حاصل حضور و نقش طبقه کارگر در تحولات سیاسی و انقلابی سال ۱۳۵۷ و تلاش انقلابیون کمونیستی بود که نه تنها در صفوف کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست که پرچم مارکسیسم انقلابی را برافراشته و مبانی فکری آن را در مواضع رسمی خویش نمایندگی می کردند، بلکه در درون سازمان های پیکار، رزمندگان، وحدت

برگزاری مراسم چهل و سومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران در آلمان



از درک اوضاع کنونی و وظایف عظیم این دوره، عملا کارگران و زحمتکشان و تهیدستان جامعه را در میدان مبارزه سیاسی به قربانگاه بند و بست با احزاب بورژوایی می برند. همه این تحولات در شرایطی است که طبقه کارگر بویژه در دو دهه اخیر تغییرات ساختاری عظیمی را از سر گذرانده است. به رغم تبلیغاتی که در مورد کاهش نقش طبقه کارگر و پر رنگ شدن نقش طبقه متوسط انجام می گیرد، طبقه کارگر هیچگاه از اینچنین قدرت اقتصادی و از چنین جایگاهی در تولید اجتماعی برخوردار نبوده است. مبارزه این طبقه در عصر سرمایه داری همچنان موتور تحول انقلابی در تاریخ و جامعه است و این اصل که در کانون توجه مارکس قرار داشته با قدرت اعتبار تاریخی و عینی خود را حفظ کرده است. حزب کمونیست ایران در این دوره باید این تغییرات ساختاری و موضوع اصلی فعالیت خود را بخوبی بشناسد. این حزب تنها با عجزین شدن با جنبش اقتصادی طبقه کارگر و با تکیه بر نقش رهبران و پیشروان و بخش خودآگاه طبقه کارگر می تواند نقش خود را در مسیر سازمانیابی انقلاب کارگری ایفا نماید. در کردستان نیز اگر از زاویه منافع مبارزه کارگران و زحمتکشان و فرودستان به مسائل این جامعه نگاه کنیم، ارتقاء فعالیت های حزب کمونیست ایران و کومه له سازمان کردستان این حزب ضروری و حیاتی است.

در عصری که ناسیونالیسم به کمک همه ذخایر فرهنگی و سیاسی و برنامه ای خود به تفرقه در میان صفوف کارگران متعلق به ملیتهای مختلف دامن می زند و ما هر روزه شاهد فجایعی هستیم که تحت برنامه ها و خط مشی های سیاسی ناسیونالیستی در نقاط مختلف دنیا روی می دهد در کردستان نیز اتکا به یک حزب و سازمان سراسری و کمونیستی به طور موثرتری به تقویت همبستگی طبقاتی کارگران کردستان با کارگران و زحمتکشان دیگر بخش های ایران کمک می کند. امروز در حالی که رژیم جمهوری اسلامی در بحرانی ترین دوران حیات خود بسر می برد، در باتلاق جنگ فرسایشی گیر کرده، راهبرد منطقه ای آن برای تبدیل شدن به یک قدرت برتر در خاورمیانه و جهت تضمین بقا به گل نشسته، پایه ایدئولوژیک حاکمیت آن در هم کوبیده شده، از تأمین نان و آب و برق و هوای سالم برای تنفس ناتوان و درمانده است، زیر فشار جنبش های اجتماعی و اعتراضی بحران درونی آن تشدید شده، و در یک کلام پایه های حاکمیت آن فرسوده شده و یکی بعد از دیگری فرو می ریزند، امروز در حالی که احزاب ناسیونالیست در کردستان تلاش می کنند که جنبش حق طلبانه مردم کردستان را به هم پیمان و نیروی ذخیره اپوزیسیون بورژوایی در سطح سراسری تبدیل کنند و برای براندازی جمهوری اسلامی به دخالت قدرتهای امپریالیستی دل بسته اند، کومه له به عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تلاش می کند که پیوند و همبستگی جنبش انقلابی کردستان با جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی در سطح سراسری را تقویت نماید. کومه له از مسیر دامن زدن به جنبش های اجتماعی، کمک به سازمانیابی این جنبش ها، مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و فعالیت های سراسری برای شکل دادن به بدیل سوسیالیستی را نیرو و توان بخشیده و افق پیروزی و حاکمیت شورایی را در پیش روی مردم کردستان قرار می دهد. در سالروز تأسیس حزب کمونیست ایران بار دیگر همه کمونیست ها و کارگران آگاه ایران را به پیوستن به صفوف این حزب و کومه له و مبارزه در راه انجام وظایف تاریخی و پرافتخار آن فرا می خوانیم. ■

مراسم گرامی داشت چهل و سومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران، روز شنبه ۲۹ اوت ۲۰۲۶ برابر با ۷ شهریور ۱۴۰۵ در شهر کلن آلمان برگزار شد. این مراسم با حضور جمعی از اعضا، دوستان حزب، فعالان چپ و کمونیست و نمایندگان احزاب و سازمان های سیاسی برگزار شد. برنامه با سرود «انترناسیونال»، سرود همبستگی جهانی طبقه کارگر، آغاز شد. سپس حاضران به احترام جانباختگان صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له و تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم، یک دقیقه سکوت کردند. اجرای مراسم بر عهده رفقا آرزو بیکس و نینا عارفی بود که ضمن خوشامدگویی به شرکت کنندگان، بخش های مختلف برنامه را معرفی و پیش بردند.

سخنران مراسم، رفیق هلمت احمدیان، دبیر کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران، ضمن تبریک سالگرد تأسیس حزب به اعضا، کادرها و دوستان آن در داخل و خارج از کشور، یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی داشت. رفیق هلمت در سخنان خود، با اشاره به بحران عمیق نظام سرمایه داری، تشدید جنگ ها و رقابت های امپریالیستی، گسترش فقر و ناامنی و رشد گرایش های راست و فاشیستی، بر ضرورت تقویت آلترناتیو سوسیالیستی و سازمانیابی کمونیستی تأکید کرد. او همچنین با مروری بر شرایط دشوار داخلی و بین المللی در زمان تأسیس حزب کمونیست ایران، مسیر ۴۳ ساله فعالیت حزب و تجربه انشعابات را مورد ارزیابی قرار داد و تأکید کرد که حزب، با وجود همه این دشواری ها، بر سنت های انقلابی و سوسیالیستی خود پایدار مانده است.

بخش دیگری از سخنان او به وضعیت سیاسی و اقتصادی کنونی ایران و پیامدهای جنگ و بحران های فزاینده بر زندگی مردم اختصاص داشت. احمدیان بر اهمیت تداوم مبارزات کارگران، معلمان، دانشجویان و بازنشستگان و نیز مبارزه علیه اعدام تأکید کرد و کارزار «سه شنبه های نه به اعدام» را نمونه ای از استمرار مقاومت در برابر سرکوب دانست. او در پایان، بر ضرورت پیوند مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، تقویت

گزارش کنفرانس تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران - آلمان

گردد. در رابطه با جنبش‌های زنان، تقویت حضور و فعالیت تشکیلات در این عرصه و حمایت از روند مبارزه برای رهایی زنان و برابری اجتماعی مورد تأکید قرار گرفت. در رابطه با جنبش انقلابی کردستان نیز ضمن دفاع از مبارزات و مطالبات مردم کردستان، بر ضرورت تقویت گرایش‌های رادیکال و سوسیالیستی و مقابله با ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سیاست‌های مداخله‌گرانه و ارتجاعی قدرت‌های منطقه‌ای و آمریکا تأکید شد.

یکی از محورهای مباحث کنفرانس، مسئله تحکیم حزیت و تقویت انسجام و وحدت تشکیلاتی بود. در این بحث تأکید شد که پیشبرد مؤثر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، بدون وجود تشکیلاتی منسجم، مسئولیت‌پذیر و متکی بر موازین و اسناد حزبی، امکان‌پذیر نیست. از این رو، پیشنهاد شد کمیته آتی آلمان تقویت حزیت، تحکیم وحدت تشکیلاتی و تعمیق مناسبات رفیقانه و جمعی را در زمره اولویت‌های خود قرار دهد و با اتکا به اسناد و موازین حزبی، زمینه مشارکت فعالتر اعضا در حیات سیاسی و تشکیلاتی را فراهم سازد.

در همین راستا، کادرپروری و نیروهای آگاه و توانمند نیز از وظایف اساسی تشکیلات دانسته شد. تأکید شد که تشکیلات باید امکان آموزش، تجربه‌اندوزی و پذیرش مسئولیت را برای اعضا فراهم کند و از ظرفیت‌ها، پتانسیل و تجربیات آنان در جهت پیشبرد فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی بهره گیرد. در مباحث مربوط به فعالیت‌های آتی، بر ضرورت گسترش فعالیت‌های رو به بیرون حوزه‌ها و تقویت ارتباط با نیروهای چپ و کمونیست آلمانی تأکید شد. شرکت فعالتر در آکسیون‌ها، تظاهرات و برنامه‌های نیروهای کمونیست و انقلابی و همچنین گسترش همکاری‌های مشترک، از جمله پیشنهادها مطرح شده بود. همچنین بر ضرورت گسترش ارتباط با رفقا و نیروهای مستعد در شهرهای مختلف آلمان تأکید گردید. در این رابطه، حوزه‌های هامبورگ و کلن و سایر شهرهایی که رفقای تشکیلات در آنها حضور دارند، می‌توانند نقش فعال‌تری در برقراری ارتباط با نیروهای جدید ایفا کنند.

در همین چارچوب، موضوع ارتباط با پناهجویان تازه‌وارد نیز مورد توجه قرار گرفت. پیشنهاد شد در صورت وجود امکان و نیاز، رفقای تشکیلات افرادی را که تازه وارد آلمان شده و نیازمند کمک و راهنمایی هستند، شناسایی و به حوزه‌های مربوط معرفی کنند تا زمینه مساعدت و ارتباط مناسب با آنان فراهم شود. یکی از محورهای مباحث کنفرانس، مسئله تحکیم حزیت و تقویت انسجام و وحدت تشکیلاتی بود. در این بحث تأکید شد که پیشبرد مؤثر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، بدون وجود تشکیلاتی منسجم، مسئولیت‌پذیر و متکی بر موازین



کنفرانس تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران - آلمان، روزیکشنبه ۳۰ آگوست ۲۰۲۶، با حضور اعضای تشکیلات در شهر کلن برگزار شد. شماری از رفقای که امکان شرکت حضوری نداشتند نیز از طریق پلنفرم زوم در کنفرانس شرکت کردند. همچنین رفقا هلمت احمدیان، دبیر کمیته اجرایی حزب، و لقمان ویسی از حوزه انگلیس، نیز به عنوان مهمان حضوراً در این کنفرانس شرکت داشتند.

کنفرانس پس از انتخاب هیئت‌رئیس موقت و اعلام دستور کار، با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم رسماً آغاز شد. پس از آن، هیئت‌رئیس دائم کنفرانس انتخاب گردید و دستور جلسات در چارچوب برنامه تعیین شده ادامه یافت.

دبیر کمیته آلمان گزارش تشکیلاتی را به کنفرانس ارائه کرد. در این گزارش، ضمن بررسی وضعیت تشکیلات، تعداد اعضا، ساختار حوزه‌های حزبی و روند عضوگیری، فعالیت‌های حوزه‌ها و کمیته آلمان در دوره گذشته مورد ارزیابی قرار گرفت. گزارش همچنین به فعالیت‌های علنی و رو به بیرون تشکیلات، از جمله برگزاری و شرکت در آکسیون‌ها و تظاهرات علیه جمهوری اسلامی، برگزاری مراسم‌ها و برنامه‌های سیاسی به مناسبت‌هایی همچون اول ماه مه و روز جهانی زن و همکاری با نیروهای چپ و کمونیست ایرانی و آلمانی پرداخت. در بخش دیگری از گزارش، اولویت‌های سیاسی و تشکیلاتی دوره آتی مورد بحث قرار گرفت. بر ضرورت حضور فعالتر در جنبش کارگری و برقراری ارتباط مؤثرتر با تشکله‌ها و نهادهای کارگری تأکید شد. همچنین حضور فعال در کمیته‌ها و نهادهای همبستگی با کارگران ایران و تلاش برای ایجاد ظرف‌های مناسب و مؤثر جهت دفاع از مبارزات و مطالبات کارگران از جمله وظایف پیش‌رو عنوان شد.

در کنار جنبش کارگری، بر ضرورت توجه جدی‌تر به مجموعه جنبش‌های اجتماعی پیش‌رو در ایران و تحولات آن‌ها تأکید

سازمان‌یابی کارگران و برقراری پیوند ارگانیک نیروهای سوسیالیست با جنبش‌های اجتماعی تأکید کرد. آزادی زندانیان سیاسی، لغو حجاب اجباری و لغو مجازات اعدام از جمله مطالباتی بود که او بر قرار گرفتن آن‌ها در متن مبارزات اجتماعی تأکید کرد. او همچنین بر اهمیت همکاری و همگرایی نیروهای چپ و کمونیست تأکید کرد.

پس از سخنرانی، رفیق روژین امینی قطعه شعری را به زبان کردی برای حاضران قرائت کرد. سپس رفیق لقمان ویسی قطعه شعری از برتولت برشت را خواند و در ادامه، رفیق دلیر سفیدی نیز قطعه شعری را برای حاضران قرائت کرد.

در ادامه، پیام‌های ارسالی احزاب، سازمان‌ها و فعالان سیاسی به مناسبت سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران ارائه شد. پیام جمعی از فعالین کمونیست کردستان به مناسبت این سالگرد نیز توسط رفیق نینا برای حاضران قرائت شد. همچنین پیام شورای نیروهای چپ و کمونیست کردستان توسط رفیق همایون گدازگر ارائه شد. رفیق صالح سرداری نیز از جانب حزب کمونیست کارگری - حکمتیست سخنانی ایراد کرد. پیام حزب دموکرات کردستان ایران و پیام تبریک حزب کمونیست کارگری ایران نیز به مناسبت این روز ارسال شده بود.

در خلال برنامه، دو کلیپ مرتبط با سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران نیز برای حاضران به نمایش درآمد. پس از پایان بخش نخست، مراسم در فضایی صمیمی و دوستانه ادامه یافت. در بخش دوم، از مهمانان پذیرایی شد و دیدار و گفت‌وگو میان شرکت‌کنندگان در کنار برنامه‌های شاد و موسیقی دنبال شد. مراسم سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران در کلن، در فضایی رفیقانه و با گرمی داشت یاد جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم و با تأکید بر تداوم مبارزه برای آزادی، برابری و سوسیالیسم به پایان رسید.



گرمی داشت سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران
در شهر استکهلم

صدیق محمدی
شهر و سرود خوانی: رفقا سلیمان قاسمی
هزیر نینا و کالی التشین

پذیرایی و گفت و شنود
شنبه ۱۲ سپتامبر
ساعت ۱۷:۰۰ الی ۲۰:۳۰

Arsta torg 8
Hjälmarsgatan 26, 120 53 Årsta

070-4043954

تشکیلات خارج کشور
حزب کمونیست ایران کمیته سوئد



از سایت های
حزب کمونیست ایران
و کومه له دیدن کنید!



سایت حزب کمونیست ایران



سایت کومه له

www.komala.co

بحث، آموزش، ارزیابی فعالیت‌ها و تقویت ارتباط و همبستگی تشکیلاتی تبدیل شود. مسئول مالی تشکیلات گزارشی از وضعیت مالی و پرداخت حق عضویت‌های تشکیلات آلمان ارائه کرد. بر اساس این گزارش، هزینه برگزاری مراسم‌ها و پیشبرد فعالیت‌های تشکیلاتی در آلمان تاکنون از طریق کمک‌های مالی رفقای تشکیلات تأمین شده و تا این مرحله نیازی به درخواست کمک مالی از حزب وجود نداشته است. همچنین مسئول امور پناهندگی و درخواست‌های عضویت، گزارشی از فعالیت‌های این بخش ارائه کرد. پس از ارائه گزارش‌ها، رفقای شرکت‌کننده دیدگاه‌ها، نقدها و پیشنهاد‌های خود را درباره عملکرد کمیته آلمان و گزارش‌های ارائه‌شده مطرح کردند. این مباحث، ضمن بررسی نقاط قوت و ضعف فعالیت‌های دوره گذشته، بر ضرورت حرکت به سوی تشکیلاتی فعال‌تر، منسجم‌تر و دارای حضور مؤثرتر در عرصه‌های مختلف مبارزاتی تأکید داشت. در جمع‌بندی مباحث، گسترش فعالیت‌های رو به بیرون، تقویت ارتباط با تشکلات و نهادهای انقلابی، حضور فعال‌تر در جنبش کارگری، جنبش رهایی زنان و جنبش انقلابی کردستان، گسترش همکاری با نیروهای چپ و کمونیست، تقویت روند عضوگیری، کادرپروری و آموزش سیاسی، از جمله مهم‌ترین وظایف دوره آتی عنوان شد. همچنین بر این نکته تأکید گردید که فعالیت سیاسی و اجتماعی تشکیلات باید با تحکیم حزبیت و وحدت تشکیلاتی همراه باشد و کمیته آتی آلمان در پیشبرد این وظایف، مشارکت و ظرفیت‌های همه اعضای تشکیلات را به کار گیرد. در پایان کنفرانس، رفقا، روژین امینی، شیوا عارفی، شیدا عارفی، عرفان کریمی و آرام فتاحی، به‌عنوان اعضای کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران - آلمان انتخاب شدند. کنفرانس با تأکید بر وحدت تشکیلاتی، ارتقای سطح سیاسی و نظری اعضا، پرورش کادرهای آگاه و مسئول، گسترش فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و حضور مؤثرتر و معرفی مبارزات کارگران، زنان و دیگر جنبش‌های پیشرو، همچنین تقویت ارتباط و همکاری با نیروهای چپ و کمونیست، به کار خود پایان داد.

کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران - آلمان

۳۱/۰۸/۲۰۲۶

و اسناد حزبی، امکان‌پذیر نیست. از این رو، پیشنهاد شد کمیته آتی آلمان تقویت حزبیت، تحکیم وحدت تشکیلاتی و تعمیق مناسبات رفیقانه و جمعی را در زمره اولویت‌های خود قرار دهد و با اتکا به اسناد و موازین حزبی، زمینه مشارکت فعال‌تر اعضا در حیات سیاسی و تشکیلاتی را فراهم سازد. در همین راستا، کادرپروری و نیروهای آگاه و توانمند نیز از وظایف اساسی تشکیلات دانسته شد. تأکید شد که تشکیلات باید امکان آموزش، تجربه‌اندوزی و پذیرش مسئولیت را برای اعضا فراهم کند و از ظرفیت‌ها، پتانسیل و تجربیات آنان در جهت پیشبرد فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی بهره گیرد. در مباحث مربوط به فعالیت‌های آتی، بر ضرورت گسترش فعالیت‌های رو به بیرون حوزه‌ها و تقویت ارتباط با نیروهای چپ و کمونیست آلمانی تأکید شد. شرکت فعال‌تر در آکسیون‌ها، تظاهرات و برنامه‌های نیروهای کمونیست و انقلابی و همچنین گسترش همکاری‌های مشترک، از جمله پیشنهاد‌های مطرح‌شده بود. همچنین بر ضرورت گسترش ارتباط با رفقا و نیروهای مستعد در شهرهای مختلف آلمان تأکید گردید. در این رابطه، حوزه‌های هامبورگ و کلن و سایر شهرهایی که رفقای تشکیلات در آن‌ها حضور دارند، می‌توانند نقش فعال‌تری در برقراری ارتباط با نیروهای جدید ایفا کنند. در همین چارچوب، موضوع ارتباط با پناهجویان تازه‌وارد نیز مورد توجه قرار گرفت. پیشنهاد شد در صورت وجود امکان و نیاز، رفقای تشکیلات افرادی را که تازه وارد آلمان شده و نیازمند کمک و راهنمایی هستند، شناسایی و به حوزه‌های مربوط معرفی کنند تا زمینه مساعدت و ارتباط مناسب با آنان فراهم شود. یکی دیگر از پیشنهاد‌های مهم کنفرانس، توجه بیشتر به آموزش سیاسی و نظری اعضا بود. تأکید شد که کمیته آتی آلمان، حتی‌الامکان جلسات آموزشی و سیاسی را به‌صورت حضوری و منظم برگزار کند و زمینه ارتقای دانش سیاسی، نظری و تشکیلاتی رفقا را فراهم سازد. همچنین پیشنهاد برگزاری جلسات سیاسی منظم و ماهانه برای تشکیلات آلمان مطرح شد تا این نشست‌ها علاوه بر تبادل نظر درباره مسائل سیاسی روز، به محلی برای